

مسائل بين المللي

مجله تئوريك واطلاعاتی

شماره ۱ (۸۵)

بهمن - اسفند سال ۱۳۵۵

فهرست مقالات این شماره :

صفحه	عنوان	نویسندگان مقاله ها
۱۴ - ۳	برخی از رسمهای ساختن سوسیا لیمم د رمجارستان	یانوش کادار
۲۳ - ۱۵	گرایشهای اصلی روند آزاد یبخش	عزیز محمد
۳۶ - ۲۴	انقلاب د موکراتیک پیروزمند	کنستانتین زارودف
۴۵ - ۳۷	د رباره نظریه چندگرائی (پلورا لیمم) ایدئولوژیک و سیاسی	آسن کوژاروف
۵۱ - ۴۶	قهرمانان زندگی انقلابی روزانه	ر. ساکلونسند
۵۵ - ۵۲	چرا ما با کمونیست ها هستیم	—
۶۲ - ۵۶	افسانه سازی خطرناک د رباره برخی از نظریات ایدئولوژیک های " صلح سرد "	استپان مکشین

برخی از درس‌های ساختمان سوسیالیسم در مجارستان

یادداشت‌ها در

دبیر اول حزب سوسیالیست
کارگری مجارستان

رویدادهای مسانده اعلام جمهوری شوروی مجارستان در سال ۱۹۱۹، حاکمیت فاشیستی حوریتست در دوران میان دو جنگ جهانی، دومین حکومت کارگری در سال ۱۹۴۸ پس از آزادی کشور، شورش ضد انقلابی سال ۱۹۵۶ و سپس شکست آن در تاریخ معاصر مجارستان نمایانگر آنستکه مبارزه طبقاتی در کشور ما بارها اشکال فوق العاده حادی بخود گرفته که در نتیجه آن درس‌های روشن و فراموش‌نشده‌ی از آنها حاصل میشود.

راه رشد حزب ما طبقه کارگر کشور ما راه دشواری بود که طی مبارزه طولانی با کاسیسم و ناکاسیسم همراه بوده است. واقعیت‌نشان میدهد که حزب توانسته است از مبارزه درس‌های لازم را فراگیرد و طبقه کارگر و خلق کشور ما از آزمون‌های تاریخ آبدیده و کار آزموده بدر آیند. یازدهمین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان که در بهار سال ۱۹۷۵ برگزار گردید ضمن ارزیابی وضع کشور در دوران حاضر کاملاً محقانه تأیید کرد که وضع سیاسی داخلی کشور طی بیست سال اخیر مثبتات است رشد و تکامل کشور پیگیر و متحرک است، خلق از حزب پیروی میکند، حکومت کارگری نیرومند و مواضع سوسیالیسم استوار است. در جمهوری توده‌ای مجارستان ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته بطور موفقیت آمیز ادامه دارد.

کنگره یکسند برنامه‌ای تازه‌ای را تصویب نمود که در آن وظایف عمده ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته طی ۱۰-۲۰ سال آینده مشخص شده است. کنگره در ضمن تأکید نمود که با پیشروی در این راه ما به تحقق هدف نهایی خود که ایجاد جامعه کمونیستی بدون طبقات است نزدیک میشویم.

کنگره خط مشی سیاسی اصلی حزب، اصول بنیادی سیاست و مهمترین عناصر کار عملی را که در روند مبارزه تاریخی آبدیده شده تحکیم کرد و موافق با مقتضیات نوین تکامل بخشید.

میهن پرستی - انترناسیونالیسم (جهان‌گرایی)

حزب ما که پیش از جنگ انقلابی طبقه کارگر مجارستان است از زمان تأسیس خود در نوامبر ۱۹۱۸ حزبی میهن پرست و انترناسیونالیستی بوده است. حزب ما وفاداری خود را به این نهاد ها همواره و در هر شرایطی حفظ کرده است، اکنون در جریان ساختمان جامعه سوسیالیستی حزب، توجه یکسان و همزمان به ویژگیهای ملی و اوضاع و احوال کشور و همچنین قانونمندیهای عمده ساختمان سوسیالیسم را که به مقامات جهانی جنبه عام و مشترک دارند از وظایف درجه اول خود میسرند.

مردم مجارستان در شرایط استقلال ملی و حق حاکمیت ملی ، در کشوری که بهره کشی انسان از انسان در آن لغو گردیده و در آن جامعه رشد یافته سوسیالیستی ساخته میشود و میهن پرستی سوسیالیستی به قانون مهم معنوی زندگی اجتماعی تبدیل گشته ، زندگی میکنند . حزب وظیفه کارگر که نیروی پیشرو جامعه را تشکیل میدهد باید با نگرانی ملی ما و ارثان و ادامه دهندگان همه سنسن شرقی تاریخی میهن و پاسداران همه ارزشهای اصلی ملی گذشته میباشند . پشتیبانی و بالابردن احترام به سنسن شرقی در ذهن و اندیشه مردم مجارستان و جوانان را حزب یکی از وظایف خود میدانند . میهن پرستی فعال در ساختمان سوسیالیسم معنایه نیروی محرک مهمی است و این مطلب که مردم کشور ما ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته را برنامه ملی خود میدانند منبع نیروی پرتوانی است . حزب ما اعلام میکند که میهن پرستی از انترناسیونالیسم پرورتری جدائی ناپذیر است و این سنسن در دانه پشه بزرگ در وی یک پدیده یعنی وفاداری به سوسیالیسم را تشکیل میدهد . در شرایط کنونی نشانه های اصلی انترناسیونالیسم پرورتری بمعنیه مابعدارتنند از : توافق دادن منافع ملی و انترناسیونالیستی ، کوشش در سمت وحدت ، کمک در ستانه متقابل ، همکاری رفیقانه ، تدوین موضع جمعی و شیوه عمل در زمینه مسائل سیاسی مهم بر پایه استقلال ، برابری و همکاری را وظایفانه احزاب برادر . تازه ترین تجربه جنبش جهانی کونیستی یعنی کنفرانس جندی پیش احزاب کونیستی و کارگری اروپا در برلین نیز اهمیت ویژه تبادل نظر و جانیه و جمعی منظم و تشویک مساعی در تکامل بیشتر نهضت های مارکسیسم - لنینیسم که پایه و بنیاد جنبش ما را تشکیل میدهد و همکاری ایدئولوژیک و تعیین تجارب را نشان میدهد . یک جنبه مهم انترناسیونالیسم پرورتری بمعنیه ما عبارت از آنستکه احزاب برادر تجارب جنبش جهانی کونیستی و کارگری را بیاموزند ، به آنها توجه داشته باشند و در فعالیتهای خود آنها را درست بکار بندند و در عین حال گنجینه تنوریک مارکسیسم - لنینیسم را با تجاربی که در کار و فعالیت خود کسب کرده اند غنی تر سازند .

تجارب بدست آمده از جنبش جهانی کارگری و تجارب احزاب برادر برای حزب سوسیالیست کارگری مجارستان علاوه بر تجارب خود آن ، همواره اهمیت تعیین کننده دارا بوده و دارا است . حزب ما از تمام احزاب کونیست و همشیره های انقلابی تجربه ما موخته و میآموزد . تجارب نظری و عملی بسیاری حزب کونیست اتحاد شوروی که بوسیله لنین بنیاد گذاری شده ، رشد و تکامل نخستین کشور سوسیالیستی جهان که راه آینده را هموار ساخته و نشان داده برای ما دارای اهمیت ویژه است . نیروهای انقلابی جهان همواره از گنجینه کهنگی ناپذیر تجارب تاریخی اتحاد شوروی ، که اصالت شخصیتین سالروز استقرار حاکمیت شوروی را برگزیده میکنند برخوردار بوده اند . در آینده نیز چنین خواهد بود .

استفاده از تجارب یکدیگر بمعنی الگوبرداری مکانیکی و نقض موازین استقلال عمل نیست . هر حزب خود پاسداری ملحوظ داشتن تجارب دیگران و جنگونگی استفاده از این تجارب است . حزب ما توجه فراوانی به این مطلب دارد که یاد رنظر گرفتن همه جانبه خصوصیات تاریخی ، سیاسی و اقتصادی و دیگر خصوصیات کشور ما آموزش عام مارکسیسم - لنینیسم را بنحو خلاق بکار بندد . این واقعیت که حزب کونیستهای مجارستان در عین حال یک حزب میهن پرست و انترناسیونالیستی است در همین خصلت آن متجلی میگردد .

در ساره حزب

طبق حکم (تز) بنیادی مارکسیسم - لنینیسم ، حزب طبقه کارگر در رهبری انقلاب سوسیالیستی نقش قاطع ایفا میکند . حزب ، پیشاهنگ انقلاب مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر

وسازمان سیاسی عالی آن است که هم بیانگر منافع تمام طبقه کارگر و تمام مردم است و هم این منافع را تحقق می بخشد .

حزب سوسیالیست کارگری مجارستان در فعالیت خود از نظریات مارکسیسم - لنینیسم پیروی میکند و بر پایه موازین لنینی کار میکند . حزب سوسیالیست کارگری مجارستان نیروی پیشرو و مورد قبول جامعه مجارستان است و نقش آن هم در قانون اساسی تثبیت شده است . اکنون حزب ما امر ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته رهبری میکند .

ما طبق تجارب شخصی خود معتقد شده ایم که در یک درست نقش رهبری حزب تاجه حاد حائز اهمیت است . در تاریخ حزب ما نوعی تعبیر مکانیکی نقش رهبری وجود داشت ، که طبق آن همه مسائل را مستقیماً حزب باید حل کند و نقش رهبری حزب فقط در صورتی تأمین شده است که تحقیق و وظائفی را خود حزب بعهده بگیرد ، در نقطه مقابل این تعبیر چنین نظریاتی هم ابراز میشد که طبق آنها نقش رهبری حزب را میتوان در دایره فعالیت تئوریک و سمت دهنده محدود کرد .

در حال حاضر از آنجا که ما از تجارب گذشته نتیجه گیریهای لازم را کرده ایم ، حزب در کشور ما نقش رهبری خود را با نشان دادن ابتکار ، تعیین سمتهای عمده امور سازندگی ، معتقد ساختن افراد غیر حزبی و زحماتشان کشور پر رستی آنها و با بسیج کردن توده های مردم برای انجام وظائف و نظارت بر جریان اجرای آنها ، تحقق می بخشد . ارگانهای حزبی تصمیماتی اتخاذ میکنند که فقط برای حزب و برای کمونیستها حتمی الاجرا است . کمونیستها یکده در سازمانهای دولتی ، اقتصادی و سازمانهای توده ای فعالیت میکنند در قبال اجرای این تصمیمات در برابر حزب مسئول هستند . حزب ما نقش رهبری خود را امتیازی برای خود نمیداند ، بلکه آنها خدمت بخلق می شمارد ، حزب وظیفه خود میداند که با توجه به منافع تمامی خلق وظائف را بموقع مشخص و فرمول بندی کند ، ضمناً در اجرای این وظائف کمونیستها باید نمونه باشند .

در نتیجه رشد و تکامل تاریخی در کشور ما سیستم پیک حزبی بوجود آمد و وحدت سیاسی طبقه کارگر تحقق پذیرفت . حزبی که در نتیجه وحدت حزب کمونیست و حزب سوسیال دموکرات به ثابته انعکاس تمام طبقه کارگر به وحدت تشکیل شد و اکنون حزب سوسیالیست کارگری نامیده میشود ، بیانگر منافع طبقه کارگر متحد است . تشکیل این حزب در طی سال پیش در مجارستان ، شرط به حاکمیت رسیدن کارگران و آغاز ساختمان سوسیالیسم بود .

بمقتده ما سیستم پیک یا چند حزبی مسئله اصولی در ساختمان سوسیالیسم نیست ، سوسیالیسم چنانکه نمونه های مختلف مبد آنست ، میتواند در شرایط سیستم چند حزبی هم ساخته شود . برای ساختمان سوسیالیسم وحدت رزمجویانه و یکپارچگی سیاسی نیروهای مترقی معتقد به سوسیالیسم دارای اهمیت قاطع است .

از این واقعیت که در جامعه ما هنوز طبقات گوناگونی وجود دارند و حزب سوسیالیست کارگری مجارستان ، حزب حاکم در شرایط سیستم پیک حزبی است نتیجه بسیار مهمی حاصل میشود ،

حزب موظف است منافع گوناگون موجود در جامعه را در نظر بگیرد و آنها را هماهنگ سازد . در نتیجه رشد و تکامل اجتماعی و سیاسی طبقات استثمارگر در کشور ما نابود شدند و در حال حاضر فقط طبقات زحمتکش و قشرهای دوستی وجود دارند که منافع عمده آنها با هم مطابقت میکند . با اینهمه علاوه بر منافع کلیه جامعه ، منافع گوناگون گروهی و شخصی هم وجود دارد . حزب به وجود این منافع اعتراف دارد و تحقیق آنها را بر پایه ارجح شمردن منافع جامعه بطور کلی وظیفه خود میداند . سازمانها و جنبشهای اجتماعی توده ای و مقدم بر همه آنها در پیها ، سازمانهای تعاونی

وسازمان جوانان در هر زمینه‌های جمعی و منافع شخصی نفع‌رسانی دارند . تبادل نظر منظم که در سطوح مختلف میان نمایندگان حزب و دولت با سازمانهای نامبرده شده در بالا انجام میگیرد به بحساب آوردن تمام این منافع و هماهنگ ساختن آنها گنجانید . این امر به تهباست فعالیت طبیعی حزب ماست و صحت و درستی خود را هم نشان داده است .

حزب مارکسیست - لنینیستی انقلابی سازمان زنده و فعال و رشد یابنده ایست که در هدفها و ساختار آن مقتضیات زمان همواره باید در نظر گرفته شود . حزب ما برای آنکه یانقشور و فعالیت خود هماهنگی و توافق داشته باشد در ساختمان صفوف خویش و در تمام فعالیت خود اکنون نیز اصول مرکزیت و متمرکزیت را بطور اکید رعایت میکند . خصلت پیشاخنگی حزب در دوران معاصر در یثربا دوران اولیه فعالیت حزب کمونیست بویژه در شرایط مخفی که حزب در چهارچوب محدود فعالیت میکرد و در واقع نه یک حزب توده ای بلکه حزب کادرهای انقلابی حرفه ای بود ، متفاوت است . حالا خصلت پیشاخنگی حزب بدین شکل بروز میکند که از یکسوم ترقی ترین نیروها را که در زمینه‌های مختلف ساختمان سوسیالیسم فعالیت میکنند و نمایندگان همه طبقات و قشرهای جامعه ما هستند متحد

صیازد و از سوی دیگر رهبری پیشرفت جامعه را تحقق می بخشد . توسعه و تکمیل صفوف حزب بانصل های تازه تازمه تازه کمونیست ها و وظائف نویسی که در پیروسه ساختمان سوسیالیسم پدید می آیند ایجاب میکند که حزب شیوه کار خود را تکامل بخشد و همواره در سطح مقتضیات زمان قرار گیرد و کمونیستها سطح معلومات مارکسیستی - لنینیستی خود را بالا ببرند و ارتباط خود را با توده ها باطور مداوم استحکام بخشند . تعویض کارتهای حزبی در سال ۱۹۷۵ ، بمنظور استحکام یکپارچگی تئوریک و سیاسی و وحدت عمل حزب و همچنین قرارهای چندین قبل کمیته مرکزی در باره آمادگی مارکسیستی - لنینیستی کمونیستها و وسط و تکامل فعالیت تبلیغاتی حزب همه در راه رسیدن باین هدف بود .

حزب ما که گرچه بپیشرو طبقه کارگر است ضمن مبارزه برای تحقق منافع و خواستههای توده های وسیع زحمتکشان ، پایگاه توده ای خود را توسعه می بخشد و بدین ترتیب بدرجا شهرچه بیشتری به حزب همه زحمتکشان تبدیل میشود . در اعلامیه برنامه ای حزب نیز تاکید شده است که در جریان تحقق پیشرفت اجتماعی متناسب با کاهش تفاوت میان طبقات و قشرهای اجتماعی ، حزب به پیشاهنگ مارکسیستی - لنینیستی همه خلق تبدیل خواهد شد .

درباره سیاست اتحاد همه طبقات و قشرهای زحمتکشان

نقش رهبری حزب ضروری است . امانیرونی که تاریخ را بوجود می آورد خود خلق است و جامعه سوسیالیستی فقط بدست همه خلق میتواند ساخته شود . حزب بنا بر همان کمیت خود قادر نیست بهتئهایی جامعه سوسیالیستی را بسازد . جامعه نوین برای همه خلق ساخته میشود و این جامعه را کمونیستها و غیر حزبی ها ، مردم و توده ها که سازندگان تاریخ هستند زیر رهبری حزب و با تشریفات صاعی باید بوجود آورند . حزب و کمونیستها میخواهند بهمراهی خلق به پیش روند و فقط همسراه مردم میتوانند به پیش روند زیرا هدف و مفهوم زندگی آنان عبارت از خدمت بخلق است . بنا بر این نتایج فعالیت حزب که ساختمان سوسیالیسم را رهبری میکند بدان وابسته است که حزب تا چه حدی قادر است توده های غیر حزبی را در رهبرای خود متحد سازد . پیروزی بدون متحدین و بدون توده های غیرممكن است . بدینجهت سیاست اتحاد همه طبقات و قشرهای زحمتکشان و استحکام مداوم ارتباط با توده ها برای حزب نه یک شعار تاکتیکی ، بلکه یک مسئله سیاسی اصولی است که در درجه اول اهمیت قرار دارد .

سیاست طرفداری از اتحاد دیک سیاست طبقاتی است. این سیاست مقدم بر هر چیز سیاسی است اتحاد طبقات است که پایه و اساس آن استحکام مداوم اتحاد طبقه کارگرهاست. سیاست طرفداری از اتحاد بیانگر یکپارچگی و وحدت هدف و پنجاه هزار کمونیستهای مجارستان و میلیونها توده‌های زحمتکش غیر حزبی نیز هست. چنانکه تجربه حزب مانسان میدهد پایه پیوند نزدیک بسا توده‌ها اعتماد متقابل است که حزب همواره باید این اعتماد را از نو و از نو برای خود کسب کند. جای خشنودی است که کمترین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان توانست تأیید کند: " پیوند نزدیک، وحدت حزب با خلق و اعتماد متقابل میان حزب و توده‌ها اکنون برای ما بسیار مهم و بالاتر از هر چیزی است. مرد میدانند که در هر شرایطی میتوانند به حزب ما که در مبارزات آزموده شده، اتکال نمایند و حزب یقین دارد که در حل هر مسئله‌ای میتواند بخلق و نیروی وحدت سوسیالیستی ملت که سال بسال استوارتر میشود، متکی باشد."

ما این مطلب را فرا گرفته ایم که منتهی‌الوضع در شواربلکه در شرایطی هم که کارها بخوبی جریان دارد باید متحدین را یافت و به توده‌ها مراجعه کرد. حزب ما از نخستین روز تشکیل خود از سیاست اتحاد پیروی میکند و همواره هر زمان که پیوند با خلق استوار بود و موفقیت حاصل شده است، و زمانی که این پیوند ها بعلت خشکی و بی‌روحی مناسبات یا متحدین و یا بعلت فقدان اصولیت سمت شده، حزب با عزم موفقیت روپوشده است.

سیاست اتحاد طبقات و قشرهای زحمتکش مقدم بر هر چیز معنی همکاری سیاسی برپایه اشتراک منافع و هدف‌هاست. جنبه مهم این سیاست عبارت از آنستکه حزب بمتابجه گردان پیش‌تاز باید راه را نشان بدهد و خود را پیشاپیش توده‌ها گام بردارد. اما اقتناع توده‌ها، کسب پشتیبانی آنها و احراز موفقیت در این توده‌ها و متحدین میتوانند از حزب پیروی کنند حصی است. در مراحل پیشین رشد و تکامل جامعه ما، موارد وجود داشته که حزب میخواسته خیلی سریع حرکت کند و جملو دیده است، لاجرم مجبور شده به واقعیت بازگردد و راهها و شیوه‌های درست را بیابد. یکی از این موارد مربوط به دگرگیزی سوسیالیستی کشاورزی است که پراچند کوشش بدون دلیل و پرهیزان کافی بالاخره در سالهای ۱۹۶۱-۱۹۵۸ ما آنرا از راه استحکام اتحاد کارگران و کشاورزان و توجه به منافع و مقاصد توده‌های دهقانی و رعایت اکیداصل دواطلبی به انجام رساندیم.

ما موظفیم هر روز متحدین خود را بد رستی هدفهای آینده خویش معتقد سازیم و بدین ترتیب دائرة کمسانی را که با گروانندیشه‌های ما موافق هستند گسترش دهیم. بدون گزار میتوان گفت که تمامی مردم مجارستان با هدف‌های سیاسی حزب ما موافقند. اما از یابی آهنگ رشد انقلاب سوسیالیستی مسئله سیاسی است که همواره باید توجه فراوان بدان داشت. خود پراچند زندگی متحدین ما را بد رستی سیاست حزب معتقد ساخته و چنانکه تجربه نشان میدهد هنگامیکه ما هدف‌های آینده و آهنگ رشد ترقیات اجتماعی را برپایه اصولی - سیاسی استوار و در نتیجه مباحثات و تبادل نظرها و تعمق در آنها به اتفاق همه متحدین خود بد رستی مشخص میسازیم، اتحاد ما فشرده و تسر میشود.

همکاری سیاسی میان انسانهای دارای جهان بینی متفاوت تحققی پس پذیرد. اما حزب بخاطر این همکاری از نظریات شمار کمبستی - لنینیستی خود مدول نمیکند. همکاری ما با متحدین و بررسی اصولی نظریات و مواضع، روشن ساختن صریح مسائل با توجه به منافع مشترک همگان و تبادل نظر سازنده لازم و مکمل یکدیگرند. سیاست صبورانه و در همین حال اصولی ما با مخالف کمبستی رانیز به ضرورت همکاری معتقد ساخته است. بر این اساس در رپورتوا اینکه برنامه ساختن سوسیالیسم

بیانگرمفای بنیادی اهالی معتقد بحد هب همبیا شد ، درمجارستان روابط میان دولت وگمیسان حل وفصل شده است . درسالهای گذشته درچهارچوب جنبش ملی صهیونی که جامعه مجارستان را جهت اجرای برنامه ساختمان سوسیالیسم متحد میسازد برای همکاری اجتماعی با محافل رهبری کنیساتی نیزشرایط مساعدی پدید آمد .

حزب سیاست وحدت اجتماعی ملت را دنبال میکند . این وسیعترین شکل سیاست اتحاد است . پایه‌ی بنی و ذهنی این سیاست عبارت ازآنستکه تضاد های اجتماعی آشتی ناپذیر برطرف گردیده و جامعه را تنها طبقات و قشرهای زحمتکش موافق و دست تشکیل میدهد و ساختمان سوسیالیسم به برنامه ملی تبدیل شده است . چنین مقیاس گسترده سیاست اتحاد خود گواه بر میزان پیشروئی ماست . وحدت سوسیالیستی ملت برپایه اشتراک منافع بنیادی ، کوشش مشترک در راه سوسیالیسم ، ترقی و صلح و ارتقا^۱ ملی و رسیدن به هدفها با تشریک مساعی استوار است . همه اینها در رشمین کنگر مجبیه ملی صهیونی که چندی پیش تشکیل گردید بطور گسترده ای بازتاب یافت . این کنگره خط مشی اصلی و برنامه ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته مصوب یازدهمین کنگره حزب را تاپید نمود .

در باره خصلت حاکمیت

در باره نقش دولت

مسئله اساس هر انقلابی عبارت از مسئله حاکمیت است . حاکمیت وسیله دستیابی به هدف های اجتماعی و اقتصادی است . خصلت حاکمیت مقدم بر هر چیزی با آن مشخص میشود که حاکمیت در دست چه طبقه ایست ، بیانگرمفای کدام طبقات و قشرها است ، وجه هدفهای را در برابر خود قرار داده و آنها را عظمی میسازد . در جریان تاریخ انواع بسیار بدست آوردن حاکمیت و اشکال متفاوت تحقق آن وجود داشته است . شرایط به حاکمیت رسیدن هر طبقه و شکل اداره امور وسیله آن طبقه همواره وابسته به شرایط مشخص بوده است . این مسئله در باره طبقه کارگر هم صادق است .

ساختمان سوسیالیسم در مجارستان بدون حاکمیت طبقه کارگر غیر ممکن است . این حاکمیت وسیله رسیدن به اهداف تاریخی ما یعنی پیروزی ، دفاع و ساختمان سوسیالیسم است . حاکمیت کارگری در مجارستان در سال ۱۹۱۹ به شکل جمهوری شوروی و در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۷ به شکل دموکراتیک بوده است . حاکمیت کارگری که در سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۷ در مجارستان برقرار شد با دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه شوروی در سال ۱۹۱۷ و همچنین با جمهوری شوروی مجارستان در سال ۱۹۱۹ تفاوت ماهوی داشت .

هر یک از کشورهای سوسیالیستی موجود از طریق دیکتاتوری پرولتاریا به سوسیالیسم رسیدن دارند . در روسیه تزاری پیشین طبقه کارگر حاکمیت را از راه مسلحانه بدست آورد و در جنگ داخلی و مبارزه علیه مداخله خارجی مسلحانه از آن دفاع نمود . در مراحل اولیه آن زمان پیشرفت اتحاد شوروی انجام تحولات سوسیالیستی ، صنعتی کردن کشور ، جمعی و اشتراکی کردن کشاورزی بدون سرکوب قهری مقاومت طبقات استثمارگر یعنی سرمایه داران و ملاکین ، غیر ممکن بود . به تناسب افزایش نیروی طبقه کارگر و استحکام حاکمیت آن توسط و تکامل انقلاب ، وضع دگرگون شد . حزب کمونیست اتحاد شوروی بر این اساس توانست تأیید نماید که در اتحاد شوروی دیکتاتوری پرولتاریا رسالت تاریخی خود را به انجام رسانید و دولت دیکتاتوری پرولتاریا به دولت عموم خلق تبدیل گشته و طبقه کارگر در این دولت در دوران ساختمان کمونیسم هم نقش رهبری را ایفا میکند .

زمانیکه طبقه کارگرد کشورهای دموکراسی توده ای حاکمیت را بدست گرفت وضع بگونه دیگری بود. وجود اتحاد شوروی، رشد و تکامل آن و پیروزی در جنگ جهانی دوم شرایط تازه ای پدید آورد. طبقه کارگرد کشورهای سوسیالیستی اروپایی از راه نسبتاً مسالمت آمیز پیروزی و از همان آغاز توانست سیاست اتحاد گسترده تری با دیگر طبقات زحمتکش را عملی سازد. ولی در ویتنام، چین و کوبا طبقه کارگر با زهم از راه مبارزات شدید حاکمیت رسید.

استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان، هم در سال ۱۹۱۹ و هم در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۸ یک ضرورت تاریخی بود. درست است که طبقه کارگر مجارستان هم در سال ۱۹۱۹ و هم سالهای ۱۹۴۷-۱۹۴۸ از راه نسبتاً مسالمت آمیزی حاکمیت رسید، اما در هر دو مورد ناگزیر شد با مبارزات سرسختانه ای حاکمیت خود دفاع کند. در جامعه ای عقب مانده با بار سنگین مانده های فئودالیسم برخورد های طبقاتی شگفتناک فوج العاده حادی بخود گرفت.

لازم بود نخستین جمهوری شوروی مجارستان را هر روز در برابر دخالت نظامی مسلحانده حفظ و از آن دفاع کرد و تنهایی و تنهایی های خارجی که برتری کن داشتند توانستند این جمهوری را مغلوب کنند. در نخستین ده ساله پس از ۱۹۴۴ خطر حمله آشکارا در مجارستان را تهدید میکرد، اگرچه این تهدید رفته رفته روینگار، اما در سال ۱۹۵۶ بحملی معینی شورش ضد انقلابی کاملاً آشکاری بهاشد که لازم آمد در مبارزه مسلحانه سرکوب شود.

حزب ما معتقد است که در جمهوری توده ای مجارستان برای تامین شرایط داخلی و خارجی ساختمان سوسیالیسم هنوز حاکمیت طبقه کارگرد ولت سوسیالیستی لازم است و تا مدت زیاد دیگری هم لازم خواهد بود. همان اندازه که تز معروف دوران قلی در باره تمدید مداوم مبارزه طبقاتی در جریان ساختمان سوسیالیسم خطا بود، بهمان اندازه هم تصور اینکه کاهش مداوم مبارزه طبقاتی بیگانه واقعیت ممکن است همراه کننده میبود. این امر همیشه با تناسب نیروها در رون کشور و عرصه جهانی بستگی دارد.

کمونیست ها هیچگاه نشدید مبارزه طبقاتی را هدف خود قرار میدهند اما آنها باید چنین امکانی را در نظر داشته باشند و برای روبروشدن با آن آماده باشند و موظفند دفاع از انقلاب را تامین سازند.

این مطالب را نیز باید در نظر گرفت: با وجود اینکه روند و خامت زدائی، مسابقه مسالمت آمیز سیستم های اجتماعی و مبارزه ای دینولویک در زندگی بین المللی به صف مقدم آمده است، امیرالیمسم بهیچ وجه از تخریبات سیاسی و تلاشهای خود برای مداخله در امور کشورهای سوسیالیستی دست نکشیده است.

محتوی وظایف دولت سوسیالیستی همواره در حال پیشرفت و تغییر است. با استحکام مواضع سوسیالیسم و از میان رفتن طبقات استثمارگر، فعالیت دشمن طبقاتی بحد اقل کاهش یافته و در نتیجه آن وظایف دولت بمثابه وسیله سرکوب هم کاهش یافته است. اکنون در مجارستان و ویفئنده و دست سازماندهی و مدیریت در عرصه ساختمان اقتصادی و فرهنگی او مورد تریبی است. ماهیت حاکمیت دولت سوسیالیستی را گرایش به دموکراسی تشکیل میدهد. این اصل مارکسیستی بردگان روشن است که میزان دموکراتیک بودن نظام اجتماعی همیشه و بطور نیادی با این تعیین میشود که حاکمیت سیاسی و اقتصادی، دستگاه دولتی و وسائل تولید در دست کیست، این حاکمیت بحد امکان طبقات و درجه مسائلی حق و امکان واقعی برای شرکت در اداره امور دولت و جامعه دارد. همیشه و آری زحمتکشان امکان واقعی برای شرکت در اداره امور و اتخاذ تصمیم و انجام کنش در دارند. نظریه اینکه دولت سوسیالیستی تجسم حاکمیت کارگران است و منافع همه زحمتکشان خدمت

میکنند، این حکومت از هر دو موکراسی بورژوازی، دموکراتیک تر است. دموکراسی سوسیالیستی بمفهوم واقعی کلمه دموکراسی خلق است. این نظام دموکراتیک ترین نظامهای اجتماعی است که جامعه بشری در سراسر تاریخ خود ساخته است.

بناستاد رشد و تکامل دولت سوسیالیستی ما، دموکراسی سوسیالیستی عمیق تر و کمتر در هر کشور، مابین آنها، به نتایج شایان توجهی که در سالهای گذشته بدست آورده ایم برای توسعه دموکراسی بطور کلی و ویژه در سه عرصه که از مهمترین عرصه های زندگی اجتماعی است یعنی در شورا های محلی، در کارخانه ها و فابریک ها و در تعاونیه ها و کشاورزی امکانات بیشتری را مشاهده می کنیم.

در شرایط کنونی مابرای توسعه و تکامل دموکراسی در تولید اهمیت ویژه ای فائق هستیم. دموکراسی در تولید بخشی از دموکراسی سوسیالیسم است که بزحمتکشان امکان میدهد در برررسی و حل و فصل مسائل اقتصادی موسسات، مسائل دیگر محلی و کشوری شرکت موثرتری داشته باشند. این دموکراسی بتوسعه جنبه خلاق کارکنان میبندد، وسیله مهمی برای شکل یافتن مناسبات سوسیالیستی میان رهبران و زیردستان است و موضح فعالیت و حسن مسئولیت زحمتکشان را بساطت میدهد.

بسط و تکامل دموکراسی همچنین به بهبود کارآراییهای دولتی کمک میکند. حزب نسبت به تکمیل سیستم اداره دولتی توجه فراوان دارد، زیرا تعیین دقیق حیطه اختیارات و انجام امور به نحو خوب و با حسن مسئولیت شخصی، محیط دموکراتیک را تحکیم میبخشد و در همین حال موثرترین شکل مبارزه با بوروکراتیسم است.

تاریخ پیشگوئیهای کلاسیکهای ما - مارکس، انگلر و لینن را که با قاطعیت میگفتند گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در عین داشتن ماهیت مشترک اشکال بسیار متفاوتی خواهد داشت ناپدید کرده است. کمون پارسی ۱۸۷۱، انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، همه کشورهای دموکراتیک توده ای که پس از جنگ جهانی دوم تشکیل شدند، در همان مرحله پیدایش دارای خصوصیات ویژه خود ناشی از امکانات، مقتضیات زمان و شرایط محیط بودند. کشورهای سوسیالیستی موجود نیز خود در حال تغییر و تکامل هستند. میتوان احتمال داد که در آینده انقلاب سوسیالیستی هم اشکال نوینی را بوجود خواهد آورد. اشکال حاکمیت، دولت، اداره امور کشور و موازین دموکراسی نیز نمیتوانند تغییر یابند. امروز نمیتوان این اشکال مشخص را از پیش تعیین کرد، و در آن باره پیشگوئی نمود. اما روشن است که تحولات کیفی مناسبات اجتماعی زمانی روی میدهد که در کشور معینی بحکم ضرورت تاریخی نظام اجتماعی سوسیالیستی جایگزین سرمایه داری شود.

در مجارستان شکل حاکمیت طبقه کارگر مطابق با شرایط کشور ما که در بسیاری از موارد مخصوص بخود است پدید آمد. بدون تردید در شرایط دیگر ممکن است راه حل های دیگری پدید آید. راه آینده ما روشن است. باز هم کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان این امکان را داشت که تاکید کند: "در جریان رشد آینده جامعه ما به تناسب از میان رفتن مزمیان طبقات و ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته، دولت دیکتاتوری پرولتاریا بتدریج بدولت سوسیالیستی تمامی خلق بدل خواهد شد که نیروی پیشرو آن در آینده نیز طبقه کارگر خواهد بود. در جامعه سوسیالیستی رشد یافته عناصر خود مختاری در اداره امور اجتماعی کمونیستی بوجود میآیند و پیشرفت میکنند."

ساختن اقتصادی

مهمترین وظیفه طبقه کارگر پس از بدست آوردن حاکمیت آنستکه بید رنگ بی ریزی و سپس ساختن

پایه های اقتصادی جامعه نوین را آغاز کند. کما این ساختن اقتصادی تعیین کننده سرنوشت سوسیالیسم و تعیین کننده آنستکه آیا سوسیالیسم میتواند بر بنیاد سرمایه داری سر برنده تفوق یابد و شرایط زندگی بهتر و کاملتری از سرمایه داری برای مردم تأمین کند. این مسئله به میزان شایان توجهی به سطح سازماندهی، میزان شریکشی کار و پیشرفت اقتصاد طبق برنامه بستگی دارد. در پیازد همین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان بویژه تاکید گردید که در زندگی جامعه ما زمینه ای نیست که به نتایج تولید و کار سازنده بستگی نداشته باشد.

اماسر ساختمان اقتصادی سوسیالیستی مالکیت همگانی خلق پروسائل عمده تولید است که برای اداره امور اقتصاد با برنامه، جهت استفاده درست از منابع موجود در کشور، پیشرفت مسائل تولید و مناسبات تولیدی طبق برنامه و اعتلای پیگیری و منظم سطح زندگی اهالی کشور امکان بوجود میآورد. اشکال گوناگون اقتصاد طبق برنامه وجود دارد. در شکلی که ما بکار میبندیم، پروسه های اساسی در اقتصاد بوسیله ارگانهای مرکزی دولت با واگذاری استقلال قابل ملاحظه ای بوسیله موسسات معین و تنظیم میشود. در اداره آموزش و پرورش، در اقتصاد کشور برنامه های آینده در دوره برنامه های پنجساله و سالانه اقتصاد ملی نقش قاطع را دارند و برنامه های موسسات، شوراهای محلی و تعاونی بخشی از این برنامه ها و ممتد آنها هستند. ما پس از اجرای موفقیت آمیز چهارمین برنامه پنجساله با اطمینان خاطر اجرای پنجمین برنامه پنجساله را آغاز کردیم. با اجرای این برنامه مسا در راه ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته گام بزرگی به پیش بر میداریم.

پیکره های گویایی بیانگر رشد اقتصادی کشور ما هستند. نسبت به وضعی که تا قبل از آزادی کشور وجود داشته، در گرونیهای کیفی روی داده است. در ارزیابی پیکره ها باید به این مطلب توجه نمود که جمهوری نوین ای مجارستان سرزمینی است به مساحت ۹۳ هزار کیلومتر مربع و ده میلیون و پانصد هزار نفر جمعیت دارد. کشور ما از لحاظ منابع مواد خام و انرژی یک کشور غنی نیست. وسائل تولید مجموعه اقتصاد ملی نوسازی شده و به تعداد آنها افزوده شده است که نسبت به آخرین سال پیش از جنگ ۳۵ بار افزایش نشان میدهد. مجارستان یک کشور عقب مانده بود. ولی پس از آزادی طی سی و چند سال از یک کشور کشاورزی - صنعتی به کشوری دارای صنایع بزرگ رشد یافته و اقتصاد روستایی بزرگ تبدیل شده است. در آینده نزدیک مجارستان وارد حرکه کشورهای صنعتی پیشرفته خواهد شد. نسبت به سال ۱۹۳۸ میزان فرآورده های صنعتی (بار، حجم تولید استکشاوری در مساحت کمتری و وجود کاهش نیروهای کارگری در روستاها پیش از یک بارونیم و در آمد ملی کشور نزدیک به ۵ بار افزوده شده است. به تناسب در گرونی در اقتصاد کشور، منظره جامعه مجارستان نیز کاملاً در گرون شده است. بختر عمده اهالی اکنون در موسسات صنعتی کار میکنند، طبقه کارگر به پر شمارترین طبقه در جامعه مجارستان تبدیل شده است. شرایط زندگی اهالی کشور با سطح رشد اقتصادی کشور مطابقت دارد. اشتغال کامل برای اهالی کشور تأمین شده، همه اعضای جامعه از بیمه اجتماعی برخوردارند و هر فرد جامعه حق استفاده رایگان از خدمات پزشکی و بهداشتی را داراست. از لحاظ آهنگ ساختمان مسکن، با اینکه شرایط مسکن هنوز هم مشکل است، مجارستان جزو نخستین کشورهای اروپاست. طی پانزده سال اخیر در مجارستان یک میلیون خانه ساخته شده است.

در شرایط بحرانی که در سالهای اخیر جهان سرمایه داری را دوباره متزلزل ساخته، برترین اقتصاد با برنامه سوسیالیستی بار دیگر تثبید گردید. ما در شرایط دشوار توانستیم رشد بدون وقفه اقتصاد کشور را تأمین کنیم و به اعتلای سطح زندگی اهالی اگرچه در مقیاس محدود ادامه

د هم و زحمتکشان این عوامل را کاملاً محقانه نشانه ثبات و استحکام نظام اجتماعی مامیدانند . ما هنوز نمیتوانیم ادعا کنیم که همه مشکلات را برطرف کرده ایم . تاثیر نامساعد تغییراتی را که در اقتصاد جهانی روی میدهد و هنوز هم تا مدت زیادی ناگزیریم آنها را بحساب بیاوریم ، ما نمیتوانیم قبل از هر چیز با بهبود فعالیت اقتصادی ، بالا بردن شریکشی آن ، استحکام شورای تعاون اقتصادی رشد و توسعه هم پیوندی اقتصاد سوسیالیستی و روابط اقتصاد با کشورهای سرمایه داری برپایه سود متقابل ، برطرف کنیم و برطرف خواهیم کرد . ما تلاش کافی داریم که با اطمینان خاطر به آیندگان بنگریم ، زیرا احکامیت طبقه کارگرها ثبات است ، اقتصاد که شور با تحرک بسط و تکامل مییابد و ما میتوانیم به همکاری اقتصادی کشورهای سوسیالیستی متکی باشیم . طی ۵ تا ۲۰ سال آینده مجارستان با ایجاد پایه مادی و فنی جامعه سوسیالیستی پیشرفته به یک کشور دارای اقتصاد رشد یافته تبدیل خواهد شد .

ساختمان فرهنگی

سازماندهی امور فرهنگی و تربیتی تا مدت درازی از وظایف مهم دولت سوسیالیستی خواهد بود . رشد آگاهی سوسیالیستی و اعتدالی سطح فرهنگ زحمتکشان نه تنها به مثابه یکی از خواستار رشد اقتصادی بلکه همچنین شرط مقدم و اساسی پرورش شخصیت انسانی و افزایش فعالیت اجتماعی است . هدف مهم نظام سوسیالیستی ما عبارت از پشتیبانی همه جانبه پیشرفت فرهنگی افراد جامعه و از میان بردن تفاوت های سطح فرهنگی میان آنها است . در زندگی اجتماعی ما باید تئولوژی مارکسیستی لنینیستی و پرورش ایدئولوژیک نقش تعیین کننده را داراست . حزب به این مطلب توجه فراوان دارد که اشاعه اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم در همه زمینه های فعالیت حزب مقام شایان خود را احراز نمایند . حزب هیچگاه فراموش نمیکند که آموزش عمیق و کاربست حلالی استنتاجات تازه آموزش مارکسیسم - لنینیسم و علوم اجتماعی منبع عمده و در عین حال وثیقه آنست که حزب با موفقیت ساختمان سوسیالیسم را رهبری کند . این واقعیت که در کشور ما در دوران اخیر هر سال بخور متوسط ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر به آموزش مارکسیسم - لنینیسم میپردازند و ایدئولوژی ما را فراهم میکنند ، گواه بر علاقتندی به اندیشه های سوسیالیسم علمی است . اشاعه اندیشه های مارکسیستی - لنینیستی وضع ایدئولوژی تمام جامعه را در گروگون میسازد و علاوه بر وحدت سیاسی ، وحدت تئوریک جامعه را استحکام میبخشد .

سوسیالیسم و دانش متحدین طبیعی یکدیگرند . دولت ما به این مسئله توجه فراوان دارد که آموزش و پرورش و آموزش حرفه ای و فنی و دانش هماهنگ با رشد خواستهای اجتماعی رشد و توسعه یابد . اجرای برنامه تحصیلات اجباری و همگانی هشت ساله در حالیکه اکثریت دانش آموزان پر از پایان این دوره امکان ادامه تحصیل دارند یکی از دستاوردهای مهم نظام سوسیالیستی ما است . حال ما این هدف علمی را در برابر خود قرار داده ایم که همه نسل های جدید در تحصیلات متوسطه کامل را بگذرانند ، به مرحله ای برسیم که شرایط مادی و گذران زندگی در تعیین راه آیندگان زندگی جوانان نقش مهمی نداشته باشند . ما در چهارچوب تحصیلات متوسطه قبل از هر چیز سطح معلومات فنی کارگران متخصص را بالا میبریم . در حال حاضر در ساله از آموزشگاه های عالی کشور ما ۲۵ هزار جوان متخصص فارغ التحصیل میشوند که نهندها دارای گواهینامه آموزش عالی هستند ، بلکه به زندگی آیندگان خود اطمینان دارند . برای پژوهشهای علمی و رشد و تکامل دانش ۳ درصد درآمد ملی کشور صرف میشود که در مقیاس بین المللی محفانه میتواند شاخص خوبی باشد .

دولت ما ز رشد و تکامل آزاد فرهنگ سوسیالیستی، دانش، ادبیات و هنر پشتیبانی میکند. به سازندگی آزاد و پژوهشها و آزمایشات میدان وسیعی داده میشود. نتایجی که در رشته های فرهنگ و آموزش بدست آمده شهرت فراوان دارد. اکنون در کشور ما شماره کسانی که دارای آموزش عالی هستند بیش از شماره کسانی است که تا قبل از آزادی دارای معلومات دوره متوسطه بودند. تیراژ سالانه کتابخانه به کتابخانه که در کشور منتشر میشود متجاوز از ۷۰ میلیون نسخه میباشد که هشت بار بیشتر از قبیل آزاد و ران آزادی است. به شماره کسانی که به تأثیر کسرت، سینما و موزه میروند چندین بار افزوده شده است. در رشته های فرهنگی آموزش و رشته های علوم آثار و کتب پرارزشی ایجاد میشود که بسیاری از آنها در دسترس همگان قرار دارد. چندی پیش شورای دولتی جمهوری توده ای مجارستان قانونی در مورد آموزش و فرهنگ تصویب نمود که به وسیله آن قشرهای جامعه امکان میدهند سطح فرهنگ خود را بالا ببرند.

فرهنگ سوسیالیستی تمام ارزشهای اصیل فرهنگی جامعه بشری را در بر میگیرد. در مجارستان آثار کلاسیکهای ادبیات جهانی با تیراژهای فراوان چاپ و منتشر میشوند. برای نمونه یادآور می شویم که در کشور ما آثار کلاسیکهای فرانسه با تیراژی بیشتری از آنچه در فرانسه منتشر میشود انتشار مییابد. ممکن بود نمونه های بسیاری دیگری ارائه شود که گواه این است که تبلیغ و تبادل ارزش های فرهنگی و زندگی معنوی که مورد پشتیبانی کنفرانس هلسینکی هم قرار گرفته به پراتیک زندگی ما تبدیل شده است. علاوه بر این ما برای توسعه همکاری بین الطلی امکانات تازه ای را می بینیم و برای این همکاریها آماده هستیم. در کشور ما آثاری که به اساسا ندرستی و اندیشه های ترقیخواهانه خود متحمکند و از ارزشهای فرهنگی همگانی جامعه بشری خواهر مربوط به گذشته و خواه در آن حاضر همواره پشتیبانی میشود. در این حال ما نمیخواهیم که بعنوان ارزشهای معنوی تبلیغیات خصمانه در جامعه ما نفوذ کند و راه اینگونه تبلیغات را سد میکنیم. این نیتها حق بلکه همچنین وظیفه دولت سوسیالیستی است که رساله تحقق شکوهمندترین ایدآلهای انسانی را در دست.

در اعلامیه برنامه ای مصوب یازدهمین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان گفته میشود: رشد آگاهی اجتماعی، تحول در شیوه تفکر و خصوصیات اخلاقی انسانها، و اعتلای سطح فرهنگ آنان از اجزای جدائی ناپذیر رشد جامعه سوسیالیستی است. باید در این راه کوشش شود که شمار کارگران پیشرو و بریگادهای سوسیالیستی - کارگردان، تحصیل کردن و زندگی کردن بشیوه سوسیالیستی "به قاعده و قانون اجتماعی همگانی تبدیل شود. رسیدن به این هدف وظیفه مهم فعالیت فرهنگی و تربیتی و سازماندهی حزب و دولت سوسیالیستی است.

یازدهمین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان تجارب کار را جمع بندی کرد، وظایفی را که در برابر ما قرار گرفته اند مشخص ساخت و تأیید نمود که ساختمان سوسیالیسم با موفقیت اجرا میشود اصول مارکسیسم - لنینیسم و قانونمند بهمان عام ساختمان سوسیالیسم طبق شرایط و خصوصیات ملی ما تحقق میدهد. در جریان کار ما با مشکلات جدیدی نیز روبرو می شویم که برای آنها راه حل یافته و می یابیم. حزب ما بر این عقیده است که در فعالیت خود در برابر خلق خود ولی به مفهوم وسیعتری در برابر چندینتر کارگری جهانی مسئولیت دارد. ما با هر گام و هر اقدام خود میخواهیم به امر خلق و ترقیات بین الطلی خدمت کنیم. حزب ما اکنون ۲۰ سال است که از خط مشی سیاسی بلا انحرافی پیروی میکند، حفظ و تکامل خلق خط مشی اصلی با ثبات و مغایر با هرگونه تحریف راستگرایانه و چپ گرایانه را ما از مهمترین وظایف خود میدانیم. اجرای این وظیفه مستلزم توضیح و تشریح هر چه بیشتر و مستدل ساختن اصول اساسی ما، نظریه ما و وسط و تکامل هر چه بیشتر آنها بر پایه حل

درست مسائل جدیدی است که در جریان سازندگی به پیش می‌آید .
 یازدهمین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان در بیانیه برنامه ای خود
 ساختمان جامعه سوسیالیستی رشد یافته را هدف ده سال آینده تعیین نمود . کشور ما پس از
 پی ریزی و استحکام پایه های جامعه نوین ، به دوران ساختمان سوسیالیسم برنیاد خود وارد
 شده است . هم اکنون در راه ایجاد جامعه سوسیالیستی پیشرفته در بنا و طرح هدف نهائی
 کمونیست ها و طبقه کارگر که بانجام رسالت تاریخی خود مشغول اند ، یا عبارت دیگر در بنا و طرح
 جامعه کمونیستی پدیدار میشود .

گرایش‌های اصلی روند جنبش آزادیبخش

عزیزه محمد

دبیر اول کمیته مرکزی حزب
کمونیس‌ت عراق

از هنگامیکه نخستین انقلاب‌های آزادیبخش در آسیا مزمه زوال نزدیک استعمار را آوردند، مردم در تمام قاره‌ها شاهد اعتلای بی‌نظیر مبارزه خلق‌های آسیا و آفریقا یعنی شاهد مبارزه خلق‌های مستند که به عصر رستاخیز ملی گام نهاده‌اند. امروز هم روند انقلابی در منطقه نبرد‌های آزادیبخش ملی با سرعت و شدت پیشرفت می‌کند. توده‌هایی که برای تحقق خلافت تاریخی بپا خاسته‌اند، خواستار ایجاد دگرگونی‌های عمیق و آزادی قطعی کشور خود از زمانده‌های قید و بند استعماری، قومیت‌گرایی و وابستگی‌اند.

ضمن اندیشیدن درباره سرنوشت جنبش آزادیبخش ملی طرح این سؤال بجا است که حاصل جمع پیشرفت‌های طی سال‌های اخیر عبارت از چیست؟ چه معیار رواند اندازه‌ای را برای تجسس عینی و واقعی آن باید در نظر گرفت؟ پاسخ بدین سؤال اینست که بی‌شک مهم است، زیرا این روزها در نبرد به مقیاس سراسر جنبش آزادیبخش شدید ترا هر زمان دیگری پس از جنگ جهانی دوم در جریان است و مبارزه طبقاتی در کشورهای در حال رشد بشدت حاد می‌شود. در عین حال امپریالیسم که دست‌انفاق به محافل ارتجاعی و استکزاداده، در مناطق بسیار حساس آفریقا و آسیا در تلاش افزایش فعالیت‌های خویش است. با دلایل کامل میتوان گفت که در جریان پیدایش تغییراتی که امروز پایه‌های اصلی سیستم استعماری و استعمار را متزلزل می‌سازد خواه شرایط بین‌المللی، خواه شرایط درونی مبارزه آزادیبخش بخرنج ترمشود (این وضع پاروشنی ویژه‌ای در برخی از مناطق بچشم می‌خورد) و اقدامات انقلابی با واکنش‌های فزاینده ضد انقلابی روبرو میگردد. عدم توجه بدین پدیده نشانه نگرش سطحی و مغرور شدن بخود در ارزیابی اوضاع و احوال کنونی است. در عین حال برخورد دیالکتیکی بمسئله در نظر گرفتن عامل اصلی الزام میکند و آن عبارتست از: گرایش‌های تعیین‌کننده روند آزادیبخش و تجزیه و تحلیل آن نه فقط در چارچوب منطقه‌ای بلکه بمقیاس جهانی. در ضمن این نیز حائز اهمیت است که ایمن تغییرات بمنزله بروز ویژه قانونمندی‌های عام تر بررسی گردند و با گرایش‌های مسلط در زندگی بین‌المللی ارتباط داده شوند.

نتایج قاطع

ضمن تشریح و ارزیابی مبارزه انقلابی و آزادیبخش در قاره‌های آسیا و آفریقا مقدم بر هر چیز می‌خواهیم روی خصلت ربه پیشرفت آن یا گسترش عظیم مقیاس مبارزه طی سال‌های اخیر بیدایش اشکال موثرتر آن و اشتراك فعالانه ترموده‌های مردم در مبارزه بخطر آرمات‌های استقلال، صلح و ترقی اجتماعی تکیه کنیم. این نکته‌های مثبت در موفقیت و دستاوردهای مشخص خلق‌های آسیا و آفریقا که در عین حال شمر

همبستگی و کوششهای مشترک تمام گردانهای انقلابی معاصر بود، واقعیت مادی پیدا کرد.

پیروزیهای خلقهای هند و چین بر امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، وحدت ویتنام و استقرار جمهوری سوسیالیستی در آنجا را باید در شمار دستاوردهای بزرگ جنبش انقلابی جهانی و جنبش آزادی بخش ملی بحساب آورد. جمهوری سوسیالیستی ویتنام با پیش از ۵۰ میلیون نفر سکنه اینک به سومین کشور سوسیالیستی جهان از لحاظ تعداد جمعیت مبدل شده است. این جمهوری از تجربه بسیار زیاد اشتراک در نبرد های ضد امپریالیستی و آزاد بیخشی برخوردار است، دارای ارج و اعتبار انقلابی عالی است و در منطقه خود و در تمام آسیا عامل بسیار مهم صلح است.

جمهوری توده ای - دموکراتیک لائوس که رهبری آن با حزب مارکسیستی - لنینیستی توده های انقلابی است اینک به خانواده کشورهای سوسیالیستی پیوسته است. در سرانجام مروج دموکراتیک هم اینک راه پیشرفت و ترقی مستقل گشوده شده است. اهمیت فوق العاده این رویداد ها هنگامی که لا آنگام میگرد که بیست سال پیش امپریالیسم موفق شد ویتنام (و همچنین کره) را بطور تصنعی تجزیه کند، و نیروهای انقلابی جهان تا آن حد نیریزند نبودند که مانع این جریان گردند. امروز وضع دیگری است. با وجود تناسب کمی نیروهای طبقاتی بقیاس جهانی، سیاست مداخله مسلحانه در ویتنام با شکست کامل روبرو شد. در نبرد با خطر آزادی ملی و اجتماعی یک تکیه گاه تازه پراهمیت بدست آمده است.

پیدایش گروهی از کشورهای مترقی در آسیا و آفریقا هم موفقیت تاریخی دیگر جنبش آزاد بیخشی بود. پیروزی در آنگولا در اواسط سال های ۱۹۷۰ اهمیت ویژه ای داشت و این پیروزی بود که نیروی محرکه پرتوانی به تمام بارزها آفریقائی ها بر ضد امپریالیسم، استعمار و نژاد پرستی بخشید. در این مورد هم نتیجه نبرد تا اندازه زیادی در اثر تناسب نیروهای طبقاتی که در جهان پدید آمده و مقدم بر هر چیزی در نتیجه ثمربخشی پشتیبانی که در لحظات تعیین کننده سرنوشت نبرد از مردم آنگولا وسیله جامعه کشور های سوسیالیستی و ویژه اتحاد شوروی و کوبا حاصل آمد، از پیش معین شده بود.

به پیروزی آنگولا جریان اوضاع خود قاره آفریقا هم کمک کرد. نبرد در این قاره ابتکار تاریخی را خانواده کشورهای انقلابی - دموکراتیکی که بطور مستمر در حال گسترش است محکم در دست دارد. همین کشورها بودند که در صغ گسترده ای با شدت هر چه تمامتر از جمهوری جوان آنگولا پشتیبانی بعمل آوردند و در اوردن سه خائنین اف. ان. ال. آ. و اوئیتاراد مقابل تمام آفریقاییان افشا کرد و بی قاطعیت خواستار پایان دادن به تجاوز نژاد پرستان آفریقای جنوبی بر علیه آنگولا شدند. اینهم که امروز امپریالیسم موفق نمیشود "را محل" خود را در مسئله رود زیاو یا نایبیا تحمیل کند، مقدم بر هر چیزی نتیجه هشیاری کشورهای مترقی آفریقا است که با فرمول های نواستعماری که دیپلماسی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا ورژیم نژاد پرست فوستر میسزاد می کنند، مخالفت می نمایند.

در نبرد در راه استقلال اقتصادی هم موفقیت های تازه ای بدست آمده است. در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا مشغول کردن مالکیت خارجی ها و ایجاد بخش دولتی و دگرگونیهای بنیادی مترقی در مسائل ارضی و نظایر این اثبات شده است. کشورهای در حال رشد اینک درگیر نبرد بی سابقه و گسترده ای در راه برقراری مناسبات اقتصادی بین المللی با حقوق برابرند. این کشورها از اقدامات پراکنده و مجزی از یکدیگر اقدامات جمعی پرداختند و هدف از اینهم نه بدست آوردن گذشت های خصوصی و کم اهمیت از امپریالیسم، مانند بالابردن بهای این یا آن ماده خام، بلکه تجدید ساختمان بنیادی مجموع سیستم روابط اقتصادی شان یا کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. این امر در موضع گیری سیاسی موافق با آن که جهت ضد امپریالیستی دارد بازتاب پیدا میکند.

این واقعیت را که جنبه‌های اقتصادی و سیاسی نبرد‌های آزاد بیخ‌ش تا چه اندازه متقابل با هم ارتباط دارند، رویدادهای آشکار کرد که چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در خاور میانه را موجب شده و این زمانی بود که در شرایط بحران تحقیق یابنده انرژی در جهان سرمایه داری کشورهای عربی از نفت نه فقط بمنزله سلاح مبارزه اقتصادی، بلکه سلاح مبارزه سیاسی بر علیه امپریالیسم و اسرائیل متجاوز استفاده کردند *

انتخاب سمت‌های اساسی مبارزه نظیر آنتی امپریالیسم و دفاع از اصول برابری حقوق اقتصادی از طرف جنبش هم‌دم تعهد رانیز باید در ردیف موفقیت‌های خلق‌های کشورهای در حال رشد بشمار آورد *

این واقعیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که جنبش هم‌دم تعهد امروز مسئولیت شدید خود را نسبت به سرنگ‌شدن صلح در کره زمین نشان می‌دهد، از کاهش تشنج و گسترش آن در دیگر قاره‌ها پشتیبانی میکند، از ابتکارهای صلح آمیز کشورهای سوسیالیستی حمایت می‌نماید و به بیان دیگر هم‌گام با زمان به پیش می‌رود. صرف نظر از مساعی که برای منجر ساختن کشورهای غیر متعهد از راهی که برگزیده اند به عمل می‌آید و کوشش‌هایی که برای قرارداد آتش‌بند نقطه مقابل کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی میشود بطور کلی در این جنبش‌گرایی‌های مترقی برتری دارند. کنفرانس‌ها، خبری‌ها، کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها و سمینارها در این ساخت *

در کنفرانس سیاست نژاد پرستی و آپارتاید، جنبه‌های گوناگون مشی نواستعماری و خزش‌های تجار و کارانه امپریالیسم با خشم و نفرت محکوم شدند. در همین حال شرکت کنندگان در جنبش نشان دادند که عزم قاطع دارند همه با هم از حق حاکمیت و استقلال اقتصادی و سیاسی خود دفاع کنند و خاطر برقراری مناسبات عادلانه اقتصادی در عرصه بین‌المللی همکاری خود را بسط و تکامل دهند *

تخییراً تمثیل در سرزمین‌های عظیم قاره‌های افریقا و آسیا بطور بیکراره خود را می‌گشاید. در منطقه مائیز صرف نظر از سیاست تجار و کارانه امپریالیسم و صهیونیسم، علیه اشغال اراضی اعراب از طرف اسرائیل، فاجعه اعراب ساکن فلسطین و رویدادهای دراماتیک در لبنان، نمیتوان دستاورد‌های واقعی جنبش آزاد بیخ‌ش نظیر استقرار رژیم‌های مترقی در یک سلسله از کشورهای عربی، تضعیف شدید مواضع انحصارهای امپریالیستی و مقدم بر همه انحصارهای نفتی، پیدایش جنبه‌های مترقی ملی، گسترش پایگاه‌های مقاومت بر علیه امپریالیسم و تجاوز صهیونیستی را ندید. علاوه بر این یک سلسله از احزاب انقلابی - دموکراتیک مانند سازمان متحد سیاسی - جنبه ملی در جمهوری توده‌ای دموکراتیک یمن، سوسیالیسم ملی را ایدئولوژی خود اعلام داشته‌اند. تمام اینها موفقیت‌های واقعی هستند *

بدین ترتیب میتوان خاطر نشان ساخت که دستاورد‌های خلق‌های این قاره‌ها که بر شمرده می‌آید از لحاظ کیفی چیزعالی تری از مجموعه ساده دستاورد‌های سال‌های اخیر است. زیرا در پی هر یک از آنها عملکرد و تاثیرگرایی‌های کلی و مشترک و بنیادی چشم‌می‌خورد. همین‌ها هم در آخرین تحلیل به این دستاورد‌ها جنبه عمیقاً فائز و ماندگار می‌بخشند *

راه دشوار و گرگونی‌ها

در حال حاضر در زندگی اجتماعی کشورهای آسیا و افریقا در گرایش‌های اساسی چشم می‌خورد:

نخستین گرایش عبارتست از تشدید هر چه بیشتر جنبه اجتماعی مبارزه ملی و دومین گرایش گسترش و تقوی مضمون ضد امپریالیستی و آزاد بیخ‌ش آن *

مضمون اجتماعی مبارزات آزاد بیخ‌ش باید دستاوردن آزادی ملی بدقیق‌ترین و آشکارترین وجهی نمایان میگردد. بیانگران این مضمون اجتماعی معمولاً نیروهای سیاسی هستند که نماینده آن طبقات و نیروهای اجتماعی اند که در سوسیالیسم و ستم‌گری سوسیالیستی یگانه راه درست بدست آوردن استقلال

واقعی و ایجاد جامعه نوی را می بینند که به استثمار پایان می بخشد. این نیروها در درجه اول طبقه کارگر و متحدین بیشمار آن زمین گروههای استثمارشونده اهالی اند.

در نخستین سالهای پس از جنگ جهانی دوم مبارزه خلعهای آسیا و آفریقا در راه آرمانهای مترقی اجتماعی و آزادی واقعی دامنه ویژه گسترده ای یافت و بایستی ترین نتایج در کشورهای مشخص میگردد که در آنها کمونیست ها در رأس جنبش بوده اند. آزاد بیخش قرار داشتند، و بیروزهای در و ناساز انقلاب ویتنام (سال ۱۹۴۵ - ماه اوت) گروه چین گواه بر این امر است. کمونیست ها با توجه به شرایط مشخص کشورهای خود این انقلابها را بوسیله خود ای - دموکراتیک افکندند که شکل ویژه گذار - سوسیالیسم را که ماهیت آن دیکتاتوری پرولتاریا بود مجسم میکرد.

بعد ها به نسبت گسترش منطقه آزادی ملی محافل اجتماعی هرچه گسترده تری در مستعمرات سابق یقین حاصل میکردند که عمل اعلام استقلال بخودی خود بهیچوجه برای تثبیت آن کافی نیست. این رانخستین انقلابهای آزاد بیخش در خاور نزدیک نظیر انقلاب مصر (سال ۱۹۵۲) و انقلاب عراق (سال ۱۹۵۸) نیز ایجابات رساند و نشان داد که نیروی تازه بزرگ نوسازی اجتماعی یاد مکرر اسباب انقلابی در عرصه سیاسی در آسیا و آفریقا بعیدان می آید که میتواند بیانگر هدف های انقلابی پیشرفت اجتماعی باشد. روند های انقلابی که این محافل رهبری آنها را بعهده داشتند طی ده ساله های اخیر چنان دامنه گسترده ای یافتند که امروزه درون بحساب آوردن نقش در مکرراتهای انقلابی بسط و تکامل اوضاع در این قاره ها را حتمی نمیتوان تصور کرد. تأثیر دومین گرایش اصلی در جنبش آزاد بیخش یعنی گرایش ضد امپریالیستی بایک سلسله مشخصات معین میشود. این گرایش، البته در عرصه استعمار پدید آمد و در آغاز بطور عده به شکل ضد استعماری بروز کرد، یعنی مقدم بر رچیز عطا به نفی ورد - اکتیو سیاسی امپریالیسم جلوه کردند. اما پس از فزونی سیستم استعماری گرایش نامبرده خصائص تازه ای پیدا میکند. این امر وابسته بدو عامل است. اول، با وارد شدن دهها ملت مستقل تازه در عرصه بین المللی که بمقیاس عظیمی چهار چوب جغرافیایی و دامنه مبارزه ضد امپریالیستی را گسترش میدهد و تعمیق هرچه بیشتر تضاد میان کشورهای در حال رشد و کشورهای پیشرفته بطور عینی کشورهای هرچه بیشتری را به دایره کشورهای ضد امپریالیستی میکشاند. دوم، این مبارزه از عرصه سیاسی هرچه بیشتر به عرصه های دیگر زندگی اجتماعی هم کشانده میشود.

تأثیر فزاینده گرایش ضد امپریالیستی پدیده ایست که به روند عینی نظیر تنگ تر شدن مستمر پایگاه اجتماعی و اقتصادی سلطه امپریالیستی در کشورهای آسیا و آفریقا وابسته است. این پدیده در تضعیف شدید مواضع طبقات فئودال، گروههایی از بورژوازی که بطور سنتی با امپریالیسم ارتباط دارند و کمپرادورها بروز کرد. تزلزل مواضع اقتصادی امپریالیسم از جمله در چندین موج ملی کردن مالکیت در کشورهای خاور عربی و تدابیر مترقی دیگر دولت های ملی نمایان گردید. از سوی دیگر پایگاه عملیاتی ضد امپریالیستی با جلب شدن توده های عظیم خرد بورژوازی و عناصر مکررات طبقه بورژوازی ملی - گسترش یافته و نیروی تمام جنبش ضد امپریالیستی افزایش مییابد. - الاحتمالی آن محافل هم که همین چندین پیش حتی فکر کوچکترین "آزادی عمل" نسبت به امپریالیسم را حتمی بخود راه نمیدادند ناچار رند این جنبش را به حساب بیاورند.

تجربه تاریخی ایمن را تایید کرد که گرایش ضد امپریالیستی دارای خصالت دراز مدت و فزاینده است. ولی با تایید و یادآوری این اصل که بطور کلی درست است، مانعیتوانیم از بسط و تکامل واقعی آن که بسیار دراز حرکت و تفسیر دمسیر مستقیم است غافل شویم. آنچه در باره قاره ها و طریق اولی در باره پیشرفت در سراسر جهان صادق است، هنگامی که اوضاع کشورهای و مناطق مشخصی مورد تجزیه

و تحلیل قرار میگیرد نیازمند تصحیح و تدقیق متناسب با شرایط آنها است. این را نیز نباید فراموش کرد که هر قدر مضمون درایش ضد امپریالیستی عمیق تر میگردد و واکنش نسبت بدان هم شدید تر میشود. وضع منطقه ما از این نقطه نظر نمودار سیار روشن را آشکارا است. اینک در این منطقه مبارزه میان نیروهای ترقیخواه و تمامیهین پرستان از یکسو و نیروهای ارتجاع و اورتونیست های گوناگون از سوی دیگر بطور بیسابقه ای شدت یافته است. سیاست خاور نزدیک امپریالیسم با مکر و حیله و ویژه ای مشخص میگردد، زیرا هدف آن به عقب بازگرداندن روند دگرگونی اوضاع است. دستاورد های جنبش آزاد بیخش اعراب را خطر جدی تهدید میکند. وضعی که بمناسبت رویداد های لبنان بوجود آمده برای اثبات این نظر گواه قانع کننده ایست. بعقیده ما پایه و اساس تضاد های شدید ی را که جنبش آزاد بیخش ملی عربی با آنها روبرو است و خطر های جدی برای خود جنبش فراهم آوردند حداقل چهار عامل و باعث تشکیل میدهد. اول اینکه اشغال سرزمین های اعراب و وسیله اسرائیل هنوز ادامه دارد و محض اعراب فلسطین مانند گذشته حاد و حل نشده است.

دوم اینکه در یک سلسله از کشورهای مسائل اجتماعی آزاد بیخش حل نشده باقی است و شاهد آن نیز از جمله سلطه و ادامه حاکمیت محافل فئودالی در کشورهای پارئیم سلطنتی است. سوم اینکه روند قطبیت در جنبش آزاد بیخش خاور عربی در شرایط پیشرفته تر بودن ساختار اجتماعی بطور کلی (در مقایسه با برخی دیگر از مناطق افریقا و آسیا) شکل های ویژه حاد ی بخود میگیرد. بطوریکه تجربه مصر نشان داد، حتی علی رغم رفاه های ضد بورژوازی که در زمان حیات پرزیدنت ناصر مرحله اجرا گذارده شد، سرمایه داری که ریشه های عمیقی در این کشور دارد تاثير جدی در پیشرفت رویداد ها میگرد که پیدایش عناصر تازه بورژوازی در شهر و در ستکاه های دولتی هم از نتایج آن بود. چهارم اینکه خاور نزدیک در حقیقت نخستین منطقه ای در آسیا و افریقا است که تغییر و تحولات متری که در آن تحت رهبری دموکرات های انقلابی انجام میگردد از چهارچوب وظائف آزاد بیخش ملی فراتر رفته و مضمون ضد امپریالیستی بخود ترفه است. همین امر به نبرد نیروهای ترقیخواه و ارتجاعی این منطقه شدت بیشتری میبخشد.

هنگام تجزیه و تحلیل استراتژی امپریالیستی در این منطقه در نظر گرفتن عامل اخیر و بهره مهم است. زیرا هدف امپریالیسم بازگرداندن ابتکار نیست که چند سال پیش از دست داده است تا بتواند مواضع خود را در این منطقه از نو برقرار سازد. بدین مناسبت به سخنان بسیار دقیق هر مضمون رفیق برژنف در برکنگ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که بمناسبت حوادث چند ی پیش لبنان اظهار داشته استناد میکنیم. رفیق برژنف گفت: "اگره ریشه رویداد ها را نظر افکنیم، مشاهده میشود که در اینجا ما با تلاش تازه امپریالیسم جهانی یعنی ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای ناتسو روکار داریم که میخواهند به نیروهای انقلاب ضد امپریالیستی در خاور نزدیک ضربه وارد کنند و مواضع خود را در این منطقه نگه داشته و تثبیت نمایند. امپریالیسم اینک از مشی پراخ انداختن اختلاف و درگیری در منطقه و تحریک اعراب برضد یکدیگر پیروی میکند. قشر بندی طبقاتی در کشورهای عربی و افزایش اختلاف های اجتماعی - سیاسی میان آنها برای تحقق این نیت امپریالیست ها امکانات فراهم آورد." (۱)

بدین ترتیب درایش ضد امپریالیستی اینک در خاور عربی با مواضع فراوان برخورد میکند. این امر تنها مربوط به سیاست توسعه طلبانه محافل حاکمه ایالات متحده امریکا نیست. تغییر و تحولاتی را که در زیربنای اجتماعی این منطقه طی سال های اخیر رویداد نمیتوان نادیده گرفت. اگر در گذشته عامل

نفوذ امپریالیستی بطور عمده ارتجاع عرب بود ، حال آنکه یگرجیانهای راستگرا در جنبش آزاد بیخشم هم که بیانگر منافع گروههای تازه ای از بورژوازی شهرود و عناصر طرفدار بورژوازی در دستگاه دولتی اند ، عوی بهر ده گرفتن این نقش را دارند . کوششهایی برای هماهنگ کردن اقدامات مترجمین و راستگرایان و گسترش دامنه همکاری آنها در رشته های گوناگون بعمل می آید . نقش مکتروواسطه در تحقق این مقاصد را هر چه بیشتر عربستان سعودی ایفا میکند .

روشن است که عربستان سعودی امروز ناچار است نه فقط اراده و خواست انحصارهای بین المللی بلکه تا اندازه ای هم خواستهای نیروهای آزاد بیخشم را که با آن شاه به مقابله برخاسته اند در نظر بگیرد و این امر روشنی در امور مربوط به اعراب چشم می خورد . اما در اینجا مانع بآنتی امپریالیسم واقعی و اصل بلکه با سیاست آز مندانه و علاقه به منافع شدن از تضاد هائی که میان کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای های نفت خیز موجود است سروکار داریم . تضاد فی نیست که محافل حاکمه عربستان سعودی و متحدین مرتجع آنها در منطقه به حفظ روابط اساسی خود با کشورهای امپریالیستی و مقدم بر همه با ایالات متحده امریکا ادامه میدهند و میگویند باید سازشند با خواستهای و مطالبات شرکای امپریالیست خویش این روابط را ادامه جانیه گسترش دهند .

آنچه امروز در منطقه ما در جنبش آزاد بیخشم عربی میگذرد معنی و مفهوم گسترده تری هم دارد . در این اثنا تئوریکان نویندی کلی چشم میخورد که عبارتست از تشدید روند قطبیت ، مقدم بر همه در آن بخش های جنبش آزاد بیخشم که تغییر و تحولات اجتماعی از همه جامعیت تراست . علاوه بر این ، امپریالیست ها چنین حساب میکنند که اگر افکندن رویداد های خاور نزدیک به مسیری که مطلوب آنهاست امکان پذیر گردد دشمنی آنها با موفقیت در سایر مناطق آسیا و آفریقا افزایش میابد . چنین بنظر می آید که به همین سبب ایالات متحده امریکا با بهره گیری از نتایج دیپلماسی خود (در درجه اول در مورد موافقتنامه صحرای سینا) سعی کرده " تاکتیک این دست و آن دست کردن " را در آفریقا هم مورد آزمایش قرار دهد . ولی در این قاره با مقاومت شدید کشورهای آزاد بخواه آفریقا روبرو شد که اقدامات مشترک آنها در مسالهای اخیر را در نقشه های ارتجاعی و تحریکات امپریالیستی را با شکست و ناکامی مواجه ساخته است .

نقش اتحاد های طبقاتی

تاریخ چنین می آموزد که حتی مترقی ترین گرایشها فقط هنگامی به نیروی واقعی مبدل میشوند که نه فقط در مقیاس منطقه و یا قاره بلکه بمقیاس جهانی از پشتیبانی لازم برخوردار گردند . منبع چنین پشتیبانی برای جنبش آزاد بیخشم ملی سیستم سوسیالیستی جهانی و طبقه کارگر بین المللی بوده و خواهد بود .

کمونیست های عراق برای برقراری تماسهای نزدیک جنبش آزاد بیخشم عربی با جهان سوسیالیستی و مقدم بر همه با اتحاد جماهیر شوروی اهمیت ویژه ای قائل بوده اند . این موضعگیری امروز در کشورهای از پشتیبانی گسترده مردم برخوردار است . حزب بعث که حاکمیت سیاسی را در دست دارد از موضع اتحاد استراتژیکی با اتحاد جماهیر شوروی حمایت میکند . تعمیق انقلاب ضد امپریالیستی و گام نهادن عراق در راه رشد غیر سرمایه داری تا حد زیادی در برتر و کمکهای موثر کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر گردید .

روابط عراق با این کشورها مجسم کننده پیدایش نوع تازه ای از مناسبات بین المللی است که به ضرورت و لزوم همکاری نزدیک و متقابل خلقهایی که در حفظ و پیشرفت هر چه بیشتر دستاوردهای اجتماعی - اقتصادی شان ذینفع اند متکی میباشد . به بیان دیگر سخن بر سر وجود آمدن نوعی روابط میان کشور

ها است کسه نه فقط بر اصول کلی د مکرانیک متکی است ، بلکه مضمون مترقی اجتماعی هم کسب میکنند . این نوع مناسبات میان کشورهای هرچه بیشتر رایج میگردد . این مسئله را روابط اتحاد شوروی با آنکولا و موزامبیک و سایر کشورهای مترقی افریقا در دوران اخیر روشن و بزه ای نمایان ساخت . در عین حال مضمون سیاسی روابط جامعه کشورهای سوسیالیستی با کشورهای آزاد شده بطور مستمر غنی تر میگردد و این جریان در همکاریه های متقابل هرچه بیشتر آنها در مبارزه بر علیه امپریالیسم و در راه آزادی ملی و اجتماعی و بخواطر صلح و امنیت خلقها منعکس میگردد .

پشتیبانی طبقه کارگر و جنبش مردم مکرانیک کشورهای پیشرفته سرمایه داری اهمیت فراوانی برای سرنوشت مبارزه آزاد پیخش دارد . تجربه تظاهرات گسترده و بسیار زیاد همیستی با مردم هند و چین که در عین حال شکلی از تحت فشار قرار دادن دولت های امپریالیستی بود ، گواه موثری در این پشتیبانی است . ما امید انیم که کارگران پیشرفته و تمام د مکرانها در جهان سرمایه دار اقدامات زیادی برای حمایت از خلقهای کشورهای عربی بعمل آورند که یکی از آنها افشای سیاست اشغالگرانه اسرائیل و حامیان آن در ایالات متحده امریکا بود . ولی اینک برای عقیم گذاردن توطئه اسرائیل و ایالات متحده امریکا و برای افشای ایدئولوژی و سیاست صهیونیسم از مواضع اصولی و بطوریکه بر ضروریات بیشتری ضروری است . چنین همیستی برای مبارزه در راه حل و فصل عادلانه مسئله خاور نزدیک و تحکیم و تثبیت رژیم های مترقی در منطقه بسیار بزرگی می بود .

مسائل اتحاد های طبقاتی و وحدت نیروهای میهن پرست دارای جنبه های درون منطقه ای و قاره ای نیز میباشد . اگر از منطقه ما سخن بمان آوریم ، باید گفت در اینجا متاسفانه هنوز اختلافات میان رژیم های مترقی زمین نرفته است و این امر جنبه نیروهای انقلابی اعراب را تضعیف میکند . این نیروها که مسئولیت عمده پیشرفت مترقی در جهان عرب را بعهده دارند ، امروز بیشتر از هر زمان دیگری موظف اند مناسبترین فرمول وحدت عمل را بیابند . برای این کار ، آنچه مقدم بر هر چیز مهم است بر طرف ساختن اختلاف های درجه دومی است که میتوان آنها را با تفاهم متقابل و سرمایه و وظائف و هدف های مشترک حل و فصل کرد .

بنظر ما ، اینک مهمترین مسئله عبارتست از اینکه تمام نیروهای مترقی و میهن پرستان واقعی جهان عرب این واقعیت انکار ناپذیر را برای خود روشن سازند که آنچه آنها را بهم نزدیک میکند بطور غیر قابل قیاس گسترده تر و عمیق تر از آن چیزی است که آنها را از هم جدا میسازد . پایه و اساس عینی وحدت آنها مبارزه در راه آزاد ساختن تمام سرزمین های اشغال شده اعراب ، تحقق حق تعیین سرنوشت اعراب فلسطین و ایجاد کشور ملی مستقل ، درک لزوم مقابله با تجاوز اسرائیل و دفاع از رژیم های مترقی عربی بمنظور تامین پیشرفت هرچه بیشتر آنها است . نیروهای انقلابی کشورهای عربی در صورت داشتن وحدت می توانستند بطور چشمخشانتری از جماع معتبری نظیر جامعه کشورهای عربی برای رسیدن به هدف های د مکرانیک و آزاد پیخش استفاده کنند .

در باره وظیفه بزرگ تر مبارزه در راه تثبیت نیروهای ترقی خواه ، د مکران و استقلال طلب بحیاس و قاره ما یقین داریم که مهمترین سمیگری آن میتوانست در جهت همکاری فزاینده رژیم های انقلابی - د مکران باشد . آنچه مهم است این است که باید توجه مستمر به پیشرفت جنبش همیستی افریقا و آسیا معطوف داشت ، از تمام آنچه مثبت است و از دستاوردهای جنبش عدم تعهد میباشد و همچنین از اشکال تازه مقابله جمعی با امپریالیسم بویژه در رشته اقتصادی که هم اکنون در برابر دیدگان ما پدید میگردد حمایت پشتیبانی کرد .

اوضاع و احوال جدید بین المللی

روندها و گرایشهای که توصیف و تشریح شد در جریان تاثیر متقابل نزدیک الاوضاع کلی جهان

بسط و تکامل مییابد و تمام تاریخ انقلابهای ملی آزاد بیخشد دهساله های اخیر گواه این واقعیت است . موج عظیم این انقلابها هنگامی برآسیا گذشت که جامعه بشری در شرایط پیروزی کامل نیروهای ضد فاشیست که برآلمان هیتلری و میلیتاریسم ژاپن غلبه کرده بودند ، گام قاطعی در راه صلح برداشت . در این دوران يك سلسله انقلابهای آزاد بیخشد بوقوع پیوست ، در بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جنبش دموکراتیک اوج گرفت و تمام اینها « مزمان بااعتلای مبارزات انقلابی در جهان بود که پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم از مهمترین نتایج آن بشمار میآید . درآنها گام ، امپریالیسم که مواضع خود را بمقیاس جهانی درخطر میدید ، " جنگ سرد " راه مردم تحمیل کرد و سیاست مقابلیه و درگیری با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را به پیش کشید . در عین حال از " جنگ سرد " بمنزله وسیله ای برای " عقب زدن " جنبش آزاد بیخشد ملی استفاده میشد . سیستم پیمانهای نظامی ، استراتژی واگذاری " کمک های " نظامی و اقتصادی و اهرمهای دیگر همه برای رسیدن به هدف های نامبرده بسود . البته مبنی تشدید و خاتمه اوضاع و دامن زدن به هیستری ضد کمونیستی قادر به متوقف ساختن روند انقلابی نبود . اما چنین سیاستی نمیتوانست جریان این تخییر و تحولات را کند سازد . برای مثال این پدیده در دوران " جنگ سرد " را بیاد آوریم که " دکترین ایزنهاور " به امریکا حقوق مداخله نظامی در کشورهای منطقه ما را میداد و برانه آنها " دفاع از آنها در مقابل کمونیسم جهانی " بود . همین دکترین پایه ایدئولوژیک مداخله نظامی ایالات متحده امریکا و بریتانیای کبیر در لبنان واردن پس از انقلاب سال ۱۹۵۸ مرق بود . اگرچه متجاوزین درآنها گام به تمام اهدافی که منظورشان بود نائل نشدند ، پیشرفت رویدادها در جهت تحمیل روند آزاد بیخشد انقلابی در این کشورها که برای آنها نامطلوب بود موقتاً متوقف گردید . امروز هم ، ایالات متحده امریکا با برخورداری از پشتیبانی محافظان ارتجاعی محلی ، بمنظور جلوگیری از حل و فصل واقعا عادلانه درگیری و اختلاف در خاور نزدیک میخواهد با استفاده از تشنج و خاتمه اوضاع این منطقه رژیم های مترقی را که در اینجا موجود است ازین ببرد . درآسیای جنوب خاوری هم پس از پیروزی که در هند و چین بدست آمد ، رژیم نظامی تازه تایلند با اشاره و پشتیبانی محافظ معینی از ایالات متحده امریکا تلاش میکند اوضاع دوران " جنگ سرد " را احیاناً پدید بیاورد . وضعی را وسیله مطمئنی برای متوقف ساختن انقلاب بشمار میآورد . به يك سخن امپریالیسم همیشه در همه جا از سیاست تشدید و خاتمه ، جنگ اعصاب و درگیری و اختلاف افکندن بمنزله سلاح دفاع از خود استفاده میکند .

بهین سبب است که از چرخش « اریخی بسوی کاهش تشنج درآسیا و فریقا با چنان شور و شوقی استقبال شد . پشتیبانان گسترده ای که ابتکارهای صلح آمیز متحد کشورهای سوسیالیستی در این قاره ها بدست آورد نیز از همین جا سرچشمه میگیرد . هم اکنون ، تنها خلقهای قاره اروپا نیستند که از ثمرات واقعی کاهش تشنج برخوردار شده اند . کاهش تشنج در جهان بطور کلی در اوضاع و احوال آسیای جنوبی و جنوب شرقی و همچنین در برخی دیگر از مناطق تاثیر مثبت کرده است . ولی باکمال تاسف باید بگوئیم که هنوز خاور نزدیک را نمیتوان در شمار این مناطق بحساب آورد . وضع در این منطقه بی اندازه بی ثبات و متزلزل است که در هر لحظه ای ممکن است انفجار جنگ تازه ای در اینجا رخ دهد .

در ضمن با درک کامل کیفیت اوضاعی که در منطقه ما بوجود آمده و توجه به اینکه این منطقه امروز از مفهوم " کاهش تشنج " تا چه اندازه بد و راست با روشنی کامل میتران در نظر مجسم کرد که بسط و تکامل رویداد های خاور نزدیک در این جهت که از جهات اصلی زندگی بین المللی است چه گام عظیمی به پیش میبندد در عین حال چون در واقع سخن بر سر گسترش کاهش تشنج در خاور نزدیک است کلید حل آن همان حل و فصل همه جانبه ایست که خروج ارتش های اسرائیل از تمام سرزمین های عربی که در سال

۱۹۶۷ اشغال شده و تحقق حقوق لاینفک اعراب فلسطین و از جمله حق تعیین سرنوشت و ایجاد کشور و دولت ملی ویژه خود است . چنین حل و فصلی که مجمع صلاحیت داری مانند کنفرانس ژنو یا طرآن بوجود آمده نه فقط بمعنی استقرار اصول بنیادی و دموکراتیک روابط بین المللی در منطقه ما ، بلکه بمنزله گام تازه ای در پیشرفت جنبش آزاد بیخش خلقهای عرب ، استحکام مواضع رژیمهای مترقی و بالاخره پیروزی امر عادلانه اعراب رنج دیده فلسطین میباشد . چرخشی به سوی کاهش تنش در خاور نزدیک براین پایه ، بدون تردید جریان ضد امپریالیستی رادیکال جنبش آزاد بیخش اعراب استوارتر میساخت و امکانات تازه ای برای گردانهای پیشاهنگ آن فراهم میکرد .

کمونیست ها با تجزیه و تحلیل جریان رویداد های تاریخی که جهان ما را تغییر میدهند از اینس اندیشه بدور اند که آنها را بارتنگ های بازو خیالی رنگ آمیزی کنند . انقلابیون واقعی همیشه واقع بین اند . آنها وجه مشترکی با مالخه در موفقیت های بدست آمده و خود فریب ندارند و میدانند که راه انقلاب نمیتواند هوار باشد . با اینهمه ، کمونیست ها با گذشتن از دشوارترین آزمایش ها هیچگاه سمت های اصلی و کرایش های اصلی را که عصر ما تعیین کرده از مد نظر دور نمیکنند ، آنها قادرند در پی دشواری و یغرنجی رویداد ها آنچه را که مهمترین است ببینند و عقب نشینی موقت را به حمله متقابل مبدل کنند . سرچشمه نیرو و خوش بینی تزلزل ناپذیر آنها هم در همین است .

انقلاب دموکراتیک پیروزمند

کنستانتین زاروف

دکتر در تاریخ (اتحاد شوروی)

آزادیهای سیاسی و انقلاب اجتماعی ، منافع مشترک توده های مردم و هدفهای طبقاتی پرولتاریا ، دموکراسی و سوسیالیسم ، اینها موضوع هائی است که توجه و افکار جهانیان را کاملاً بخود جلب کرده است .

اغلب هنگام بررسی این موضوع ها ، مسئله اینطور مطرح میشود که گویا آنها فقط در این اواخر پدید آمده و وزن سیاسی پیدا کرده اند . تردیدی نیست که مسائلی که از آنها صحبت میکنیم در ربع آخر قرن بیستم جنبه های تازه بسیاری کسب کرده اند و بهیچ سبب گذشته را بشکل احکام جزئی (دگم) درآوردن نادرست است . اما در همین حال باید دید ، آیا این بدان معنی است که از این مسایل از لحاظ ماهوی در گذشته پیشتر نی آمد و حل و فصل نمیشد ؟ بنظر ما ، تجربه مشخص تاریخی بهترین پاسخ بدین سؤال خواهد بود .

در آستانه شصتمین سالگرد انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ، این نخستین انقلاب توده ای پیروز ضد عصر امپریالیسم ، تجزیه و تحلیل یک سلسله از جنبه های مهم این انقلاب دموکراتیک که باید ست گرفتن حاکمیت وسیله طبقه کارگر در مرحله بعدی و با پدیدایش و برقراری سوسیالیسم واقعی ارتباط ناگسستنی دارد ، از دیدگاهی که متذکر شدیم ، بسیار جالب توجه است .

I

در این روزها محور اصلی مجموعه ایدئولوژی آنتی کومنیم نفی نقش قاطع پرولتاریا در ایجاد و برقراری دگرگونیهای دموکراتیک است ، حکم (تز) عدم ارتباط پیشتازمارکسیستی - لنینیستی آن با هدفهای دموکراتیک توده ها و با مبارزه آنان در راه آزادیهای سیاسی هم بهمین مسئله مربوط است .

نمایندگان مکاتب گوناگون تاریخ نگاری بورژوازی از جمله اظهار میکنند که رویدادها و استقرار و موضعگیری نیروها در آستانه و در جریان انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه روسیه در سال ۱۹۱۷ ، گویا دلیل قاطع عدم مطابق راههای طبقه کارگر انقلابی باد دموکراسی است . سرنگونی تزاریم ، بدست آوردن آزادیهای سیاسی ، دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی ، همه گویا در روسیه بسبب و در اشتراک حزب لنین و در اوضاع و احوالی که نقش سازمان دهنده و رهبری کنند پرولتاریا در آن بهمیچ

وجه بروز نکرد ، انجام گرفت . گویا فوریه لندن و بلشویکها را غافلگیر کرد (۱) . ایدنولگ های بورژوازی در واقع روی این مسئله پافشاری میکنند که بلشویک ها در آستانه سال ۱۹۱۷ بطور کلی به اندیشه های انقلاب دموکراتیک پشت کردند و با مکان چنین انقلابی در روسیه باورنداشتند . برای تضاد در باره اینکه این اظهارات تا چه اندازه با واقعیت وفق میدهند بهترین راه مجهز بودن به فاکت ها است . ما هم به فاکت ها مراجعه میکنیم .

پیش از درجیهای سوال را مطرح میکنیم : ضمنی که در کشور در سالهای ماقبل انقلاب فوریه بوجود آمده بود از لحاظ امکانات انقلابی از طرف نیروهای گوناگون سیاسی روسیه چگونه ارزیابی میشد ؟

ضرورت تحولات اجتماعی را طبقات و جریانهای سیاسی عمده کشور همسود میکردند . بورژوازی و احزاب آن از محافظه کاران در سیاسی اکتیویست ها تا لیبرالها که دموکراتهای طرفدار قانون اساسی (کادتها) نمایندگ آنها بودند ، پوسیدگی رژیم تزاری و ناتوانی آنرا در دفاع جدی از منافع طبقاتی خویش میدیدند . خواستها و اقداماتی که در جهت " بهسازی " سیستم حاکمیت ، برکنار ساختن رجال ورشکسته و بی اعتبار از ارگانهای عالی دولتی و توسعه دامنه اشتراک خود در اداره امور سیاسی کشور به عمل میآمد از اینجانباشی میشد . در این محیط روحیه مخالفت با دولت بسیار اندازه کافی شدید بود (۲) . اما بورژوازی بطور کلی حتی فکر انقلاب را هم بعقز خود راه نمی داد و اصولاً بفکر این نبود که در قاعده و قانون ویا موازین رژیم سلطنت اندک تفسیری بوجود آورد . بورژوازی فقط آرزو مند دموکراتیزه کردن صورت ظاهر حکومت مطلقه تزاری بود .

۱ - دهها سال است که اینگونه نظریات را سخنگویان بورژوازی تدریجاً کلمه بکلمه تکرار میکنند . انقلاب فوریه " از رویدادهای کم اهمیت ، خود بخودی و میتوان گفت تقریباً بی ارتباط با سیاست آسمان شد . . . اعتصامیاتی رخ داد ، زنان خانه دار تظاهراتی کردند ، در ارتش و نیروی پسر شورشیانی رویداد و بطور خلاصه دستگاه حکومت در هم فرو میریخت . این جنبش انقلابیون را هم مانند دیگران غافلگیر کرد ."

(L. Kochan, The Making of Modern Russia, London, 1962, P. 231).

بلشویک ها " از قرام معلوم ، اصلاً کاری که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را بهیچانجام ندادند و در وضع تدافعی دوران جنگ آنها برای اینکه حتی نظم عمومی را هم بتوانند بهم بزنند ، حداقل امکان را داشتند ."

(J. Dunn, Modern Revolutions. An Introduction to the Analysis of a Political Phenomenon Cambridge, 1972, P. 39.)

" انقلاب فوریه هم مانند انقلاب سال ۱۹۰۵ برای احزاب سیاسی روسیه و از جمله برای بلشویک ها پیش آمد کاملاً غیرمنتظره ای بود ."

(R. Thoen, Lenin Genesis and Development of a Revolutionary, London, 1974, P. 91).

۲ - ناراضی حتی به درباریان هم سرایت کرد - برخی از افراد درباری حتی جرات کردند به بکار بردن فبروزور هم متوسل شوند . از جمله ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ راسبوتین دنگلار و کلاش را که عامل بسیاری از جنایات و اقدامات ننگین رژیم تزاری بود ، بقتل رساندند .

نیروهای دموکراسی خرده بورژوازی یکی دیگر از عوامل موثر در زندگی سیاسی روسیه بود .
 سوسیال رفورمیست ها و مقدم بر همه بلشویک ها دقیق تر از همه از منشی این بخش از بورژوازی پیروی
 میکردند . روشن ترین تصورات در باره رضیات و حسابهای آنان ، که مجموعاً استراتژی سیاسی آنها
 را تشکیل میداد ، در طرحی منعکس است که گ . و . پلخانف بعنوان نمونه آماده کرده است .
 استراتژی آنها عبارت از این بود که حاکمیت بتدریج از تراریه احزاب محافظه کار اعتدالی ، سپس به
 احزاب لیبرال بورژوازی و بالاخره در آینده در ناملعینی به احزاب چپ منتقل گردد (۱) . اگر
 چه خود پلخانف این را دستور العمل تاصین " خط صعودی " انقلاب میدانست (۲) ، بآسانی
 میتوان دید که در واقع اینجا بوشی هم از انقلاب بهشام نصیرسید . این يك موضعگیری تیبیک در عرصه
 کار تد ریحی رفورمیستی بود . این موضعگیری طبعاً برای بورژوازی محافظه کار هم کاملاً قابل قبول
 بود ، زیرا بوجوب این طرح تمام حاکمیت سیاسی در درجه اول بهمین تشر بورژوازی میرسید .
 این يك تعریف کاملاً کلی و اجمالی از موضعگیری دموکراسی بورژوازی و خرده بورژوازی است
 که بر حسب ضرورت بدان اشاره شد . این تعریف برای رسیدن به این نتیجه که احزاب بورژوازی
 در واقع ، هم در جریان انقلاب فوریه غافلگیر شدند ، کفایت میکند . انفجار ماه فوریه برای آنها يك
 امر غیر منتظره بود و برخلاف نقشه ها و پیش بینی های آنها بوقوع پیوست .
 حال بهینیم در همان اوضاع و احوالی که شرح دادیم بلشویک ها چمنظرائی داشتند و هدف و
 مقصد شان چه بود ؟

تمام فعالیت حزب لنین ، شعارهای آن و کارهای سازمانی آن همه بر پایه ارزیابی وضعی
 بود که در کشور پیدا آمده بود و بلشویکها آنرا وضع انقلابی میدانستند . لنین در سال ۱۹۱۳ بسا
 تجزیه و تحلیل بحران سیاسی که در روسیه بوجود آمده بود نوشت : " اکثر اوقات ، اینکه پائینی ها
دیگر نخواهند ماند گذشته زندگی کنند ، برای انقلاب کافی نیست . برای انقلاب اینهم لازم است
 که بالای ها قانرباشند مانند گذشته حکمرانی ورهبری کنند . ما حالا در روسیه درست همین وضع
 را می بینیم " (۳) .

لنین در ضمن تاکید میکرد که بسط و تکامل واقعی وضع انقلابی به انقلاب ، هرگاه از طرف نیرو
 های انقلابی که در امر انقلاب زمینفع اند آگاهانه سازمان داده نشود ، غیر ممکن است . دستور
 های مشخص وی در مورد آماده کردن حزب برای اشتراك فعال هدایت کننده در عصیان توده های
 مردم از اینجا سرچشمه میگرفت . چنین آمادگی عبارت بود از تحکیم ایدئولوژیک و سیاسی صفوف آن و
 مقابله شدید با جریانهای انحلال طلب و رفورمیست . به حفظ و بسط و تکامل تجربه ای که در انقلاب
 سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ بدست آمده بود در محیط کارگری و میان توده های مردم اهمیت فراوان
 داده میشد .

ابعاد مقاله ای برای درج در مجله امکان نمیدهد که بطور مشروح درباره اقدامات مشخص
 بلشویک ها برای سازمان دادن جنبش کارگری انقلابی پرازشکست نخستین انقلاب روسیه ،
 درباره ویژگیهای فعالیت آنها که در شرایط فوق العاده دشوار کار مخفسی جریان

- ۱ - رجوع کنید به گ . و . پلخانف ، در وراه انقلاب ، پترزبورگ ، ۱۹۱۷ .
- ۲ - همانجا ، صفحه ۷ .
- ۳ - لنین ، مجموعه کامل آثار (میزان روسی) جلد ۲۳ ، ص ۳۰۰ .

داشت (۱) و درباره شک و مضمون تبلیغات آنها در مطبوعات و کارخانه ها و فابریک ها صحبت شود . خوانندگان را که مایل باشند در باره تمام اینها تصور درست و عینی داشته باشند ماهه اسناد و مدارک که بمیزان گسترده ای انتشار یافته راهنمایی میکند .

فدالت همه جانبه بلشویکیا که بخوار آشکار متوجه همین انقلاب آینده نزدیک بود از دران پیش از جنگ جهانی اول آغاز شد . توجه بدین موضوع از این روشایان اهمیت است که از قضا تبلیغات کنونی بورژوازی این افسانه را از نو احیا میکند که گویا لنین و لنینیست ها تمام امید شان را به جنگ بسته بودند و آنرا برای انقلابیون در حد و نعمت آسمانی بشمار میآوردند . اما بلشویکیا در واقع امر از پیگیرترین و قاطع ترین مبارزان بر علیه امپریالیسم و مخالف با جنگ خونین جهانی بودند که سرسر می رسید و ما را به اثبات این واقعیت که بر همگان روشن است نیازی نمیباشد . اما هنگامیکه آتش جنگ امپریالیستی شعله ور شد ، چه بخور عینی وجه در ارزیابی های لنین و حزب عاملی شد کسبه در چشم انداز انقلاب تاثیر متضادی داشت . در آغاز ا ز حدت و شدت وضع انقلابی کاست و آگاهی سیاسی توده ها را یاد آورده شوینسیم آلوده و تیره ساخت . اما با گذشت زمان ، جنگ نمیتوانست باعث حادث شدن مجدد و شدید تر از پیش تمام دردها و مشکلات جامعه نگردد و در واقع هم چنین شد . بهمین سبب هم لنین کاملاً حق داشت که در ژانویه سال ۱۹۱۷ اعلام کند که نباید فریب " سکوت گورستانی " ظاهری در جنبه های نبرد طبقاتی را خورد و که کار با ستانه انفجار انقلابی رسیده است (۲) چند هفته پیر از آن آنچه در روسیه رخ داد نشان داد که او کاملاً محق بوده است .

از آنچه گفته شد روشن میشود که : انقلاب فوریه اگر هم غیر منتظرانه بود ، برای این میتوانست باشد ، نه برای بلشویکیا . البته ، برای لنین هم غیر منتظر نبود ، زیرا با اجا است گفته شود او همان کسی بود که این انقلاب را بطور دقیق تشریح و توصیف کرد ، چشم انداز مبارزات انقلابی آینده و فرارویشی انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را بلافاصله پس از حوادث فوریه و نه در آوریل یاد آور شد . برخی از نویسندگان میخواهند اینطور جلوه دهند که لنین نظریات خود درباره فرارویشی انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در ماه آوریل یعنی پیر از دران " سازگسار شدن با وضع جدید " که یکجا تمام طول کشید ، بیان داشت .

II

دشمنان ما از تکرار این مطلب خسته نمیشوند که گویا تجربه واقعی مبارزه و موفقیت های طبقه کارگر و نیروهای دموکراتیک ، تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب را تأیید نمیکند و تجربه صرف نظر کردن از این تئوری را که همانند " قالب تنگی " است ایجاب مینماید . میان دلایلی که بدفاع از این چنین نقطه نظری ارائه میدهند اغلب استناد به این نکته بچشم میخورد که گویا همان فوریه سال ۱۹۱۷ نظریه انقلاب دموکراتیکی را که لنین با توجه به شرایط امپریالیسم تدوین کرده بود ، مسئله فرارویشی این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی وارد کرد . برای اثبات گفته خود دو دلیل میآوردند . اولاً روی این مسئله اصرار میورزند که اگر نظر لنین این بود که پیروزی انقلاب تنها با برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر

۱ - طی سالهای جنگ ، فقط کمیته پترزبورگ حزب بیش از ۳ بار مورد حمله و هجوم پلیس قسار گرفت و در هم کوبیده شد . در باره اکثر تعداد این قبیل هجوم ها و بازداشت ها ، بطور مثال میتوان از روی این فاکت قضاوت کرد که در پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ ، روزهای / ۱۰۰ ، ۱۹۱۸

دسامبر و ۲ ژانویه چنین حمله هائی انجام گرفت .

۲ - رجوع کنید به لنین ، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) جلد ۳۰ ، صفحه ۳۲۷ .

ود هقانان میتوانست تا مین شود، در واقع حاکمیت سیاسی در روسیه پس از فوریه بدست بورژوازی افتاد. ثانیا (با نتیجه گیری از دلیل نخست) گویا فوریه " علمبرغم " نظریه لنین نشان میدهد که در قرن بیستم هم نظیر دوران ماقبل انحصار هژمونی پرولتاریا شرط ضروری برای پیروزی انقلاب در موکرا - تیک نیست (۱) .

تمام سیستم های حاکمیت دولتی نوعی از دیکتاتوری طبقاتی است . این از آن حقایق الفیای مارکسیسم است که هر قدر شکل متغیر تری پراتیک تاریخی آنها تا بهید میکند ، منفذ بین تعالیم ماسمی و کوشش بیشتری بخرج میدهد که آنها از لحاظ تئوری رد کنند . اما تا کجا این مطلب حائز اهمیت است که سخن در واقع بر سر سیستم حاکمیت و مکانیسم هماهنگ آن است . زیرا روشن است که در مراحل تغییر و تحولات عمیق انقلابی بطور کمالا قانونمندان و وضعی میتوانند پیش آید که یکپارچگی سیستم رهبری سیاسی جامعه از هم بپاشد و بجای آن بطور موقت ساختار حاکمیتی پدید آید که از لحاظ طبقاتی همگون نیست (۲) .

وجود و حاکمیت که طی چند ماه پس از انقلاب فوریه در روسیه ادامه داشت در واقع عبارت از چنین حالت گذاری برای رهبری دولت در شرایط حادث شدن بیشتر از حد تضاد های طبقاتی در نتیجه انقلاب بود . در دست موقت بورژوازی بطور آشکار در رأس کشور قرار گرفت . اما این آیا بدان معنی بود که حاکمیت دولتی و رهبری سیاسی جریانهای سیاسی در دست بورژوازی ماند ؟ آیا این بمعنی برقراری دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی بود ؟ پاسخ منفی است . زیرا در ردیف دولت رسمی یک مرکز حاکمیت بسیار نایز تری هم که در روزهای انقلاب تشکیل شده بود وجود داشت و آن سیستم چند شاخه ای شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان بود . شوراهای مردمی که عصبان

۱ - بنابه این استناد کلی ، گروه دیگری از نویسندگان معاصر فرق عمده انقلاب فوریه روسیه - سال ۱۹۱۷ را ، مثلا با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۳ در " موضع منفی گرفتن تعداد کثیری از روشنفکران روسیه در مقایسه با مواضع تئوریک روشنفکران فرانسه در قرن هیجدهم " می بینند . (این زیر نویس از مجموعه زیر اخذ شده است : " Revolutionary Russia: A Symposium " , New York 1969, P. 179) .

این سخنان پروفیسور دانشگاه لندن واتسون بیانگر نظریه بسیار رایج تاریخ شناسان بورژوازی است که بطرز بارزی با نظریات همکاران شورسین آنها تطابق دارد . این شورسین ها هم نظیر مثلا مورس و دورژه جامعه شناس و نویسنده سرشناس آثار سیاسی و اجتماعی اظهار میدارند که گویا در قرن بیستم هنگام ارزیابی نیروهای محرکه ترقی اجتماعی ، فرمول " هژمونی پرولتاریایی معنی است " .

(Duvenger, Lettre ouverte aux socialistes, Paris 1976, p. 54) .

۲ - چیزی نظیر اینهم ، مثلا در چکوسلواکی در دوران پیش از فوریه سال ۱۹۴۸ اتفاق افتاد . در کوبا در ماههای ژانویه فوریه سال ۱۹۵۹ یک رجل بورژوا در رأس دولت بود ، در حالیکه کنترل کشور در دست ارتش عصیان کنندگان قرار داشت . در طول دوران سه ساله انقلاب شیلی دولت وحدت خلق از یکسو و پارلمان و سیستم قضائی از سوی دیگر مراکز قدرت کشور بودند و میان آنها اختلاف وجود داشت . یکی از جنبه های بسیار جالب انقلاب پرتغال این است که در گرونی های عمیق انقلابی بدون وجود دستگاه دولتی هماهنگ با آنها انجام گردید . در ارگانهای حاکمیت (خواه نظامی - سیاسی و خواه دولتی) نیروهای انقلابی وجود داشت . اما در این ارگانها نیروهای محافظه کاران و حتی ارتجاع هم بود .

کرده بود ندویه جنبش توده ها که نیروی اصلی انقلاب را تشکیل میدادند ، متکی بودند و همین جهت هم بطور واقعی بد رجات بسیار زیاد تری بر اوضاع کشور مسلط بودند (۱) .

بحران های سیاسی که بارها پس از فوریه کشور را بشدت متشنج کرده بود هر بار بطرز سازواری تأیید میکردند که وضع شوراها بد آنها این امکان را میداد که تمام حاکمیت دولتی را یکجا بدست خود بگیرند . این هم بمعنی برقراری دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک طبقه کارگر و هقانان بود . " تمام حاکمیت به شوراها " طبعی مدت درازی در واقع بمعنای دعوت به استقرار چنین دیکتاتوری بود . چنین چرخشی در سیر حوادث به موجودیت حاکمیت دوگانه بجزان وسیله ای پایان داد که پاسخگوی منافع مردم زحمتکش بود و در عین حال انقلاب را در مسیر پیشرفت مسالمت آمیزی افکند . اما در عمل از طریق دیگری پایان اجتناب ناپذیر حاکمیت دوگانه فرارسید و آن راه زد و بند گروه سازشکارانسی با بورژوازی بود که در آتنسنگام در شوراها نفوذ بیشتری داشتند . در حقیقت حاکمیت یگانه ای بوجود آمد که مجری اراده طبقات استثمارگر و دستموقت بود و این وضع تغییر روش نیروهای انقلابی را بمنظور تدارک مستقیم عصیان مسلح قاطع و ناگزیر کرد .

اما از تمام اینها میتوان پایه و اساسی برای این نتیجه گیری بدست آورد که گویا رویداد های پس از فوریه (گویا برخلاف نظرنمین) امکان بسط و تکامل موفقیت آمیز انقلاب دموکراتیک بدون برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر و هقانان را با ثبات رساند ؟ بعکس ، آنها بدست صحت مطلق نظرنمین را با ثبات رساندند ، زیرا ناتوانی بورژوازی را برای رهبری واقعی روند دموکراتیزه کردن انقلاب - جامعه و ضعف آنها در شرایط بیداری توده ها در امر اخلاقیات مستقل اجتماعی - سیاسی بروشنسی تأیید کردند . این رویدادها ، بیوژه پس از سرکوب نماینده اعتراض آمیز و ویژه زحمتکشان ، در عین حال ثابت کرد بد که در شرایطی که گذارت تمام حاکمیت دولتی بدست نمایندگان طبقات زحمتکش را نمیتوان تأمین کرد ، جریان کارها به مسیر عمیق ماندن دستاوردهای انقلاب دموکراتیک و ارتجاع شدید میافتد . نظریه فراروشی انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی که وسیله لنمین در سال ۱۹۰۵ بطور مشروح تدوین شده بود ۱۲ سال بعد بطور روشن و همه جانبه با ثبات رسید .

دکترین های رفورمیستی منشویک ها و اسرارها که در سال ۱۹۱۷ هم مانند سال ۱۹۰۵ روی سرشت بورژوازی کامل انقلاب و در نتیجه روی ضرورت یشتیبانی کردن از بورژوازی و حفظ منافع آن اصرار می ورزیدند نیز با همین پیگیری و قاطعیت افشا گردید (۲) . سازشکاران با چنین موضع گیری ها -

۱ - تناسب نیروهای میان شوراها و دولت موقت را بطرز بسیار رسانی و زیر جنک وقت آ. ای . گوجکف توصیف کرده است : " . . . دولت موقت از هیچ حاکمیت واقعی برخوردار نیست و دستورات آنرا فقط در چهار چوبی اجرا میکنند که شورا کارگران و سربازان اجازه میدهند . این شورا مهمترین عناصر حاکمیت واقعی را در اختیار دارد ، زیرا ارتش ، راه آهن و پست و تلگراف در دست آنست . میتوان گفت دولت موقت فقط تازمانی وجود دارد که شورا نمایندگان کارگران و سربازان با موافق آن موافق است . " جنبش انقلابی در روسیه پس از سرنگونی حکومت مطلقه . اسناد و مدارک ، مسکو ۱۹۵۷ ، صفحه ۴۲۹ - ۴۳۰ . آ. ای . گ . تسرتلی لیدر منشویک ها که در ماه مارس از تبعید بازگشت نخستین وظیفه خود را در آن فراوان در اظهار تشکر از کارگران پتروگراد به سبب " دفع قهرمانانه " آنان دانست . اولی سرنگون کردن حکومت مطلقه بود . دومی که از لحاظ اهمیت خود همپای اولی بود ، بمعنیه تسرتلی در خطاب به کارگران ، عبارت از این بود : " شما دریافتید که انقلاب بورژوازی تحقق می پذیرد . . . شما حاکمیت را . . . به بورژوازی واگذار کردید . . . " (" ایزوستیا " شماره ۲۰ - ۲۱ مارس ۱۹۱۷) .

فعالیت های خائنه خویش را که به از دست رفتن عظیم ترین دستاوردهای توده های موزکرات منجر گردید تیریه میکردند: میدانیم که مرکز حاکمیت سیاسی مستقر و بدون وابستگی بدو — بورژوازی یعنی شوراها عملاً از زمین رفت. سازشکاران پیر از آنکه در ترکیب کابینه دولت شرکت جستند در یگر حتی تلاشی هم برای رهبری انقلاب بخرج نمیدادند، بلکه درست بعکس عقیم ماندن آنرا دامن میزدند.

۱. نین استمئنه تجربه بعد از فوریه در مورد مضمون طبقاتی حاکمیت دولتی بمنزله عاظمی در پیشرفت انقلاب و موزکراتیک. اینک به مسئله اهمیت بند عام مهم دیگر، یعنی به مسئله سرکردگی (هژمونی) طبقاتی در روند انقلابی بمنظور رسیدن به موزکراسی توجه میکنیم.

دیکتاتوری طبقاتی و سرکردگی طبقاتی مفاهیم کاملاً متفاوتی هستند. این نکه را باید تاکید کرد، زیرا باید بولوک های بورژوازی ضمن تلاش خود برای کشف تضاد میان هدفهای جنبش و موزکراتیک و مبارزه طبقه کارگری تمام قوا میکوشند مفهوم سرکردگی پرولتاریا را تحریف کنند و آنرا "برقراری دیکتاتوری پرولتاریا" و یا حتی "سلطه حزب کمونیست" قلمداد نمایند. آنها این نیت بی معنی را به مارکسیست — لنینیست ها نسبت میدهند که میخواهند طبقه کارگر را در نقش سرکردگی قرار دهند و برای رسیدن به این هدف در صورت ضرورت به زور هم متوسل میشوند* (۱).

سرکردگی پرولتاریا طبق تعریف لنین عبارتست از "تأثیر سیاسی پرولتاریا (و نمایندگان آن) روی عناصر دیگر از اهالی...". (۲). درست ب مفهوم سیاسی ونه اداری، نه از تعریف دولتی سازمان داده شده و یا وسیله قانون تثبیت شده. این سرکردگی پرولتاریا در انقلاب و موزکراتیک سال ۱۹۱۷ در روسیه چگونه جلوه گرشد؟

اولاً در این پدیده جلوه گرشد که بدون کام نهادن طبقه کارگر در میدان مبارزه انقلاب فوریه به آورگی نمیتوانست تحقق یابد (۳).

۱ — روزنامه معتبر "کریسچ سرماینس مونیتور" ایالات متحده آمریکا این نظرات تبلیغ میکند و مینویسد که کویا برای مارکسیست ها — لنینیت هایدون "سرکردگی پرولتاریا" انقلاب واقعی هم نمیتواند وجود داشته باشد "و منظرشان از سرکردگی پرولتاریا" دیکتاتوری حزب کمونیست است...".

("The Christian Science Monitor", October 13, 1975).

* نیویورک تایمز "هم به همین ترتیب صفحات خود را برای انتشار اندیشه های واهی از این قبیل که گویا مفهوم سرکردگی پرولتاریا در شوروی ما و یفلش فقط مخفی کردن مقاصد کمونیست ها است که از همان آغاز سنطه خود را بر تمام طبقات اجتماعی برقرار کنند" اختصاص داده است.

("The New York Times", November 28, 1975).

۲ — لنین، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی)، جلد ۲۰، صفحه ۱۳۱.

۳ — فشار پرولتاریا بر تراریسم از ایشیز سال ۱۹۱۶ بدون وقفه افزایش مییابد. آغاز سال ۱۹۱۷ با جنبش اعتصابی بی نظیری برای دوران جنگ مشخص میگردد. تعداد اعتصابهای ماه ژانویه (در ۲۶ ایالت) به ۴۵۰ رسید. بجز از ۳۵۰ هزارتن از کارگران در آنجا شرکت داشتند. طبق اطلاعات ناتمام (مربوط به فقط ۱۸ ایالت) در باره اعتصابها در بیست روز اول ماه فوریه تعدادشان به ۱۵۸۱۵۸ شرکت تقریباً ۲۰۳ هزار نفر رسید. در ژانویه از هر ۱۱ اعتصاب ۶ اعتصاب و در فوریه ۷ اعتصاب جنبه کاملاً آشکار سیاسی داشت.

سازمان دهنده واقعی تظاهرات پیکارجویانه طبقه کارگر حزب لنین بود. نهم ژانویه بردهای این حزب بزرگترین اعتصاب سیاسی از دوران نخستین انقلاب روسیه به بعد در پترزبورگ جریان یافت

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

تأیید راپنکه پیشرفت بعدی انقلاب، مقدم بر هر چیز و بخور و عود، بر پایه فعال شدن فزاینده طبقه کارگر و رشد سریع آگاهی و فعالیت مستقل سیاسی آن، انجام گرفت. کارگران نفوذ و تاثیر اجتماعی خود را از طریق شوراهات تثبیت میکردند. آنها در کارخانهها و قاپریکها کنترل کارگری برقرار میکردند. پلیس کارگری ایجاد نمیکردند. از صفوف کارگران گارد سرخ بوجود میآمد.

مخالفان پرولتاریای انقلابی و حزب بلشویک در جریان رویداد های پراگ فوریبه همانند هزاران بار پر از آن آنها را به "جلود ویدن بيمورد"، به گویا مساعی هلاکت آبروی انقلاب در موکراتیک یا "تحمیل" آهنگ سریع بدان متهم میساختند (۱) ولی تمام تاریخ سال ۱۹۱۷ در روسیه (و از جمله سرکوب شورش کورنیلف) نشان داد که بلشویک ها خواستهای عینی پیشرفت را به شدت در نظر میگرفتند و کمه و ن اقدامات مبتکرانه توده های کارگری که آنها رهبری میکردند انقلاب محکوم به شکست سر بهی بود.

ثالثا، سرکردگی پرولتاریا در این نیز تجلی کرد که پیشرفت انقلاب به روند سریع و انحراف ناپذیری اعتباری سیاسی نیروهای خرده بورژوازی که در آغاز از نفوذ زیاد برخوردار بودند مبدل گردید. چنانکه می دانیم بلافاصله پس از انقلاب فوریبه بطوریکه لنین نوشت " موج عظیم خرد بورژوازی همه چیز را سر راه خود فرسار گرفت و پرولتاریای آگاه رانه فقط از لحاظ تعداد بلکه از لحاظ اندیشه خود نیز تحت الشعاع قرار داد، بدین معنی که بخش های گسترده ای از کارگران راپه نظریات خرد و بورژوازیستی در سیاست آورده ساخت و تحت تاثیر قرار داد" (۲). معلوم است که اگر بورژوازی نقض سرکردگی انقلاب در موکراتیک راپه شده داشت چنین وضعی ناگزیر و ام یافته و مستحکم میشد. اما واقعیت تاریخی چنین است که توده های کارگر روسیه در زمان کوتاهی از بر نفوذ روحی واید و لولویک خرد و بورژواها و فرمیست های کوتاه فکرو تنگ نظر که برای آنها از لحاظ طبقاتی بیگانه بود بیرون آمدند، نیرو و نفوذ واحد های پیشرو پرولتاریا که از سرکردگی طبقاتی عینی پرولتاریا در انقلاب سرچشمه میگرفت، برتری پیدا کرد.

رابعا سرکردگی طبقه کارگر به روند انقلابی چشم انداز روشن و دقیق اجتماعی بخشید که از چهار چوب تغییرات سیاسی خشک و خالی فراتر میرفت و مشی را اجتناب ناپذیر کرد که به پیروزی سوسیالیستی در اکتبر انجامید.

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

چهارم هم فوریبه هم بلشویک ها اعتصاب توده ای عظیم و نمایشهای پرولتاریای پایتخت را رهبری کردند و این هنگامی بود که مساعی منشویکها بمنظور افکندن جنبش انقلابی طبقه کارگر را به فرورمیستی پشتیبانی از بورژوازی نابیران عقیم گردیده بود. (در این باره بطور مشروح رجوع کنید به کتاب ای. ای. مینس.

" تاریخ اکتبر کبیر"، جلد ۱ صفحه ۴۷۰-۴۸۷، مسکو، ۱۹۶۷).

۱ - نمونه بارزی از این قبیل حملات به کارگران انقلابی و حزب لنینی آنها در مقاله های در روزنامه منشویکی " روزنامه کارگر" شماره ۲۴ مورخ ۶ آوریل ۱۹۱۷ داده شده است. نویسندگان مقاله اعلام داشتند که بلشویک ها انقلاب را از چپ تهدید میکنند و که روند انقلابی را باید " در مرزهایی که ضرورت عینی از پیش تعیین کرده" متوقف کرد، به همین سبب هم گویا " هر نوع مبارزه با گرایش های ضد انقلابی و دسائیر گوناگون تازمانی که ما از جناح چپ تا همین اندازه با شیم و تا مقاومت قاطع جریانی را که لنین نماینده آنست از لحاظ سیاسی بی ضرر نسازیم، مبارزه ای بی ثمر خواهد بود".

۲ - لنین، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی)، جلد ۳۱، صفحه ۱۵۶.

نظریه ای موجود است که آنرا با اشکال گوناگون تکرار میکنند که گویا علت موفقیت های پرولتاریا این روسیه در سال ۱۹۱۷ نه اینقدر رها در نیرومندی آن بلکه در ضعف سازمانی و سیاسی قشرها و طبقا دیگر جامعه بوده است (۱). در زمینه تئوریک این قبیل نظریات و ارزیابی های آب و آسباب دکنترین های فرمیستی راست و چپ گرایانه میریزند. بطور مثال تروتسکیسم هم طرح های خود را بر پایه تصویری درباره "ضعف" و "نا توانی" بورژوازی روسیه و "عدم تحرك" انقلابی دهقانان تهیه و تدوین کرده بود.

اما، حقیقت عبارت از این است که بورژوازی روسیه بهیچوجه تا این اندازه که گاهی میکوشند قلمداد کنند ضعیف نبود. تمام اقتصاد کشور را اختیار بورژوازی بود. این بورژوازی به روابط استوار با دولت و سرمایه کشورها و آنتانت و به سلاح آنها متکی بود. بورژوازی روسیه در آخرین تحلیل موفق شد رقبای خرد بورژوازی خود را که احزاب سازشکار با نگرش فاشیست بود، کاملاً مطیع و تابع خود سازد. برای اثبات این موضوع هم که دهقانان عظیم ترین نیروی مستقل انقلاب را تشکیل میدادند شواهد تاریخی فراوان میتوان آورد، به ویژه که اکثریت افراد ارتش از دهقانان بود و سازمان بانفوذ سیاسی مانند حزب اس. ارها را داشتند. اگر در چنین اوضاع و احوالی و با تمام اینها طبقه کارگر رهبران انقلاب شد، این امر نتیجه ضعف دیگران، بلکه محضون نیروی فوق العاده برتر خود آن بود که از موقعیت عینی آن در ساختار اجتماعی جامعه بورژوازی قرن بیستم ناشی میگردد.

III

هرگاه بخواهیم به فشرده ترین شکلی ماهیت ارزیابی های بورژوازی سال انقلابی ۱۹۱۷ را در روسیه در سه مجسم کنیم، چنین ارزیابی در این فرمول ساده لوحانه خلاصه میشود: "چشم انداز آزادی که فوریه در برابر مردم کشود بیعت سیاست انقلابی بلشویکها در ماههای بعدی بتدریج خاموش میشد و در ماه اکتبر کاملاً از دست رفت" (۲).

- ۱ - بطور مثال شرکت کنندگان کنفرانس سیمپوزیومی که گروهی از مراکز پژوهشی ایالات متحده آمریکا در آوریل سال ۱۹۷۶ تشکیل دادند، روی چنین نظریه ای توافق نظر پیدا کردند. (رجوع کنید به گزارش مربوط به این سیمپوزیوم در "Revolutionary Russia: A Symposium", pp. 175, 176, 230, etc).
- ۲ - بطور مثال، نوعی تعمیم نظریه های مختلف که مخصوصاً در ارزیابی متناسب میان فوریه و اکتبر تصدیق پیدا میکند در اشرقتور ۶ جلدی گروه بزرگی از جامعه شناسان بورژوازی اروپای غربی و آمریکا تحت عنوان "سیستم شوروی و جامعه موکراتیک". دائرة المعارف قیاسی "که دعوی وزن بودن میکند، وجود دارد. مولفان "دائرة المعارف" یادآور میشوند که در "علم تاریخ" در روایت اساسی درباره ارزیابی نتایج پیشرفت اوضاع سیاسی روسیه در سال ۱۹۱۷ موجود است. یکی که سابقاً شرحی به منشویکها و اس. ارها و طرفداران آنها میرسد گناه "پوچ کردن و تحریف" موکراسی شوروی "را به عهده بلشویکها و انقلاب اکتبر میگذارد. طرفداران نظریه دوم اظهار میدارند که شورواها چنانکه بود و بنابراین تمام احزابی که در آن شرکت داشتند مسئول بهد رفتن "کوششهای فراوان" دولت موقت اند که گویا میکوشید نظم تازه ای را که در روسیه برقرار شده و متکی به اصول حکومت قانون بود حفظ کند و بر پایه موکراسی پارلمانی و همچنین خود مختاری موکراتیک در اداره امور اوضاع را تثبیت نماید.

مولفان "دائرة المعارف" خود بر این عقیده اند که در هر حال اکتبر بمعنی "برباد رفتن موکراسی انقلابی" بود. ("Sowjetsystem und demokratische Gesellschaft. Eine vergleichende Enzyklopädie", Band IV, Freiburg-Basel-Wien, 1971, S. 924-928.)

اینکه دستاوردهای مردم حاصل نتیجه پیروزی فوری بود، واقعیت قطعاً مسلمی است. در نخستین ماههای پس از فوریه همه احزاب آزادانه و بطور علنی فعالیت میکردند. انقلاب در زندانهای تزاری را گشود، زندانیان سیاسی آزاد شدند و مهاجرین سیاسی بوطن برگشتند. سانسور مطبوعات ملغی گردید و روزنامه‌های بسیاری مرام و مسلک گوناگون انتشار یابد کرد. اماکن عمومی مورد استفاده مردم و در اختیار آنان قرار گرفت. آزادی بیان، اجتماعات و تظاهرات خیابانی تأمین گردید. انتخابات شوراهای نمایندگان کارگران و سرمایه‌داران، فعالیت آزاد این ارگانهای حاکمیت مردم از دستاوردهای بی نظیر دموکراسی سیاسی در جامعه‌ای بود که اساس اجتماعی - اقتصادی آن سرمایه داری بود.

بنابه معیارهای آن دوران روسیه آزادترین و دموکراتیک‌ترین کشور جهان گردید. در همین حال این دستاوردهای مردم بلا درنگ و با وضوح کامل صحت معنای دموکراسی سیاسی در شرایط سرمایه داری را "بمنزله شکل آزادتر، گسترده تر و روشن تر ستم طبقاتی و مبارزه طبقاتی" (۱) که لنین کشف کرده بود تأیید کردند. بدست آوردن دموکراسی در روسیه، کاملاً موافق با پیش بینی لنین نمیتوانست پایان انقلاب باشد و چنین هم نشد. این پدیده میبایست مرحله تازه‌ای از پیشرفت انقلابی را همراه آورد و پیغمبر آورد.

مسائلی که موجب پیدایش حادثه‌ترین برخورد های سیاسی میشدند زیاد تر از حد تصور بود. در همین حال عمده‌ترین این مسائل آنهایی از آب درآمد که امید حل و فصل آنها را مردم به همین انقلاب دموکراتیک پیگیری بسته بودند.

از اینجا شروع میکنیم که در مسئله بسیار اساسی جنگ و صلح دولت موقت در مواضع رژیم مطلقه باقی ماند و اعلام داشت که به سیاست امپریالیستی پیشین "تا پیروزی نهایی" ادامه خواهد داد. این بدان معنی بود که آزادی برای بخش بزرگی از مردم به آزادی پوسیدن در سنگرها و مردن زیر بار گلوله ماندند و در آن گذشته مبدل میشد. ادامه جنگ خرابی وضع اقتصادی را شدیدتر میکرد، زیرا میلیونها میلیونها تن در ریشت جیبه محکوم بفقرو گرسنگی بودند. جل و فصل مسئله ارضی هم از نقطه رکود گذشته فراتر نرفت. دموکراسی سیاسی یک وجب هم زمین بد هفتاد نداد. دولت با تصویب قانون تعیین هشت ساعت روز کار، یا ارضاء ابتدائی ترین خواست زحمتکشان مخالفت میکرد. هیچ تغییری در ترکیب دولت موقت وضع کارها را عوض نمیکرد (۲). بحبارت دیگر دموکراسی پس از فوریه همان گسترده ترین دموکراسی و از لحاظ اشکال سیاسی کاملترین دموکراسی، مضمون طبقاتی خود را آشکارا بروز میداد. این دموکراسی زحمتکشان و توده های مردم را قانع نمیکرد، زیرا برای آنها هیچ راه بیرون رفت واقعی از وضع فلاکت باری که داشتند بوجود نمیآورد. از سوی دیگر این دموکراسی نمیتوانست تمام و کمال بورژوازی را هم قانع سازد، زیرا با آنکه به مواضع اقتصادی و امتیازهای آن خلل وارد نمیکرد، بهر تقدیر حاکمیت سیاسی کامل را هم برای آن تعیین نمی ساخت.

در نتیجه وضع ناپایداری بوجود میآید که با وجود آن خود دموکراسی سیاسی هم به خطر می افتد. مسئله اینطور مطرح بود: دموکراسی سیاسی در روسیه باشد یا نباشد؟ چه راه حل هائی نیروهای گوناگون سیاسی پیشنهاد میکردند و پیشنهاد های آنها با واقعیات

۱ - لنین، مجموعه کامل آثار (بریان روسی)، جلد ۲۷، صفحه ۲۵۴.

۲ - کمی بعد حتی آ. کرنسکی (علیرغم گفته های سابق خود) اعتراف میکرد که "در همه جا در جاسی زدند، هم در ارتش، هم در مسئله ارضی و هم در مسئله مربوط به جنگ و صلح. میتوان گفت که تمامی دستگاه دولت به تخته پاره کادت جسیبیده و در جاسی زد." (آ. کرنسکی، از راه دور مجموعه مقاله ها (سالها ۱۹۲۰-۱۹۲۱) پاریس، صفحه ۲۳۵).

زندگی توافق داشت یا خیر؟

در باره ارد و گاه ارتجاع ، دشمنان آشکار دموکراسی و طرفداران احیای رژیم پلیسی نیازی به گفتن نداریم . در شرایط آزمون اختلاف عمد میان بلوک اس . ارها و منشویک ها ، زینکو ، و بلشویک ها از سوی دیگر بود . سازشکاران خرده بورژواکه به بورژوازی پیوسته بودند سیاست خود را با همین تظاهر به مصالح حفظ دموکراسی تیره میکردند . ولی در عمل این امر مقدم بر هر چیزی به معنی عدم فعالیت مطلق در رشته دگرگونی های عمیق اجتماعی - اقتصادی بود . بطور مثال حل و فصل مسئله دهقانان بالاجت و ایرام موکول به " مذاکره دموکراتیک " آن در مجمع موسسان میشد که انتخابات آنها هم به بهانه های گوناگون بطور مستمره آینده در ورود و رتبه موکول میگردد . لیدران رفورمیست ها با اشکال گوناگون با هر اقدامی که خللی به امتیازهای سرمایه داران وارد میساخت مخالفت میکردند . بطور مثال در مسوود برقرار در ۸ ساعت روز کار هم که کارگران علیه غم می دولت و وزرای " انقلابی " آن وهیل و اراده خویش برقرار کردند ، همینطور شد .

به یک سخن ، لیدران اس . ارها و منشویک ها که خود را مدافع دموکراسی برای مردم می نامیدند عملاً برای استحکام پایه های اجتماعی - اقتصادی ارتجاع بورژوازی سرانجامی شناختند . در جامعه ای که در نتیجه برخورد های طبقاتی به نفاق هراکندی دچار شده بود ، آنها چشم امید به صلح اجتماعی بسته بودند . در اوضاع و احوال انقلابی آندوران آنها خواستار پیشرفت بر پایه تحول آرام و مسالمت آمیز بودند .

در ضمن صف آرائی نیروهای سیاسی در کشور هر چه بیشتر متمرکز آند ، اگر در قطب طبقاتی یعنی بورژوازی و پرولتاریای انقلابی مشخص میگردد . برای نشان دادن این وضع مثالی می آوریم : در انتخابات ماه ژوئن در ارگانهای حاکمیت محلی در مسکو اس . ارها و منشویک ها ۷۰ درصد آراء ، بلشویکها ۱۱ درصد آراء و کادتها ۱۷ درصد آراء را بخود اختصاص دادند . در همین انتخابات در ماه سپتامبر بلشویک ها ۵۱ درصد و کادتها ۲۶ درصد آراء را بدست آوردند . آراء هر دو حزب سازشکار تا ۱۸ درصد تنزل کرد (۱) .

بدین ترتیب دیده میشود که " مبارزه در راه دموکراسی " اس . ارها - منشویک ها و تمام سیاست سازشکاران با نتایج واقعی توده های مردم برای دموکراسی هیچ وجه مشترکی نداشت و همین سبب مردم هر چه بیشتر از آنها روگردان میشدند . هر چه بیشتر روشن تر معلوم میشد که ترس از دموکراسی واقعی محرک رفورمیست ها است (۲) .

بعکس ، مواضع بلشویک ها در این مسئله نه فقط ملزم به علاقه و توجه آنها به حفظ دستاوردهای دموکراتیک فوریه ، بلکه درک روشن این نکته بود که این کار در شرایط مشخص استقرار نیروهای طبقاتی از چه راههایی میتواند عملی گردد . در عین حال لنین و طرفداران وی در عرصه تئوریک بطور استوار از تعالیم مارکس و انگلس پیروی میکردند که تأکید کرده اند نخستین گام طبقه کارگر در انقلاب باید بدست آوردن دموکراسی باشد (۳) .

لنین میگفت : " دلیلی ندارد که ما از وجود دموکراسی واقعی ترس بخود راه دهیم ، زیرا چرخ

طبق آمارها که در کتاب لیدر کادتها ، بن . میلیوکف بنام " تاریخ و مین انقلاب روسیه " آورده شده است (جلد ۱ ، چاپ سوم ، صوفیه ، ۱۹۲۳ ، صفحه ۸۰) .

۲ - تقاضای لیدران منشویک ها که آرزو میکردند که اجرائیه مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سرایان را که سازشکاران در آنها اکثریت داشتند از نظر وکیل به جانی منتقل کنند که آنها میتوان با سودگی و دون فساد از کوه کارکرد ، تا بیدار رژیم و هراسی است که منشویک ها در روح خود از دموکراسی مردم داشتند .

(رجوع کنید به بن . میلیوکف ، روسیه بر سر راهی ، جلد ۱ ، پاریس ، ۱۹۲۷ ، صفحه ۷۸ .

۳ - مارکس - انگلس ، مجموعه آثار لنین روسی ، جلد ۴ ، صفحه ۴۴۶ .

زندگی بسود ما میگردد " (۱) • صحبت این سخنان را تمام جریان رویداد ها در روسیه پس از فوریه تأیید میکند • توده های زحمتکش بسرعت درک میکردند که فقط حزب لنین بیا نژر منافع حیاتی آنهاست • از این رو این نکته قابل درک است که بلشویک ها در نگاه داری ، حراست و وسط و تکامل د موکراسی عمیقاً ذینفع بودند •

البته کم نیستند افرادی که با آنکه پیشداوری سوشی ندارند ، با اینهمه قادرید درک این مطلب نیستند که بچه‌گلت بلشویک های راکه عسبان مسلح اکثر رار رهبری میکردند میتوان نجات دهندگان د ستاورد های د موکراتیک فوریه بشمار آورد • بنظر آنها این اظهارات ایدئولوگ های بورژوازی منطقی تر است که کویا اکثریت بمنزله قطع ارتباط باد ستاورد های د موکراتیک فوریه بوده است (۲) • اما اصل قضیه هم این است که این منطق ایدئولوگ های بورژوازی است و از نقطه نظر طبقاتی تیشان حق با آنهاست • در این مسئله حق با آنهاست که در واقع هم اکثریت معنی پایان سلطه طبقاتی بورژوازی بود که فوریه آنرا حفظ و حراست میکرد و تثبیت می نمود • در این مورد هم حق با آنهاست که پس از اکتبر در روسیه برای د موکراسی از نوع بورژوازی آن دیگر جای نماند • ولی وقتی میگویند گویا د موکراسی در روسیه بطور کلی بدون انقلاب پرولتری نمیتوانست نجات پیدا کند ، آنها عمیقاً محق نیستند ، ممکن است خود را قریب میدهند ، اما بهر حال د یکران را گول میزنند • پیشرفت رویداد های انقلابی مسئله را بطور قطعی چنین مطرح کرد : یا بنیاد استوار تخییلات ریشه ای (رادیکال) اجتماعی - اقتصادی برای د موکراسی سیاسی که در فوریه بدست آمده ، فراهم خواهد شد و یا بعکس نیروهای ارتجاع با انکاء به نیروی اقتصادی یا برجایشان و امتیازهای اجتماعی دست نخورده شان بنای سست بنیان موازین د موکراسی د سیاست را وازگون خواهند ساخت • این هسته اصلی مسئله راکه در انقلاب توده ای د موکراتیکی در اوضاع واحوال قرن بیستم بطور اجتناب ناپذیر مقدم بر هر چیز دیگر مطرح میسازد ، تنها حزب لنین ازین تمام احزاب - پپ روسیه آرزو نداشت بشناسد ، درک کنسند و د راسترانی و تاکتیک خود منعمک سازد (۳) •

بطوریکه میدانیم در راهی که از فوریه به اکثریت منتهی میشد بارها امکاناتی برای حفظ و تکامل د موکراسی که در آنها هنگام وجود داشت ، آنها هم از راه مسالمت آمیز بوجود آمد • بلشویک ها (فقط آنها و نه هیچ حزب دیگری !) بطور یگانه پیشنها د میکردند که از این امکانات برای پیشبرد انقلاب بسوی سوسیالیسم استفاده شود • رفورمیست های سازشکار هم هر بار این پیشنها د آنها را رد میکردند • بهمین سبب است که مسئولیت تاریخی این واقعیت که مبارزه در راه تثبیت د ستاورد های د موکراتیک فوریه به

۱ - لنین ، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی) ، جلد ۲۴ ، صفحه ۱۳۶ •

۲ - تحریف کنندگان بورژوازی تاریخ که میکوشند این قبیل اظهارات را تأیید کنند ، از جمله به چنین شیوه ای متوسل میشوند • آنها سعی میکنند فوریه باصطلاح " بدون خونریزی و د موکراتیک را " در نقطه مقابل اکتبر " خونبار بلشویکی " قرار دهند • در ضمن آنها این موضوع را مسکوت میگذازند که در روزها د انقلاب فوریه فقط در کوچه های پتروگراد ۱۳۸۲ نفر کشته و یازخمی شدند • این رانیز یادآور میوهیم که بلا واسطه در جریان انقلاب اکتبر ۸ تا ۱۰ نفر کشته و تقریباً ۵۰ نفر زخمی شدند •

۳ - پ • سترووه - رجل مشهور لیبرالیسم بورژوازی روسیه بعد ها چنین نوشت :

" منطقی در انقلاب و مومن به ماهیت و اصل آن فقط بلشویسم بود و بهمین سبب نیز در انقسلاب پیروز گردید " • (پتروسترووه • اندیشه های در باره انقلاب روسیه • صوفیه ، ۱۹۲۱ ، صفحه ۳۱) •

اشکال مسالمت آمیز محدود نکردید بحمد خدا حزب سوسیال رفرمیسم روسیه است • بعکس ، این خدمت تاریخی که دستاورد های انقلابی بهر تقدیر حفظ شدند ، استوار گردیدند و وسط و تکامل یافتند تمام و کمال از آن بلشویک ها است •



از آنچه گفته شد چه نتایج بدست می آید ؟

اولا ، انقلاب فوریه با قدرتی کم نظیر آشکارا ماهیت دموکراسی سیاسی رانسان داد و روشن کرد که روند انقلابی باید دست آمدن آن به پایان نماند •

ثانیا ، با بررسی تجربه فوریه نمیتوان بدین نتیجه نرسید که استوارگد دستاورد های سیاسی انقلاب بطور قاطع وابسته بدان است که تا چه اندازه با دگر سازی های اجتماعی - اقتصادی که یگانه عاملی است که میتواند مقاومت شدید و ناگزیر ارتجاع را از منبج اساسی نیروی آن محروم سازد ، آن دستاورد های سیاسی مستحکم میگردد •

ثالثا ، باید تایید کرد که تجربه فوریه ۱۹۱۷ روسیه بنا بگفته لنین این رانسان داد که فرمول

های قدیمی بلشویسم " بطور کلی درست بود ، ولی انجام کنکرت آنها چیز دیگری بود (۱) • این از یکسو بدان معنی است که رویداد های فوریه پس از آن باریک گردید و این نکته اندک نوشتن نسخه های آماده برای انقلاب غیر ممکن است • اما از سوی دیگر این بدان معنی است که فوریه صحت کلی یعنی اصولی نظریات لنین را درباره انقلاب دموکراتیک و ورائی که امپریالیسم و سلطه انحصارها جایگزین سرمایه داری و رقابت آزاد گردید ، تایید کرد •

در باره نظریه چندگرایی (پلورالیسم)

ایدئولوژیک و سیاسی

آسن کوژارف

معاون دانشکده تئوریهای اجتماعی
معاصر آکادمی علوم بلغارستان

تئوریسین ها و سیاستمداران بورژوازی و سوسیال رفرمیست طی سالهای اخیر با شدت هر چه بیشتر نظریه چند گرایی ایدئولوژیک و سیاسی را تبلیغ میکنند (۱). این نظریه از یک سو بمنزله سلاح ایدئولوژیک دفاع از سیستم سیاسی سرمایه داری معاصر و شیوه زندگی بورژوازی و از سوی دیگر بمثابة جنگ افزار مبارزه با مارکسیسم - لنینیسم، نظام سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی مورد استفاده قرار میگیرد. تنها در سالهای ۷۰ میلادی در ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی ده ها کتاب و صد ها مقاله انتشار یافته که در آنها بطرز صسوط ضرورت "چند گونه ساختن" مارکسیسم - لنینیسم و نظام سوسیالیستی "با ثبات رسانده میشود". به تحقیق میتوان گفت مسائلی که تفسیر و تعبیر غیر علمی و غیر طبقاتی آنها به نظریات چند گرایانه مایمید هد (مانند مسائل دموکراسی، چند حزبی بودن، اپوزیسیون سیاسی و حقوق اجتماعی انسانها) اینک به صف مقدم مبارزه ایدئولوژیک کشانده شده است. اینهم حقیقی است که انتقاد از نظریات چند گرایانه بطور همسه جانبه از دیدگاه فلسفی، سیاسی و ایدئولوژیک در مطبوعات و انتشارات مارکسیستی با اندکی تاخیر آغاز گردیده است (۲).

- ۱ - از مفهوم "پلورالیسم" (از کلمه لاتینی Pluralis بمعنی: چندی - تعدد) در نوشته ها و کتب بورژوازی معاصر تمدن نیروهای سیاسی، مستکبرهای حزبی، نظریات ایدئولوژیک استنباط میشود که بنا بر گفته طرفداران این نظریه از ویژگیهای دموکراسی بورژوازی "کلاسیک" است. در این مقاله نظریات ایدئولوژیک های بورژوازی و رفرمیستی درباره این مسائل بررسی میشود.
- ۲ - بطور مثال تجزیه و تحلیل و انتقاد چند گرایی ایدئولوژیک و سیاسی را در این آثار میتوان یافت:
۱. کوژارف، مونیسم و پلورالیسم در ایدئولوژی و سیاست، صوفیه ۱۹۷۲؛ ۲. می شیف، اصول سوسیالیسم و رنیمپ های منقدین رویزونیست چپ، صوفیه ۱۹۷۴؛ ۳. اولیاف، ا. ل. کوژمین دولتود دموکراسی، انتقاد تئوریهای ضد مارکسیستی، مسکو ۱۹۷۵؛ ۴. جنگ عقاید در جهان معاصر، مسکو، جلد اول ۱۹۷۵؛ ۵. جلد دوم ۱۹۷۶؛

E. Fromm, K. Sokolowski, Zum Platz des Pluralismus in der gegenwärtigen bürgerlichen Ideologie, "Deutsche Zeitschrift für Philosophie" 28, 1975; R. Bauermann, K. Geyer, E. Julier, Das Elend der "Marxologie", Berlin, 1975; E. Wimmer, Demokratismus und pluralismus, "Weg und Ziel", N 4, 1973; W. Hollitscher, Bürokratismus und Pluralismus "Weg und Ziel", N 4, 1974.

مفهوم "چندگرائی" که برای بسیاری از ایدئولوگ‌ها و رفرمیست‌های معاصر تقریباً به چیزی شبیه مترادف شیوه زندگی "غربی" مبدل شده است در آغاز منظر شخصی ساختن پدیده‌های دیگری مورد استفاده قرار گرفت. برای نخستین بار این کلمه را ج. ولف فیلسوف آلمانی در نیمه دوم قرن هیجدهم بکار برد. او تمام سیستم‌های فلسفی را که برخلاف تعالیم فلسفی مادی و یا ایدئومستی پیگیر، میکوشیدند با اثبات رسانند که جهان موجود نه از یک، بلکه از چند مبدأ مستقل بوجود آمده چندگرایانه "پلورالیستی" نامید. چندگرائی فلسفی و از جمله اکتیک را مارکس، انگلس و لنین بطور مستقیم مورد انتقاد قرار میدادند. در دوران مابطوره‌ها پراگماتیسم نماینده چندگرائی در فلسفه است (۱). چندگرائی روی نمایندگان دیگر جریانهای فلسفه بورژوازی در دوران اخیر مانند شوپروزیسم (ب. راسل، ل. ویتگنشتین، ک. پوپر) رالیسم انتقادی (ج. سانتیانا، ر. و. سلاسون) و اگرستانسمالیسم (ژ. پ. سارتر) تاثیر آشکاری نمود.

نخستین مساعی برای انطباق فلسفه چندگرائی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های اجتماعی اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بعمل آمده است. مشهورترین نمونه آن با اصطلاح "تئوری چندعاطلی" است که اندیشه‌های اساسی آن، با تغییراتی کوبیتر از طرف بسیاری از ایدئولوگ‌های بورژوازی تکرار میشود. این تئوری پیشرفت جامعه را نتیجه تاثیر بسیاری عوامل مستقل از یکدیگر - نظیر: محیط جغرافیایی، توارث، اقتصاد، علم، ایدئولوژی، سیاست و عوامل دیگر میدانند. این تئوری بمنزله آلترناتیو مارکسیسم بوجود آمد که طرفداران چندگرائی آنرا نظریه‌ای "یک عاطلی" تصور میکنند که گویا هیچ نیروی محرکه دیگری باطل و انگیزه دیگری غیر از عامل و انگیزه اقتصادی را برای پیشرفت جامعه قبول ندارد. طرفداران مکتب چندگرائی با ساختن چنین کاریکاتوری از مارکسیسم بسیاق ک. پوپر چنین می‌آموزند که به عامل اقتصادی نباید بیش از اندازه بهاداد، دروغی را بصورت این امر گویا میتوان به "کاستن" از اهمیت اندیشه و تفکر انجام داد (۲).

خود مفهوم چندگرائی هم بارها برای استفاده از متد ولژی چندگرائی برای تجزیه و تحلیل واقعیت اجتماعی دستخوش تغییرات جدی گردید. فلسفه چندگرائی با نظریات چندگرائی سیاسی ایدئولوژیک و نظایر اینها تکمیل گردید. هر یک از این رشته‌ها هم مدعی تشریح ماهیت و قانونمندی‌های مکانیسم عمل محیط زندگی اجتماعی ویژه خود میباشد. چندگرائی از اندیشه فلسفی انتزاعی مربوط به ساختار وجود بهی از جریانهای سوسیولوژی و پولیتولوژی بورژوازی که در نقطه مقابل مارکسیسم لنینیسم قرار دارد، تغییر ماهیت داد. در ضمن با گذشت زمان سختگیری ضد مارکسیستی وضد سوسیالیستی آن مرتباً تشدید گردید.

سرشت بورژوازی طبقاتی این نظریه به طرز بی‌شک آشکاری در چندگرائی سیاسی (که بنام "دموکراسی چندگرایانه" هم مشهور است) متجلی شده است (۳).

- ۱ - اثر ویژه "جهان از دیدگاه پلورالیستی" از آتارو. جیمس، یکی از بنیادگذاران پراگماتیسم است (رجوع کنید به: W. James, A Pluralistic Universe, New York, 1909.
- ۲ - رجوع کنید به: K. Popper, The Open Society and Its Enemies, Vol. 2, London 1957, pp. 105-110.
- ۳ - برای نشان دادن بازی با کلمات (مد روز) که از خصوصیات سیاستمداران ایدئولوگهای بورژوازی است، به اظهارات چندین پیشرو زبردست کشور اطلاعات جمهوری آفریقای جنوبی مولد راستیاد میکنیم که پیشنهاد کرد اصطلاح "آپارتیژد" را با اصطلاح "دموکراسی چندگرایانه" عوض کنند، زیرا با معنی موی اصطلاح نخستین در افراد احساسات منفی و دومی "مثبت" را بر میانه انگیزد.

طرفداران این نظریه منظره درونی از ساختار اجتماعی و سیستم سیاسی سرمایه داری معاصرترسیم میکنند و آنرا به شکل يك " نمونه " ابدی و ایدئال جلوه میدهند . آنان باره تعاملیم مارکسیستی - لنینیستی در باره طبقات و مبارزه طبقاتی و با آنکه به تصورات غیرطبیعی درباره " Stratification اجتماعی " و " ساختار گروهی " ، میکوشند حاکمیت دولتی سرمایه بزرگ را بمنزله حاکمیت جمعی " گروههای اعمال نفوذ " مختلف و یا " گروههای ذینفع " و سازمانهای آنها جلوه دهند .

اتحادیه‌های کارفرمایان ، احزاب سیاسی ، اتحادیه‌های کارگری ، جمعیت‌های صاحبان زمین (فررها) ، جمعیت‌های گوناگون مذهبی و فرهنگی و غیره را در شمار این " گروههای ذینفع " بحساب می‌آورند . طرفداران چندگرائی سیاسی با اظهار اینکه این " گروههای ذینفع " از طریق سازمانهای خود میتوانند در کنترل اجتماعی شرکت جویند ، میخواهند طبقه کارگر را متقاعد کنند که حالا دیگر مدتی است در اداره امور اجتماع شرکت میکند و اینک فقط سخن میتواند بر سر موزون ساختن همکاری تمام اتحادیه‌ها و جمعیت‌های جامعه باشد ، نه بر سر مبارزه زحمتکشان علیه سرمایه داران و دولت آنان .

طرفداران چندگرائی اغلب خود را وارثان سنن دموکراتیک فلسفی و حقوقی معرفی میکنند که با نام ایدئولوگ‌های دوران لیبرالیسم و دائرة المعارف نظیر ش. مونتسکیو ، د. لوك ، ج. میل و ا. توکویل ارتباط دارد . اما در حقیقت امر مسئله عمده قطع ارتباط با اندیشه ترقی اجتماعی آنان را از این ایدئولوگ‌ها جدا میسازد . رقابت ، ساخت و پاخت و سازش‌ها و گذشت‌ها میان تعداد کثیر " گروههای ذینفع " - اینهاست آنچه به عقیده طرفداران چندگرائی ، محرک و انگیزه‌زنده‌گی اجتماعی - سیاسی را تشکیل میدهد . روشن است که بنظر آنان این عوامل خارج از ارتباط با مبارزه بخاطر دگرسازیهایی عمیق اجتماعی ساختارهای سرمایه داری ، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی عمل میکند . از جمله اپوزیسیون سیاسی تا حدودی امکان فعالیت دارد که با پایه و اساس جامعه سرمایه داری کاری ندارد و بدان دست‌نویزند . این اندیشه هم که تعویض جامعه بورژوازی ضروری است و به تغییر انقلابی آن با جامعه تازه‌ای نیاز هست ، بمنزله " اندیشه ای افراطی " که با اندیشه چندگرائی در تضاد است ، بدو رافکنده میشود .

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که چندگرائی تئوری و متدولوژی بورژوازی است که با مارکسیسم - لنینیسم مغایرت دارد . معلوم است که مطلب بدین سادگی نیست که ما در زبان معاوره ای خود کلمه " چندگرائی " را بکار ببریم یا نه بریم . زیرا اصل قضیه بر سر کلمات نیست ، اگرچه اغلب وقت وسختگیری روی اصطلاحات اینقدر رها کم اهمیت نیست ، زیرا در ماورا بسیاری از مفاهیم سنتی تاریخی همین و یا سیستم شرح و تفسیر و تجزیه و تحلیل و اهمیت قرار دارد . آنچه بیش از هر چیز حائز اهمیت است ، این است که درورای کلمه " چندگرائی " سنت بورژوازی و سیستم تجزیه و تحلیلی نهان است که - ساختار طبقاتی جامعه را با ساختار گروهی تعویض میکند و تضاد آشتی‌ناپذیر بین طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در جامعه سرمایه داری و اختلافهای اصولی میان سرمایه داری و سوسیالیسم را نادیده میگیرد .

تئوری چندگرائی سیاسی در پوليٲولوژی بورژوازی دوران اخیر ، تقریباً بلا مزاج حکمروا بوده است . بویژه در سالهای اخیر در نتیجه تمصیق بحران سیستم سیاسی سرمایه داری و دموکراسی بورژوازی تغییرات تصمیمی بوجود آمده که گواهی‌تضمیف قطعی مواضع این مکتب است . حالا نظریات گوناگون البتر (Eliters) جایگزین تئوری‌های چندگرایانه میشود ، زیرا معلوم شد که با

واقعیت سرمایه داری بهیچوجه مطابقت ندارند (١) .
 اما آنچه خارق العاده است اینست که در همان سالها ، هنگامیکه عدم تطابق مدل دموکراسی
 بورژوازی که طبق نظریات چندگرائی سیاسی ایدئالیزه شده بود با واقعیت سیاسی کشورهای
 سرمایه داری بیشتر از هر زمان دیگری آشکار گردید ، توصیه‌هایی بعمل می‌آمد دایره‌ای که چگونه
 میتوان سیستم سیاسی سوسیالیسم را با تحمیل نمونه‌هایی که از کشورهای سرمایه داری کپی شده
 " بهتر کرد " .

جنگ افزار مبارزه با حاکمیت مردم

در کشورهای ایدئولوگ‌ها و فرورمیست‌های بورژوازی بمنظور " تکامل بخشیدن " به جامعه
 سوسیالیستی با اتکا به نظریه چندگرائی و جریان راستیوان مشخص کرد .
 اولی بانظریه چندگونگی " مدل های مارکسیسم و سوسیالیسم " مربوط است . در خود
 اندیشه چندگونگی اشکال شخص سوسیالیسم و در کاوش راههای مختلف برای رسیدن بدان بخودی
 خود عینوقصی وجود ندارد . ولی طرفداران پلورالیسم چندگونگی سرشت و ماهیت سوسیالیسم
 را در نظر دارند و نه اشکال مختلف آنرا . بعقیده آنان چندگونگی " مدل ها " بدین معنی است که
 گویا جامعه سوسیالیستی در کشورهای مختلف نه در اقتصاد ، نه در سازمان سیاسی و نه در زندگی
 معنوی جامعه ازسانی واحدی سرچشمه نمیگیرد . این قبیل تصورات با تجربه تاریخی مطابقت
 ندارد ، زیرا این تجربه نشان میدهد که با وجود تمام تفاوتهای راههای انقلاب سوسیالیستی و با وجود
 تمام تنوع اشکال جامعه نو ، سرشت و ماهیت سوسیالیسم در همه جایکی است .
 مدل‌هایی از نوع " سوسیالیسم بازار " ، " سوسیالیسم دموکراتیک " ، " سوسیالیسم بشعش
 در ستانه " ، " ناسیونال سوسیالیسم " وغیره که از جانب طرفداران بورژوازی و فرورمیستی چندگرائی
 تبلیغ میشود ، مستقیماً علیه مارکسیسم - لنینیسم ، سوسیالیسم علمی موجود و برای بی ارج و اعتبار
 ساختن آنست . تمام این نوع " مدل ها " یا از طریق افزودن " ملحقاتی " بشکل عناصر مختلف فیسر
 سوسیالیستی به تجربه پیدایش جامعه نو که تاریخ صحت آنرا اثبات رسانده است و یا بعکس از طریق
 حذف اصول بنیادی از دینامی سوسیالیسم ، ساخته میشوند . آنچه در باره " انواع " مختلف
 مارکسیسم - لنینیسم میتوان گفت این است که انحرافهای گوناگون راست و " چپ " از مارکسیسم -
 لنینیسم و یا جریانهای ایدئولوژیک بورژوازی که از وجهه و اعتبار اندیشه‌های مارکس ولنین سوء استفاده
 میکنند ، بجای مارکسیسم - لنینیسم قلمداد میگردد . هدفی که مبلغین تز " طبق پلورالیستی " ،
 مارکسیسم و سوسیالیسم تعقیب میکنند این است که پایه‌های واحد جهان بینی و تئوریک جنبش
 کمونیستی را متزلزل سازند .

کوشش برای تحمیل " ساختار چندگرایانه " جامعه بورژوازی با جمیع خصائص ویژه آن و از جمله
 مبارزه دائمی احزاب مختلف با یکدیگر که احزاب اپوزیسیون و مخالف با نظام سوسیالیستی هم چیز
 آنان است ، از ویژگیهای جریان دوم است . این جریان را اندکی مشروح تر مورد بررسی قرار
 میدهم .

١ - بطور مثال رجوع کنید به : K.Prewitt, A.Stone, The Ruling Elites, New York-London, 1973; R.Hamilton, Class and Politics in the United States. New York, 1972; p. 45.

تعدد سازمانها و جریانهای سیاسی، "برابری حقوق" آنها در زندگی اجتماعی و لزوم تغییرنویسه بنویسه احزاب و گروههای حاکمه با استناد به وجود قشرهای مختلف و ناهمگونی ساختار اجتماعی جامعه که تعداد زیادی گروههای گوناگون با منافع خصوصی را شامل میگردد توجیه میشود. در همین حال میدانیم که از منافع هر گروه سازمانهای ویژه و در درجه اول احزاب سیاسی معین دفاع میکنند (١) . از اینجاست نتیجه میگیرند که مبارزه بخاطر بدست گرفتن اداره امور دولتی که از رقابت منافع خصوصی، "آشتی دادن" آنها و جستجوی راه رسیدن به توافق های خصوصی و نظایر اینها ناشی میشود، خرد مندانه ترین شیوه نظم و ترتیب خود بخودی امور اجتماعی است. چنین نظم و ترتیب خود بخودی راهم گویا "دموکراسی چند گرایانه" که "عالمترین نوع دموکراسی" قلمداد میگردد، تأمین میکند. پیشنهاد میشود که بر حسب تطبیق این مدل هم باید درباره دموکراسی بودن سازمان سیاسی کشورهای سوسیالیستی قضاوت کرد.

نقد این طرز تفکر و قضاوت، بنظر ما، مقدم بر هر چیز در این است که در آن به اختلافهای بنیادی مناسبات طبقاتی در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی توجه نمیشود. ساختار طبقاتی جامعه سرمایه داری، آشتی ناپذیری منافع بهره کشان و بهره دهان و عدم تجانس خود پرورازی بمنزله یک طبقه، بطور قاطع و منمندانانه احزاب متعدد سیاسی و مبارزه آنها در راه بدست گرفتن حکومت را بوجود میآورد.

در سوسیالیسم وضع طوری بگیری است. در جریان الفای مالکیت خصوصی بروساکن تولید و استواری مناسبات تولیدی سوسیالیستی وحدت اجتماعی - سیاسی جامعه نویطور بیکدیگر افزایش یافته و مستحکم تر میشود. با انجام ساختار کمونیسم بر طرف ساختن اختلافات طبقاتی هم بهمایان میرسد. اما در مرحله کنونی هم در کشورهای سوسیالیستی منشا عمده برخورد های طبقاتی و ملی از بین برده شده است: تقسیم جامعه بصهره کشان و بهره دهان به ستمگران و ستمکشان طغی گردیده است. بر این پایه و اساس مکانیسم شریخش حکومت مردم که ویژه سوسیالیسم است، شکل میگیرد و مستحکم میگردد. صرف نظر از اینکه از لحاظ تاریخی در این میان کشورهای سوسیالیستی چه سیمت سیاسی برقرار گردیده (چند حزبی و یا یک حزبی)، حل و فصل تمام مسائل گوناگون و یغرنج از راه همکاری طبقات و گروههای اجتماعی دوست زحمتکشان برهبری طبقه کارگر و حزب مارکسیستی - لنینیستی آن بدست میآید.

بطوریکه تجربه نشان میدهد، سیمت سیاسی سوسیالیسم با وجود چند حزبی منافاتی ندارد. احزاب و جمعیت هائی که میتوانند مبارزه مشترک نیروهای مردم در راه دموکراسی و ترقی اجتماعی بپیوندند، در مرحله ساختار سوسیالیسم پیشرفته هم میتوانند باقی بمانند. در کشور ما، اتحاد توده ای کشاورزان بلغارستان که در وشر بد وشر حزب کمونیست بلغارستان بطور فعال در مبارزه علیه فاشیسم شرکت ورزید، بهترین سوسیالیسم علمی را بمنزله یگانه ایدئولوژی علمی که به زحمتکشان روستاها هم راه آزادی از بهره کشی و ستم را نشان میدهد، پذیرفت و اینک با حزب کمونیست بلغارستان در ساختار سوسیالیسم شرکت میکند. حزب سوسیال دموکرات بلغارستان به حزب کمونیست بلغارستان پیوست و احزاب رادیکال و "حلقه" به جبهه صحنی پیوستند. طرفداران چند گراشی از هر نوع رژیم چند حزبی پشتیبانی نمیکند، بلکه فقط چنان رژیم چند حزبی میخواهند که در جامعه

R. Dahl, Pluralist Democracy in the United States
Conflict and Consent. Chicago, 1967; R. Hamilton, Class and Politics
in the United States. New York, 1972.

سوسیالیستی "امکانات برابر" برای اپوزیسیون سیاسی در مقابل رژیم جدید بوجود آورد .
 در زندگی سیاسی واقعی و در عمل نیز "امکانات برابر" که گویاد موکراسی بورژوازی برای
 تمام جمعیت ها بوجود میآورد بطور عمده احزابی را در بر میگیرد که در زمینه نظام سرمایه داری برای
 بدست گرفتن اداره امور کشورها هم رقابت و مبارزه میکنند ، ولی به پاید و اساس سرمایه داری تجاوز
 نمیکنند (۱) . طرفداران بورژوازی چند گزائی میخواهند که حزب طبقه کارگر فقط بشکل چنان
 "اپوزیسیون" وجود داشته باشد که مانند احزاب بورژوازی به ساختار سیاسی سرمایه داری بپیوندد
 و طبقه کارگر را تابع سیستم سرمایه داری کند . برای جلوگیری از رهبری و اداره امور کشور و وسیله
 احزاب انقلابی طبقه کارگر را تنها موسائل استفاده میشود . این احزاب بشیوه خاصی در اپوزیسیون
 قرار دارند . آنها در راه دگر سازی انقلابی نظام سرمایه داری مبارزه میکنند . علاوه بر این ، بطوری
 که میدانیم ، موجودیت و فعالیت شدت احزاب کمونیست در شرایط د موکراسی بورژوازی نه عطیسه
 و بخشش لیبرال ها بمردم ، بلکه نتیجه و حاصل مبارزه انقلابی طبقه کارگر است که ناگزیر در حزبی
 که از ضایع آن دفاع میکند متشکل میشود .

بعبقده ما سرنوشت اپوزیسیون سیاسی در سوسیالیسم و چهار چوب مشخص و تاریخی موجودیت
 آن در کشورهای که براه سوسیالیستی گام نهاده اند وابسته به مرحله رشد و تکامل و سطح کمال
 سوسیالیسم در هر کشور و ارتباط با جریان مشخص مبارزه طبقاتی است . در شرایط گذار که وجود
 اقتصاد صورت بند بهای مختلف از ویژگیهای آنست و همین سبب نیرآشتی ناپذیری نیروهای اجتماعی
 گوناگون هنوز باقی است ، امکان موجودیت احزابی که نسبت به سوسیالیسم در اپوزیسیون قرار دارند
 زمینه اجتماعی معینی دارد . بطور مثال در بلغارستان حاکمیت جبهه میهنی بر رهبری حزب کمونیست
 بلغارستان که در سال ۱۹۴۴ با یک معصیان مسلح برقرار گردید موجودیت احزاب علیی اپوزیسیون
 را فیصله بخشید . این احزاب در نخستین انتخابات آزاد شرکت جستند و نزدیک به ۳۰ درصد
 کرسی ها را در مجلس ملی بخود اختصاص دادند . اما آنها ، به فعالیت سیاسی علیی قناعت نکردند
 و از سیاست خرابکاری و تدارک مبارزه مسلحانه با حاکمیت توده ای پیروی کردند . در نتیجه این قبیل
 اقدامات هم در سال ۱۹۴۶ منحل گردیدند .

چنین سئوالی پیش میآید که آیا نیروهای ضد سوسیالیسم ضد خلق ، اگر اوضاع و احوال دیگری
 پیش میآید ، قادر بودند در جامعه ای که در راه سوسیالیسم گام نهاده است تا بهد باقی بمانند ؟
 بهنگام پاسخ دادن به این سؤال باید در نظر داشت که در نتیجه ساختن سوسیالیسم پایه های
 معینی موجودیت این قبیل احزاب از بین میرود . ولی سرنوشت خود احزاب و جمعیت های اپوزیسیون
 وابسته بدین است که آیا توانائی آنها در آنند که موافق با واقعیت اجتماعی - سیاسی تازه و نیازمندی
 های توده های مردم سازگار گردند یا خیر .

۱ - ضمن تاکید محدودیت طبقاتی "موکراسی چند گرایانه" ما از این اندیشه بدوریم که به اهمیت
 مبارزه زحمتکشان در راه حقوق د موکراتیک در شرایط جامعه بورژوازی بی اعتنا باشیم . زحمتکشان کشور
 های سرمایه داری نسبت به این مسئله بی تفاوت و بی اعتنا نیستند که در کشور آنها چگونه رژیم برقرار
 شده است ، دیکتاتوری فاشیستی آشکار یا د موکراسی بورژوازی . هر قدر د موکراتیسم دانش گسترده
 تری داشته باشد ، همانقدر طبقه کارگر و توده های مردم برای دفاع از ضایع خویش از امکانات بهتری
 برخوردارند . کمونیست ها در عین افشای صوری و ظاهری بودن د موکراسی بورژوازی ، همراه با
 دیکریه اطمینان صادق د موکراسی که دارای جهان بینی دیکری هستند از جمله طرفداران اندیشه
 چند گزائی سیاسی بورژوازی "در راه دفاع از حقوق د موکراتیک و آزادی زحمتکشان و توسعه دانشه
 این حقوق و آزادی مبارزه میکنند .

بدین ترتیب مکانیسم "چندگرائی سیاسی" که ویژه جامعه بورژوازی است و برای استتسار حاکمیت یک مشت از انحصارگران برج جامعه ضروری است، پس از آنکه در شرایط و زمینه نظام کاملاً متفاوتی که حاکمیت اصیل مردم را تأمین میکند پیاده شود جمیع پایه‌های عینی خود را از دست میدهد. مابقیین داریم که معیار دموکراتیک بودن در نظام سوسیالیستی نه تعداد و حاکمیت احزاب سیاسی نه "حق" فعالیت "اپوزیسیون" دشمن حاکم مردم، بلکه درجه اشتراک طبقه کارگر و تمام زحمتکشان در اداره امور کشور است. بطوریکه تجربه کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد بایسر قرار ی نظام سوسیالیستی بسط و تکامل دموکراسی به پایان نمیرسد. اما این بسط و تکامل صمت تازه و خصلت طبقاتی دیگری کسب میکند: این بسط و تکامل بسود زحمتکشان و در زمینه اشتراک هرچه ثمربخش تر تمام مردم تحقق می‌پذیرد.

طرفداران چندگرائی بورژوازی میکوشند اینطور بزحمتکشان کشورهای سوسیالیستی تلقین کنند که فقط سیستم چند حزبی بشیوه سرمایه داری با تصویب اجباری احزاب رد و لست میتواند شد "ضامن" دموکراسی و آزادی باشد، و صرف نظر از اینکه جامعه سوسیالیستی و یا بورژوازی است به پیشرفت آن تحریک لازم را بدهد. بدین مناسبت یادآور میشویم که بطور مثال در بلغارستان پس از برقراری رژیم فاشیستی در آن (سال ۱۹۴۴) طی دورانی بیشتر از ده سال شکل پارلمانی حکومت حفظ شد و احزاب اپوزیسیون هم وجود داشتند. در تاریخ کشورها نمونه‌های بسیاری دیگری موجود است که در جهان سرمایه داری رژیم‌های ارتجاعی و دیکتاتوری شکل سیستم چند حزبی را بخود میگرفتند.

از طرف دیگری تئوری و نه پراتیک دموکراسی بورژوازی بهیچوجه بطور اجتناب ناپذیر با سیستم چند حزبی وجود اپوزیسیون پیوند ندارد. زان ژان روسو برخی دیگر از ایدئولوگ‌های طبقه بالنده بورژوازی در سیر آغاز دموکراسی بورژوازی میکوشیدند از لحاظ تئوریک نظام بورژوا - دموکراتیک با ساختار اجتماعی یگانه و مباتک گرائی را که جایی برای اپوزیسیون باقی نگذارد مستدل و مبرهن سازند و دیکتاتوری ژاکوبین‌ها میخواست چنین نظامی را عملاً بوجود آورد. چنین مساعی در شرایط سرمایه داری نمیتوانست خیالپرورانه نباشد، زیرا سیستم سیاسی آن نمیتواند ارگان بیانگر اراده و منافع مردم و ارگان سازنده چنین نظامی باشد. اما از اینجانباید چنین نتیجه گرفت که دموکراسی بدون اپوزیسیون سیاسی در هیچ نظام اجتماعی دیگری امکان پذیر نیست.

طرفداران چندگرائی با انتقاد از سیستم سوسیالیسم پیشرفته آنرا چندان اشتن مکانیسم کشف کنند موبر طرف سازنده بموقع نواقصی که در جریان پیشرفت جامعه پدید میآید و به عدم توانائی ارضای منافع ویژه و گوناگون گروههای مختلف اجتماعی متهم میکنند. در واقع هم چنین منافع وجود دارد، ولی دموکراسی سوسیالیستی نه فقط بدانها بی‌اعتنائیست، بلکه سیستم ارگانهای را بوجود میآورد و بطور مستمر آنها را تکمیل میکند که رسالتشان حل و فصل وظائف مختلف و از جمله همین وظایفه است. این سیستم، سندیکاهارا که تقریباً تمام کارگران و کارمندان را متحد میکند، تعاونی‌ها را که در اکثر کشورهای سوسیالیستی بخش عمده دهقانان را در بر میگیرد، سازمانهای جوانان و جمعیت‌های علمی فرهنگی و نظایر آنها را شامل میشود. سیستم سیاسی سوسیالیسم بکمال رسیده با فراهم آوردن امکان برای تلفیق منافع گروههای مختلف اجتماعی آنها را به سیر واحدی مینمکند.

در باره نواقص و معضلاتی که در جریان پیشرفت جامعه سوسیالیستی پدید میآید باید گفت این جامعه مکانیسم‌های ویژه خود را برای کشف و برطرف ساختن آنها بوجود میآورد. شیوه انتقال و انتقال از خود و فعالیت ارگانهای ویژه بازرسی دولتی و اجتماعی بدین مکانیسم تعلق دارد.

شربخشی دموکراسی سوسیالیستی و برتری آن بر دموکراسی بورژوازی در تمام طول پیمایش تاریخ جامعه نوین باثبات رسیده است. دستاورد های عظیم سوسیالیسم جهانی در تمام عرصه های زندگی اجتماعی بدون سیستم حاکمیت توده ای اصلی که سوسیالیسم ایجاد کرده و منظور پیگیری آنرا تکمیل نموده، امکان پذیر نبود.

خرابکاری زهرنقاب* برابری حقوق ایدئولوژیک*

چند گزاش معاصر مدعی است که نظریه عامی "اونیورسال" است که تمام جوانب زندگی اجتماعی و از جمله جنبه معنوی آنرا نیز در بر میگیرد. حکم اساسی آن در تطبیق به زندگی معنوی جامعه عبارت از این است که تعدد ایدئولوژی و جریانهای ایدئولوژیک همواره در آن واحد وجود داشته و وجود خواهد داشت و ایدئولوژی های مختلف همواره برای اثبات حقانیت خود در مبارزه بوده و خواهند بود. در عین حال در این عرصه هم همانند برخورد به جمعیت های سیاسی این اندیشه راه پیش می کشند که ایجاد "شرایط یکسان" برای انتشار ایدئولوژی های گوناگون اجتنابناپذیر است.

به مفهوم واقعی این حکم باید نظر گرفتن این واقعیت میتوان پی برد که بمقیاس جهانی مبارزه در درجه اول میان دوایدئولوژی متضاد یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر (مارکسیسم - لنینیسم) و ایدئولوژی بورژوازی در جریان است. همانطور که لنین تأکید مینماید: "... مسئله فقط اینطور مطرح است: ایدئولوژی بورژوازی و یا ایدئولوژی سوسیالیستی. این جادو وسط وجود ندارد...". (۱). ژوکوف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان یاد آور میشود که در اوضاع واحوال کنونی "مبارزه میان ایدئولوژی ها، هر چه بیشتر به یکی از پایگاه های استراتژیک مبارزه طبقاتی و نبرد میان دو سیستم مبدل میشود" (۲).

ایدئولوژی بورژوازی بطوریکه چاره بیانگرمنافع سرمایه داران و مدافع آنست، اگرچه بخودی خود عبارت از تابلوی رنگارنگی از جریانهای ایدئولوژیک گوناگون است. زمینه اجتماعی این خصوصیت هم در این خلاصه میشود که اولاً، بورژوازی همانند یک طبقه یک جنس و همگون نیست، در ضمن منافع قشر های مختلف آن اغلب با هم در تضاد است، ثانیاً، در جامعه بورژوازی معاصر زمانه های ایدئولوژی طبقات استعمارگر پیشین هنوز موجود است و جریانهای ایدئولوژیک وجود دارد که منافع و تصورات قشر های بینابینی گوناگون و بطور اخص محافظ خرد بورژوازی را منعکس میکند. از جمله آنها جریانهای ایدئولوژیک رفرمیستی است که "بهبودی سرمایه داری" را هدف خود قرار داده اند.

بدین ترتیب نظریه کلی زندگی معنوی جامعه بورژوازی از مبارزه ایدئولوژی پرولتری و بورژوازی و مناسباتی که میان جریانهای گوناگون بورژوازی وجود دارد تشکیل میشود. اگر آنرا یک جادو نظری بگیریم در چهارچوب "سابقه اندیشه ها" و "جنگ عقاید" با حقوق برابر برای طرفین نمی گنجد. فقط جریانهای ایدئولوژیک که سلطه و حاکمیت سرمایه کلان را به خطر نمی افکنند دارای امکانات کوبش یکسان برای اشاعه و ترویج در شرایط سرمایه داری اند. درست است که زحمتکشان بسیاری از کشورهای سرمایه داری حقوق و آزادیهای معینی برای انتشار و تبلیغ ایدئولوژی مارکسیستی

۱ - لنین، مجموعه کامل آثار (بزبان روسی)، جلد ۶، صفحه ۳۹.

۲ - ژوکوف - گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان در فاصله میان کنفرانس های دهم و یازدهم و وظائف نوینی. صوفیه، سال ۱۹۷۶، صفحه ۱۱۰.

بدست آورده اند . ولی روشن است که ایدئولوژی حاکم در تمام این کشورها ایدئولوژی بورژوازی است . کافی استید بین موضوع توجه کنیم که در کشورهای سرمایه داری جاهانه ها ، رادیو ، تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی در دست کیست و صاحبان واقعی بنگاه های علمی و پژوهشی و دانشگاه ها و دیگر مراکز تولید " اندیشه چه کسانی هستند تا بهمان برابری وضع ایدئولوژی مارکسیستی یقین حاصل کنیم .

طبیعی است که طرفداران چندگرائی کمتر از هر چیز بدین مسئله توجه دارند که به تشدید نفوذ و تاثیر ایدئولوژی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری کمک کنند . حکم " برابری حقوق " ایدئولوژی را برای جامعه ای صادر کرده اند که ایدئولوژی بورژوازی را رد میکند ، اما باید دید آیا " برابری " شرایط برای تبلیغ ایدئولوژی پروولتری و بورژوازی در جامعه سوسیالیستی میتواند وجود داشته باشد ؟

در شرایط سوسیالیسم پیشرفته در نتیجه پدیدایش تغییرات بنیادی در ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه مارکسیسم - لنینیسم به جهان بینی تمام خلق مبدل میگردد . این ایدئولوژی که در رجه اول ایدئولوژی نیروی محرکه اصلی جامعه سوسیالیستی ، یعنی طبقه کارگر است در همین حال بیانگر مباحث اساسی و رازمدت دیگر بخش های اجتماعی جامعه نوین یعنی طبقه روستائیان ، تعاونی ، پیشه وران ، روشنفکران و کارمندان است . در این جوامع بازمانده های طبقات استثمارگر پیشین و کسانی که مبدل تبلیغات امپریالیستی افتاده اند باین بیان شکل و باین بیان اندازه بسا افکار و تصورات بورژوازی توافق دارند . این کاتگوری در جامعه مانده از پشتیبانی اجتماعی برخوردار است و نه نیروی دارد که " جنبش " جدی برای احیای نظام کهن بوجود آورد . در ضمن ، دموکراسی سوسیالیستی ، حتی برای این گروه که از لحاظ کمی بسیار ناچیز است ، آزادی وجدان ، مذهب و دیگر حقوق مدنی را هتامین میکند . بدین ترتیب مسئله " برابری حقوق " ایدئولوژی بورژوازی برای سوسیالیسم مسئله متضمنی است که فاقد زمینه واقعی اجتماعی است .

دعاوی ایجاد " شرایط برابر " برای ایدئولوژی سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی از آن رود ستا و بی طرفداران چندگرائی بورژوازی قرار گرفت که برای تبلیغ موازین اخلاقی و عادات و رسوم شیوه زندگی بورژوازی بدان نیازمندند . فکرواندیشه آنها متوجه علمی ساختن صد و بیلا مانع محصول ایدئولوژی امپریالیسم به کشورهای سوسیالیستی است نه حقوق انسانها .

قهرمانان زندگی انقلابی روزانه

ماکسلوند

رفیق آریسندس د بیراول کمیته مرکزی حزب مارزانی د رباره کمونیست ها چنین گفت :

" ما نیک گروه جدا از مردم هستیم و نه یک دسته توطئه گر . ما از میان طبقه کارگر و مردم بیرون آمده ایم به همین علت هم نمانهای عادی ساده و فرفروتنی هستیم . ما نان و شراب ، شادی و خوشی های زندگی ، زن و بچه خود ، صلح و دستیاران وفادار ، گیتار و ترانه ، ستارگان و گلبارادوست داریم . ما بر سر خشم نیامده ایم و ما دستور سوم مردم را نمی کنیم و نمیخواهیم زندگی را در چهار چوب تنگ جمله پردازیم ، چنانکه در راه و ارگندشته زنان چینی های خود را در رکشهای تنگ محصور میگرداند ، به بند بکشیم .

معلم ، کارل مارکس را این جمله ترنشی را که : " هیچ چیز انسانی برای من بیگانه نیست " تکرار میکرد و آنرا زبان حال خود میدانست . به همین جهت هم لندن بزرگ ، معلم خود را بخوبی درک میکنیم . او یکی از انسانی ترین افراد بشر بود که نه فقط " آپاسیوناتا " اثر متهوون را دوست داشت ، بلکه کشتی انقلاب را هم با استواری هدایت میکرد و نسبت به دشمنان قاطع و بی گذشت بود .

به همین علت هم ما به قهرمانی نامشهود در کار انقلاب روزمره بدیده احترام میگیریم و از این بیم و هراسی نداریم که بهنگام انجام این کار ممکن است با زجر و شکنجه ، گلوله و مرگ روبرو شویم .

این سخنان در دفترچه های عضویت کمونیستهای او رو گوئه به چاپ رسیده و همین افراد هستند که کار در کارخانه ، مزرعه ، کارگاههای هنری و کلاسهای دانشگاه را با " قهرمانی نامشهود کار انقلابی روزانه " در هم می آمیزند .

زمان آرمایشهای سخت

این کشور کوچک را زمانی سوئیس امریکایی نامیدند . زمانی میگفتند او رو گوئه کشور است که قانون اساسی آن از تمام کشورهای قاره امریکای لیبرال تراست . اما امروز آنچه در باره کشور ما حکایت میکنند غیر ممکن است به کلمات " فلاکت " ، " رکود " ، " بی سرو سامانی " و " ترور " برخورد نکنیم . در او رو گوئه رژیم از لحاظ اعمال تضییق و فشار جمعی و رکود فاجعه آمیزی بجای گذاشته است ، در صدر تعداد زندانیان سیاسی نسبت به اهالی کشور را اینجا از تمام کشورهای جهان بیشتر است . ارتش کشتی هائی را که کنار بند رلنگراند اخته اند ، واگن های کهنه قطارهای راه آهن ، انبارها

سرما بخورد ؟ اورا شکنجه کرده اند . چرا لباسهای او گل آلود بود ؟ چرا سراورا باند پیچی کسره بودند "

مانام برخی از شش هزارتن میهن پرستی را که در زندانها عذاب میکشند و زجر و شکنجه میشوند ذکر میکنیم : از رهبران حزب کمونیست : هایمه برسی ، خوسه لویس ماسرا ، آلبرتو آلتسور ، خورخه ماسارویچ ، لوئیس تورون ، ریتا ایباروری ، ادوارد ویلیبر ، از رهبران اتحادیه های کارگران ولادیمیر توربانسکی ، خراارد و گوئستا ، روساریو پیتسز روپا که در همین حال از کارکنان مسئول حزب نیز هستند . میتوانستیم بسیاری دیگر از قهرمانانی را هم که نامشان در پرچم مبارزه تمام مردم ما است نام ببریم .

سهندس خوسه لویس ماسرا عضو کمیته اجرائیه کمیته مرکزی ، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اوروگوئه دانشمندی است که شهرت جهانی دارد . اوصاف و خصوصیات يك محقق ، معلم و رجل سیاسی و اجتماعی را بطور برجسته اید در خود جمع دارد . لویس ماسرا را در اوروگوئه بمنزله کمونیستی میشناسند که از شرکت کنندگان فعال جنبش همصنطی با اسپانیای جمهوریخواه و اتحاد شوروی بود . که با رعد ه جنگ با فاشیسم رابده و ش خود داشته ، او یکی از بنیانگذاران شورای جهانی صلح ، ریاضی دان برجسته ، انسان با فرهنگ و بشردوستی است . در خیمان که خشم و نفرت طبقاتی چشمشان را تابنا ساخته ، چندین ماه است این انسان دانشمند و شریف را وحشیانه شکنجه میکنند و فواصل او را از ناحیه کمر و پا شکسته اند . همسر او مارتا والنتنینی را هم که يك کمونیست است زندانی کرده و شکنجه میدهند .

او اواخر سال گذشته به زجر و شکنجه نسبت به ماسرا افزودند . او را بمسلول تاریکی انداخته اند که میتوان گفت روزنه ای هم برای عبور نور ندارد . عینک وی را گرفته اند و مانع کارهای علمی که او حتی در آن شرایط طاقت فرسا انجام میداد ، شده اند . به قرار اطلاعاتی که بدست آمده ، فاشیست ها او را به سازمان دادن " جنبش اعتراضی " در زندان متهم ساخته اند . آنها از اینکه زندانی به تعاصیست پنجاه و ششمین سال ایجاد حزب کمونیست اوروگوئه سرود ملی میخواند ، هارود پوانه شدند . آلبرتو آلتسور عضو کمیته اجرائیه حزب کمونیست اوروگوئه چندین سال لیدر سرشناس کارگران و کارکنان رافاهین بود . او بعنوان نماینده پارلمان کشور از حقوق و منافع زحمتکشان دفاع میکرد . اینکه چندی پیش او تحت عمل جراحی بسیار حساس قلب قرار گرفته بود مانع آن نشد که فاشیست ها وی را زندانی کنند . در " جهنم " ۵۳ روزی در پی آلتسور را شکنجه میدادند و ماههای متوالی او را چشم بسته نگهداشتند .

یگانه " جرم " این اشخاص این است که در راه دموکراسی ، حق حاکمیت ملی و قدر و مقام انسانی مبارزه کرده اند .

دیکتاتوری موفق به زندانی کردن فرانسیسکو اسپینولا نویسنده مشهور نشد ، زیرا او ۲۷ ژوئن ۱۹۷۳ ، در همان روزی که در اوروگوئه کودتا شد ، دیکتاتوری فقط میتوانست نام و خاطره یکی از کسانی را که ماهی غرور و مهابت فرهنگ اوروگوئه است به تعصمت و افترا بیالاید .

مردم اوروگوئه فرانسیسکو اسپینولا را از روی محبت و علاقه ای که بوی داشتند پاکو (مخفف از فرانسیسکو) می نامیدند . او از خانواده " بلانکو " ها یعنی " سفید " ها بود ، تا امروز هم در اوروگوئه وقتی میخواهند نسبت کسی را به احزاب بورژوازی قدیمی و سنتی تایید کنند ، او را به " بلانکو " نسبت میدهند (۱) . (اما باید گفت که حالا دیکتاتوری فاشیستی حتی این قبیل افراد را هم وارد ارسکوت

۱ - " بلانکو " و " کولورادو " احزاب سنتی بورژوازی اوروگوئه اند .

کرده است) . در اوت سال ١٩٧١ به پاکوا سپه‌نوا دفترچه سرخ رنگ عضویت حزب کمونیست داده شد .

نویسنده سالخورده هنگام گرفتن دفترچه عضویت با هیجان از آنچه وی را به حزب کمونیست رهنمون شد ، آنهم حزبی که ایدئولوژیش با اصولی که زکود کی در خانواده تلقین میکردند ، مغایرت داشت ، سخن میگفت . در عین حال او به کسانی که وی را به اتهام متنفذ بودن از سنن ملی وی احترا بافتنها از لحاظ روحی زجر میدادند پاسخ داد . او گفت :

— . . . دهها سال است من دوستی نزدیک با کمونیستها دارم ، میگویم نزدیک ، زیرا این دوستی در مبارزه ای که طبعاً همیشه دشوار بود پدید آمد . . . در آغاز کار فعالیت برخی از افراد کمونیست مرا شیفته و بخود جلب میکرد ، اما بتدریج با شور و هیجانی باطنی درک کردم که رفقای کمونیست من با آنکه اخلاق ، وضع اجتماعی و مادیشان و سطح فرهنگ و دانششان با یکدیگر متفاوت است ، در هر اوضاع و احوالی رفتاری نیک و شایسته داشتند . از همان وقت هم برای همیشه حسن احترام عمیقی نسبت به حزبی که در پی ترویج و توطئه های خود بود ، خودتونست در دشوارترین شرایط هم پایدار ماند ، در من پدید آمد .

تردیدی نیست که اگر این نویسنده پیرزنده بود ، امروز هم با همان ایمان و اعتقاد این سخنان را تکرار میکرد . استواری و مردانگی و دلاوری کمونیستها اینک از یک مرحله آزمایش دشوار میگذرد ، و در مبارزه مخفی روزمره استحکام می پذیرد و آید می شود .

نیرومند تر از مرگ

نیپیا ساها ل ساگاری زندگی را خیلی دوست داشت و از جوانب گوناگون آن لذت میبرد . او تمام اطرافیانش را هم تحت تاثیر شوق و ذوق ، صداقت و شور انقلابی خود قرار میداد . اما او مراحل زندگی دشواری را گذرانده بود . نیپیا در خانواده کارگر تنگ دستی چشم به جهان گشود . بکمک نیروی اراده و سرشت مقاوم خویش ، بدیده شد و سپهر دانش که پد آگژی را هم به پایان رساند (در مونتویدئو) در همان شهر میمند ریش پرداخت و نخستین گام هارا در عرصه ادبیات برداشت .

آثار نابین در راه یافتن جا و مقام خویش در صفوف مبارزان را آزاد می و ترقی و عدالت اجتماعی او را یاری کرد . بزودی خود او هم توانست همپهناش را به مبارزه جلب کند .

نیپیا ساها ل ساگاری ، همان کسی که زندگی را بسیار دوست داشت و خود را برای تشکیل خانواده آماده میکرد و آرزوی او امتحان در رشته پزشکی بود در سن ٢٤ سالگی در سرها ز خانه در نتیجه خفه شدن در زیر شکنجه جان سپرد . این نوع شکنجه را " زیر پاشی خشک " مینامند و بهنگام انجام آن روی سرقربانی کیسه پلاستیکی میکشند و محکم می بندند . در خیما از او نتوانستند هیچ اطلاعی بدست آورند .

این مقاومت و رفتار یک زن کمونیست در زندان نمونه هیجان انگیز زیبایی روح ، خصال نیکو و استواری و پایداری یک انقلابی است . بهتا اپاروری عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اورو گوته با دآوری و پایداری خویش اعجاب و شگفتگی تمام رفقایش را برنگیخت . وقتی در خیما نی که خلق و خصوصیات انسانی را از دست داده اند میخواستند این کمونیست تور هم حزبی را زند میگویند و او را بدیده میگردانند ، با یک صدای قریب یارشانند و سایر زندانیان را بهکمک طلبید تا بهکمک یکدیگر مانع چنین جنایت وحشتناکی شوند . این زن کمونیست از چنان نیروی اراده و قدرتهای معنوی برخوردار بود که حتی قادر بود در زیر شکنجه ترانه و سرود هایی که مرد هرا به مبارزه دعوت میکردند ، بخواند .

یکی از همزنجیران رفیق ریثا ایباروری در نامه ای که از زندان فرستاد مینویسد : " در این بنای سربازخانه مارا که در حد و صد نفر بودیم از زن و مرد لخت و برهنه برنجیر بسته بودند ، صارا در یک صف طولانی فشرده ردیف پهلوی هم نگهداشته بودند و آنهائیکه دیگر قادر به ایستادن نبودند روی زمین پاد رنجب دراز کشیده بودند .

پس از شکنجه های متوالی من دیگر قادر بر راه رفتن نبودم . خون در دهانم دلمه بسته بود و گویم خشک و سوزان بود . وسائل شکنجه ، فریادها و فحش و ناسزاها . انسانهایی که از ضعف بروی زمین می افتادند و باز آنها را برای شکنجه شدن روی پانگه میداشتمند . میخ سرخ شده از حرارت برقی که در آن جریان داشت و برای سوزاندن حساس ترین نقاط بدن از آن استفاده میکردند ، یک لحظه از دهنم در نمی شد . اینطور بنظر میرسید که روی دیواره گودال قیفی شکلی بیابین میلغزم و تلاش میکنم برای آنکه امکان نفس کشیدن پیدا کنم خود رام بکناره بالای گودال بکشم ... بعد آنم جقدر مر آنجا نگهداشتمند . چندین ساعت . . . یا چند روز بود . . . ناگهان صدای گیرا و لطیفی بگوشم رسید . این ریثا بود . صدایش را میشناختم . او ترانه های خلقی را میخواند و کمورد علاقه همه ما بود . من نمیتوانستم او را ببینم ، چون روی سر همه ما کپسه ای مانند کلاه پارانیسی انداخته بودند . اما میدانم : او بود که آواز میخواند . نام ریثا در دهان میگشت و نور امید در شب ظلمانی زندانیان بود ."

اینهم نامه زندانی دیگری است بعد از او . این هم شاهد دیگری بر عزم استوار و دلوری یک انسان انقلابی است :

" برستی درک و تحمل تمام این زجر و شکنجه ها بسیار دشوار است . اما من حالا بهتر از همیشه میدانم که درد جسمانی و مشقات زندان را میتوان تا مدت بسیار طولانی تحمل کرد . انسان دارای ذخایر معنوی و روحی است که فقط در دشوارترین لحظه ها آشکار میگردد . اگر انسان در ایمان و اعتقاد به اصولی که بد آنها باور دارد و در وظیفه ای که نسبت به دیگری برای خود قائل است صدیق و بیگیر باشد و اگر او را عذاب و جدان رنج و آزار نمیدهد میتواند همه چیز تحمل کند ."

من هیچوقت مایوس و نومید نشده ام و نخواهم شد . این امید واری من نه بر پایه عدم احساس مسئولیت و منتیجه ماجراجویی است . امید واری من معلول آشنائی با انسانهایی است که هر نگوکاری و فضائل و با نقطه های ضعف آنها واقف شده ام . هیچکس قادر نیست افراد دیگر را واداره از دست دادن صفات انسانی شان بکند و یا نوعد وستی و حس جمع گرایی را در آنها نابود سازد . همیشه این چنین بوده است . در باره ضمیمه همینقدر بدان که وضمیمه میتوانست از اینهم بسیار بدتر باشد مثلا اگر به بیماری سخت و یا علاج ناپذیری مبتلی میشدم جقدر بدتر بود . به این نکته بیندیش و افراد خانواده و خویشاوندان را متسلسی بده ! همدیگر را آزار و آذیت نکنند . مهم تر از همه اینست که نا امید نشوند و مبارزه ادامه بدهند . برای آنکه عقده دلت را بگشائی ، گریه کن ، ولی خودت را عذاب نده . تو مادر رضی و همیشه بهترین رفیق من بوده ای . . . تو با طهر همه ما مبارزه کرده ای و همه چیزت را در این راه فدا کرده ای . تو نباید شرمند باشی . تو نباید از رحم و دلسوزی و پشیمانی شرمندگی در رنج و عذاب باشی . باشکبائی و استواری منتظر باش . مبارزه کن . ما باعث سرافکنندگی شما نخواهیم شد ."

فرزند ی که خود در بند است و عذاب میکشد مادر و نوزد بکنارش را به دلوری و با بمردی میخواند . این پسر میدانم که آنها با من دلوری و شجاعتتیا زفر او ان دارند - در غیر اینصورت نخواهند توانست کوچکترین اطلاعی از سرنوشت او را از دستگاه حاکمه بدست آورند و نخواهند توانست در برابر تهدیدها

واستهبزاه ووريشخند هاه زندا نبانان ايستاد گي كنند ويا مشكلات و محروميت هاه زندگي راجاره گر شوند تا ياس و نوميدي برآنان غلبه نكند . كميتة اجرائيه كميته مركزي حزب كونيست اوروگوئه در بهايي كه براي خويشاوندان زندانيان سياسي فرستاد با احترام و سياسي فراوان از قهرمانان نامشهور آنان و از سبهي كه آنها را مستحكام جنبش همبستگي با قهرمانان ترور و امر مشترك مبارزه عليه ديكتاتوري دارند ياد کرده و خاطر نشان نموده است كه براي مبارزات وفد اكاري هاه آنان ارزش و اهميت فراوان قائل است .

در يكي از ميانيمه هاه حزب خطاب به اعضاي حزب و تمام مردم گفته شده است :

" حزب كونيست و اتحاد به جوانان كونيست اوروگوئه را نمیتوان نابود كرد . . . زيرا ما بخش جدايي ناپذير ميبين خود هستيم . ما در ميان توده هاه مردم كشورمان ريشه هاه عميقي داريم . اين ريشه هاه ي نيرومند و سالم از اعماق طبقه كارگر و كيا رچه اوروگوئه ما به ميگرند . اين كار يك روز و روز و يما امري تصادفي نبوده است . اين حاصل كار و كوشش عظيم ، پيگرو و پرشكيب چندين نسل كونيست هاه و قهرمانان فراوان آنهاست "

گذشتگان ما ميگفتند : " كمي را كه خدا يان بخواهند نابود كنند ، اول عقل و خردش را از او ميگيرند مرتجعين امروزي فاقد عقل و خرد اند . آنها قادر به درك علت نيرومندي ما نيستند . اما هر كونيستسي ميداند كه عليرغم پيش آمد هاه ناگوار زندگي شخصي او ، ما هها و ساله هاه گذشته در زندان ، دهشت هاه ساعات شكيبه و حتي مرگ ، زندگي او بمنزله يك مبارز انقلابي جاويد است و به همگان تعلق دارد و فقط در مبارزه در راه بهروزي كامل طبقه كارگر و مردم ي كه او زندگيش را فدای آنان ساخته ، مفهوم واقعي پيدا ميكنند . از اين روه اگر ما بطور پيگرو و پيروي هميشه به اين كار ايمان داريم ما رانه از زندان نه از شكيبه و نه از مرگ بيم و هراسي نيست . "

هر كونيستسي كه اين ساعات آزمو ن را ميگذراند ، هر قدر هم سحر در امر مشترك مانند ك باشد بمنزله يكي از سازندگان زندگي سعادت مند فرداي كشور ما در تاريخ اين مبارزات مقامش محفوظ است . "

كونيست هاه اوروگوئه با قهرمانان پرتواضع و فروتن و كاري سروصداي خويش به " مبارزه انقلابي روزانه خود ادامه دهند " تا آن روز روشن را نزد يك كنند .

چرا ما با کمونیست ها هستیم

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" در نۀ رد ارد افکار و عقاید کسانی را که تازه به عضویت حزب کمونیست در آمده اند و باید آن رای میدهند بشکل یکنه سلسله گفتوشنود ها انتشار دود . هیئت تحریریه مجله بدین عقیده است که طرح سؤال "چرا شما با کمونیست ها هستید؟" برای بسیاری از افرادی که وضع اجتماعی ، سن و سال و ملیت مختلفی دارند و انتشار یا سخشان تا حد معینی کمک میکند که نقش حزب مارکسیستی - لنینیستی در جامعه معاصر بهتر درک شود و آندسته از خصوصیات این حزب که توده های مردم بدان ارجح می نهند ، وجهه حزب را میان مردم حفظ میکند و اعضای تازه ای را بصوفوف آن جلب مینماید کاملتر آشکار کرد .

اینکه ما نخستین گفتوشنود هایی را که خبرنگاران ما با کمونیست های فنلاند و کسانی که از حزب کمونیست فنلاند پشتیبانی میکنند ترتیب داده اند درج میکنیم .

اینو کیلپی

کارگر کارخانه کشتی سازی هلسنکی

من در سال ۱۹۶۷ از شمال کشوره هلسنکی آمدم و در کارخانه کشتی سازی شروع بکار کردم . در آغاز کار منم مانند تمام کسانی که برای نخستین بار وارد شهر بزرگی میشوند و در موسسه بزرگی شروع بکار میکنند ، وضع چندان راحت و آسوده ای نداشتم : مسکن نبود و سرکار هم برایم انواع مشکلات و مسائل پیش میآمد . کمونیست ها کسانی بودند که در آن هنگام چه عملاً و چه از طریق راهنمایی و مشورت بمن خیلی کمک کردند . در رجا من علاقه بیشتری بدانها و کارشان پیدا کرد و به عقاید آنها در باره مسائل که بین کارگران مورد بحث و مذاکره واقع میشد توجه بیشتری ابراز داشتم . کم کم تماسهای شخصی نزدیک تری میان ما برقرار شد ، من از کمونیست ها در اقداماتی که بعضی میآوردند حمایت کردم و چنین احساسی در من بوجود آمد که دیگر قادر نیستم پشتیبان ساده آنها باشم ، بلکه باید بدور مستقیم در فعالیت های آنها شرکت کنم . در سال ۱۹۷۲ عضو حزب شدم . بنه آن زمان بسیارم از افراد را ، بویژه در آغاز کار ، توانائی درک منافع حیاتی افراد زحمتکش ، توانائی بیان این منافع و دفاع از آنها از طرف کمونیست ها به حزب کمونیست جلب میکند .

حالاً من که در کارهای ای براتیک اندکی تجربه آموخته ام و از هدفهای برنامه ای کمونیستها آگاهی عمیق تری پیدا کرده ام ، بنابراین تجربه شخصی میتوانم بگویم انسان پس از آنکه به عضویت حزب در میآید بسیاری از مسائل را بشکند دیگری می بیند . بدور مثال اگر من ، به زندگی شخصی خودم نیم نگاهی اندازم میتوانم به این نکته پی برده که چگونه از همان دوران کودکی میکوشیدند ما را بسا

روحیاتی صرفاً "در چارچوب ملی" تربیت کنند. اینطور پرورش میدادند و بجا میگفتند که ببین، تا این حد و حد و ویژگیهای ملی ما است، آنجا زندگی دیگری است. گویا چیز مشترکی که بتواند ما را بدیگران پیوند دهد، وجود ندارد فقط چیزهایی وجود دارد که ما را از هم جدا میکنند. حالا وقتی که من کمونیست شده ام، عملاً احساس میکنم که چیز مشترکی وجود دارد.

هنگامیکه من در رمد رسه سیرولا تحصیل میکردم (در کشور ما در سهالی ملی علوم اجتماعس وجود دارد که برنامه اش بر پایه سوسیالیسم علمی است) تاریخ جنبش جهانی کمونیستی یکی از درس های اصلی من بود و پیوسته همانوقت طوری احساس کردم که من یکی از شرکت کنندگان در مبارزه تاریخی جهانی هستم. کار دپلم خود را در باره فاشیسم نوشتم و در جریان مطالعه این موضوع هرچه روشن تر یقین پیدا کردم که هدفهای کارگران کشورهای مختلف و مبارزه آنها، هدف و مبارزهای مشترک است. این مسئله مضمون اصلی زندگی ما کمونیست ها را تشکیل میدهد.

تورورگمان

کارمند انستیتوی پژوهش کارگری
در باره مسائل اقتصادی

من یک مرتبه تصمیم نگرفتم که عضو حزب کمونیست شوم، بلکه تدریجاً این اندیشه در من قوت گرفت. بر من هرچه بیشتر آشکار میشد که در جامعه موجود کنونی معایب و نواقص جدی ریشه دار و مانده است. با علاقه هرچه بیشتر شروع بمطالعه کردم، آثار مارکسیستی در باره جامعه را خواندم و بدین ترتیب فهمیدم که میتوان به طریق علمی چگونگی و راه تفسیر جامعه را پیدا کرد. زمانی فرارسید که بنظر آمد پیشروان تازه کافی آمادگی تئوریک را در مورد رهمان موقع مصمم شدم وارد حزب بشوم. حزب مورد نظرم هم همان حزب کمونیست بود. مسئله عمده برای من این بود که این حزب بطور پیگیر به تئوری علمی اتکا میکند که با نظریات منسب توافق دارد.

کمونیست بودن، بنظر من مقدم بر هر چیزیک اعتقاد درونی است و میدانم که من در هیچ حزب دیگری نمیتوانستم از روی ایمان و عقیده کار کنم. با ورمثال جدی ترین نقص سوسیالیسم — موکراتهارا من در این می بینم که آنم افاقه پایه محکم علمی اند. آنها میتوانند گاهی با برخورداری از بخش جداگانه از تئوری، بدون در نظر گرفتن ارتباط متقابل آن با بخش های دیگر سیاست مترقی را دنبال کنند. اما تئوری واحد و یکپارچه است و ناپیگیری در تئوری بدون تردید در زندگی پراتیک موثر واقع میشود، تصادفی نیست که سوسیالیسم موکراتها با اینطرف و آنطرف متعادل میشوند. در حال حاضر ما برنامه همکاری نیروهای موکراتیت را تدوین کرده و مرحله اجرا در می آوریم. برای حل مسائلی که در این برنامه مطرح شده جنبش سندیکائی و سایر سازمانهای توده ای مترقی مبارزه میکنند. ولی برای موفقیت چنین مبارزه ای نیروی ویژه ای لازم است، حزبی لازم است که نقش پیشتاز را بعهده بگیرد و بختر مهم مسئولیت بعهده آن باشد. حزب کمونیست، چنین نیروی است و نیروی آنهم در تئوری است که انسانها را متحد میسازد و به آنها تصور کاملی از جهان میدهد و امکان میدهد بطور واقعی و عملاً به هدفهای خود برسند.

لنا هیروئن

کارمند یک کمیانی عهد فروشی

من در سال ۱۹۷۲ عضو سازمان سندیکائی شدم و در واقع از همان زمان زندگی من با سیاست ارتباط پیدا کرد. بتدریج و در رجب بان فعالیت در سندیکا ها به این نتیجه رسیدم که باید عضو حزب کمونیست بشوم. می پرسید بچه ملت چنین تصمیم گرفتیم و اساس آن چیست؟ من عضو سندیکای کارمندان هستم و تمام فعالیت آن بنحرم خصلت خود بخودی و کورگورانه ای داشت. حالا روز، روز فعالیت بیشتر ری است، اوضاع از بسیاری جهات عوض شده و از جمله وضع و محیط ما کارمندان هم تغییر کرده است. با این همه فعالیت در سندیکا ها که البته بسیار ضروری است، بنظر من فاقد آن پایه مستحکم ایدئولوژیکی است که برای یک مبارزه جدی و واقعی لازم است. من چنین پایه و اساسی را در فعالیت کمونیست های بنیم.

مبارزه آنها هیچوقت به نیازمندیهای حال حاضر محدود نمیکرد. اگر ما این مسئله به بند پیشم که چه چیزی باعث شد که من تصمیم بگیرم وارد حزب بشوم، هدف نهائی و برنامه آن و با اینکه چگونگی عمل کمونیست ها به هنگام حل و فصل مسائل جدی و مبرم، برآستی من قادر به جدا ساختن یکی از دیگری نخواهم بود. بعقیده من این دو مبداء در عمل از هم جدائی ناپذیرند و من هم در واقع نیروی خاص کمونیست ها را در همین می بینم.

تا آنجا که من اعضای حزب کمونیست را میشناسم، کمونیست ها اشخاصی واقع بین هستند. مردم به حرف کمونیست ها باور دارند و روی آنها میتوان حساب کرد. یک کمونیست هم فرد عادی است ولی فردیست که از خود نسبت بدیگران توقعات و انتظارات بیشتری دارد. بهتر تقدیر، اکثریت اعضای حزب دارای چنین صفاتی هستند. طبیعی است که همین امر متفرخ خود را در اینکه در نتیجه چه تصوری درباره خود حزب ایجاد میشود، ایفا میکند. ولی بعقیده من وجهه حزب مقدم بر هر چیزی با این که چشم اندازی در برابر مردم میگشاید تعیین میگردد. زیرا مبارزه روزانه آنها بدین ترتیب با فکرو اندیشه توأم میشود و نتایج مبارزه هم اهمیت بیشتری کسب میکند. من روی تجربه شخصی خود بدین نکات پی بردم.

الای کوئی وونس

استاد کارمکانیک

می پرسید، چرامن به کمونیست ها ارای میدهم؟ من کارگرم و کمونیست ها با ارزش ترین نمایندگان کارگران اند. اگر به ورنثال سوسیال دموکراتها را برداریم، آنوقت همیشه قابل درک و فهم نیست که بسود چه کسی عمل میکنند و هدف و مقصودشان چیست. در کشور ما حتی بشوخی میگویند اگر لازم باشد کسی رایا کسان را سرید و انند این کار را به سوسیال دموکراتها میسپارند. اینطور بنظر میرسد که گاهی آنها سرمایه داران و کارفرمایان را بهتر از کارگران درک میکنند. ولی کمونیست ها همیشه روشن و آشکار و پیکر عمل میکنند. تصادفی نیست که در موسسات مختلف کشور ما حتی کارگران سوسیال دموکرات به کمونیست ها بیشتر از نمایندگان خودشان اعتماد میکنند.

البته میتوانند از من بپرسند، اگر تا این اندازه برای کمونیست ها ارزش قائلم، چرا خودم عضو حزب نیستم؟ تا آنجا که من از روی درک و تجربه خود میتوانم قضاوت کنم کمونیست بودن یعنی فعال و در کار و موثر بودن. در حال، در موسساتی که من کار کرده ام کمونیست ها همیشه فعال ترین

افراد بوده اند . اما من خود میدانم که نمیتوانم زیاد فعال باشم . هم از نظر خصائص اخلاقی وهم از لحاظ آنکه همواره ناچار بوده ام خیلی کاریکنم ، برای انجام کار دیگری هیچ وقت اضافی باقی نمی ماند .

یکاترینسا نیت کهلیسا

استاد دانشگاه

اینطور بنظر می آید که این روزها عدد زیادی از مردم با هشیاری بکارهای اجتماعی رو آورد دارند ، از جمله در محیط کار ما میان معلمین و دانشجویان هم این پدیده چشم میخورد . مسائل مربوط به مبارزه در راه صلح و همبستگی بین المللی ، حل عادلانه مسائل اشتغال ، تحصیل ، بهداشت و بیمه های اجتماعی ، افکار ما را بخود مشغول می دارد . بنظر من فقط کمونیست ها در مبارزه برای حل این مسائل از همه پیگیرترند . برنامه آنها کاملاً پاسخگوی منافع و مقاصد مردم است و بهمین سبب من همیشه از آنها پشتیبانی کرده ام .

من علاقمندم عضو حزب بشوم ، ما بلم از " لاک " خود بیرون آمده و زندگی اجتماعی فعال تری داشته باشم که برای مردم هم بیشتر مفید باشم . من بسیاری از کمونیست ها را میشناسم و می بینم که در واقع هم همینطور زندگی میکنند . اما صریح و آشکار بگویم که تا حالا اینعامل مرا از این کار باز میدارد ، و آن اینکه در حزب وحدت وجود ندارد . ممکن است ، اعضای حزب این وضع را طوری دیگری درک و احساس میکنند ، ولی از خارج ، چنانکه اغلب من شاهد آن هستم ، اینطور بنظر می آید که این وضع مانع و بزیان مبارزه در راه حل مسائل مهم حیاتی است .

هیئت تحریریه مجله به خوانندگان کمونیست و کسانی که طرفدار کمونیست ها هستند پیشنهاد میکند بدین سؤال " چرا شما با کمونیست ها هستید ؟ " کتابا پاسخ دهند . هیئت تحریریه در نظر دارد نامه های دریافتی شما را به چاپ رساند . خواهشمندیم پانامه های خود را باین آدرس بفرستید :

افسانه سازی خطرناک

در باره برخی از نظریات ایدئولوگ های صلح سرده

استبان مکینن

مورخ شوروی

کاهش تشنج بین المللی هنوز یکی از مسائل مبارزه شدیدا باید اولویت است. ارتجاع امپریالیستی کوششهای فراوانی بکار میبرد تا از اهمیت کاهش تشنج بکاهد، با آنرا بطور نا درست و تحریف شده تمسیر کند و با انواع مختلف شک وتردید نسبت به استحکام و استواری این پروسه بوجود آورد.

دشمنان صلح و مخالفان کاهش تشنج در ضامیات بین المللی که بیانگر منافع محافظ نظامی - صنعتی و گروههای ارتجاعی، انتقام طلب و نواستعماری اند میگویند کاهش تشنج را مقبول ساخته و حتی آنرا با شکست مواجه سازند، دولت های کشورهای عمده سرمایه داری را مجبور به صرف نظر کردن از گفتگو درباره مسائل مورد اختلاف کنند و در ضامیات خود با کشورهای سوسیالیستی از نود راه سیاست "توسل بزور" گامگذارند. به عقیده مصان پشین وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا ج. هل، کاهش تشنج از هشتمین کشورهای سرمایه داری غرب میکاهد، اما او همواره امیدوار است که بکمک کاهش تشنج ایجاد حداقلی "منفذ های بسیار کوچکی" در "پردآهینن" امکان پذیر خواهد شد (۱). ژ. مینس که از سردمداران عمده سندیکائی است با محکوم ساختن استاندار کدرکنفرانس کشورهای اروپائی در هلستینکی به تصویب رسیده رئیس جمهوری امریکا راه پیروی از "سیاست آرامش و آسودگی خاطر" (۲) مضمین ساخت. خانم م. تنچر، لیدر محافظه کاران انگلستان، دولت بریتانیای کبیر راه پیروی از سیاست "توسل بزور" فراخواند (۳).

بطوریکه مضبوطات منویسند میان برخی از نمایندگان محافظ حاکم کشورهای سرمایه داری تمایل و گرایش به بازبینی در سیاست کاهش تشنج چشم میخورد. مجله "فرچون" بطور آشکار در این باره نوشت: "اصل کاهش تشنج بر این نهاده شده بود که اما از امکانات واقعی برای تفهیر دادن هدفهای شوروی برخورداریم" (۴) ولی از آنجا که چنین اتفاقی روی نداده، بنابراین یکی از رجال احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی م. ورنر در پارلمان جمهوری فدرال آلمان باید "در نظریه کاهش تشنج تجدید نظر بعمل آید" (۵).

1 - G. Ball. The Summit is a Western Defeat. "Newweek" August 11

1975

2 - "Daily World" October 4, 1975.

3 - "The Times", August 2, 1976.

4 - "Fortune" April, 1976.

5 - "Deutsche Volkszeitung" 22 Januar 1975.

تجلیفات امپریالیستی افسانه های به‌شماره انتشار می‌دهد که هدف از آنها بی اعتبار ساختن سوسیالیسم جهانی، احزاب کمونیست و کارگری و مبارزه پیگیر در راه صلح، امنیت، و ترقی اجتماعی است. اینک ما به بررسی برخی از این افسانه‌ها می‌پردازیم.

افسانه "خطر نظامی شوروی" که گویا روی کشورهای سرمایه داری غرب سایه افکنده است، استراتژی‌های آنتی کمونیسم سیاست خارجی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را تحریف می‌کند و بطریق عقل سلیم آنها را به‌تعامل "استیلاي بر جهان" و "کوشش برای مداخله در امور داخلی سایر کشورها متهم می‌کند. ج. شلزنبرگر، وزیر دفاع پیشین ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۵ این استدلال را "اسناد محرمانه" اداره مرکزی اطلاعات و سرویس اطلاعات نظامی به‌عنوان گزاران اطمینان می‌داد که گویا اتحاد شوروی ۵۰ درصد بودجه بیشتر از ایالات متحده آمریکا صرف هزینه‌های دفاعی می‌کند. چیزی از انتصاب د. رامسفلد بجای شلزنبرگر نگذشته بود که اداره مرکزی اطلاعات خبر جعلی تازه ای بدو ارائه داد که: گویا هزینه‌های نظامی اتحاد شوروی ۳۰۰ میلیارد دلار در سال است (تقریباً ۱۵۰ میلیارد روپل) و به این مبلغ هر ساله ۳ درصد وحتى بیشتر افزوده می‌گردد. از قرار معلوم آقای وزیر کاری به این موضوع نداشت که بطوریکه می‌دانیم درآمد ملی اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۵، ۳۶۲،۱۹۷۵ میلیارد روپل بود و در ضمن بیش از ۸۰ درصد از این مبلغ ب‌مصرف بالا بردن سطح زندگی و رفاه و آسایش مردم رسید (۱). برای وی ترساندن مردم کشورهای سرمایه داری حاشیه اهمیت بود.

هایگ سر فرماندهی نیروهای مسلح متحد ناتو (پیمان آتلانتیک شمالی) هم با سرپرست پنتاگون هم‌صدا شده است. در پاسخ این سؤال تحریک آمیز مجله "شپینگ"، آیا راست است که ۱۹ هزار تانک و ۵۸ لشکر بلوک شرق آماده اند که همین روزها بطور ناگهانی به غرب حمله کنند و در همین حال سرمایه‌داران ناآرامی و بی‌خیال وقت خود را در گذرانند "تعطیلات دراز مدت" صرف می‌کنند، ژنرال باقیافه جدی "نگرانی واقعی خود را به‌نسبت افزایش امکانات شوروی برای وارد کردن یک ضربه ناگهانی" ابراز داشت (۲).

وسائل ارتباط جمعی بورژوازی چنین دروغهای به‌شماره ای را می‌فایند و بوسیله میلیونها نسخه روزنامه و برنامه‌های تلویزیون و رادیو رسماً در جهان پخش می‌شود. محافل امپریالیستی هم در پی پرده و دود افسانه "خطر شوروی" سابقه‌تسلیحاتی را تصریح می‌کنند و شخصیت‌های بلند پایه کشورهای ناتو شیوه‌های مختلف مدرن کردن نیروهای اتی را بررسی می‌کنند و نقشه‌های جنگ هسته ای بر علیه اتحاد شوروی و متحدین آن در پیمان وورشورا تهیه می‌نمایند.

در محافل حاکمه ایالات متحده آمریکا نظریه جدید نظامی - استراتژیکی "جنگ هسته ای محدود" بطور جدی مورد بررسی قرار گرفته است. روزنامه "واشنگتن پست" ناچار شد شک و تردید عمیق خود را نسبت به هدف فتنی چنین استراتژی ابراز دارد. این روزنامه نوشت چیزی که بدان جنگ هسته ای کوچک می‌گویند وجود ندارد. جمعی کارتر رئیس جمهوری کنونی ایالات متحده آمریکا هم به‌هنگام مبارزات انتخاباتی حساب کردن روی امکان انجام جنگ هسته ای محدود را باطل می‌سازد و سفاکت نامید (۳).

۱ - رجوع کنید به اسناد و مدارک کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۷۶

صفحه ۱۱۳ - ۱۲۴.

۲ - "Der Spiegel", 16, August 1976.

۳ - "The New York Times", August 28, 1976.

روایت "خطر شوروی" از طرف بسیاری از رجال واقع بین کشورهای سرمایه داری غرب هم تکذیب میشود. از جمله سناتور دموکرات و و. پروکسمیر، صد رکن کمیسیون اقتصادی واحد کنگسره ایالات متحده آمریکا اظهار داشت، پنتاگون برای بدست آوردن بودجه فوق العاده زیاد برای تسلیحات بهتر و مبالغه در ابعاد برنامه نظامی شوروی دستبازند (۱).

اما چنین اظهارات درست و معقولی در سبیل گفته‌های جنگ افروزان که هنوز مهر و نشان "جنگ سرد" بر افکارشان باقی است فرق نمیشود. ایدئولوگ‌های امپریالیست فاکت‌های واقعی موجود را بحساب نمی‌آورند. در حالیکه اندک توجهی بدانها از افسانه "خطر نظامی شوروی" و "نیابت‌جواز کارانه" اتحاد جماهیر شوروی اثری هم برجای نمیگذارد.

همانطور که در کنفرانس برلین احزاب کمونیست و کارگری اروپا یادآوری شد، ادامه مسابقه تسلیحاتی شدید و انبار کردن ذخایر هر چه بیشتر سلاح "مایه خطر مستقیم برای صلح، امنیت و همکاری میان کشورهای وامنس در راجع حقوقی تمایلات مردم اروپا به استقلال و ترقی است" (۲).

شرکتکنندگان در کنفرانس جهانی برای پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی، خلع سلاح و کاهش تسلیح که در سپتامبر سال ۱۹۷۶ در هلستینکی تشکیل شد در اعلامیه‌ای که به تصویب رساندند "لزوم اجتناب ناپذیر ایجاد علاقه به مسائل مربوط به خلع سلاح در افکار عمومی جهانی و فهماندن آنها را" (۳) تاکید کردند. کنفرانس برنامه مشروح اقدامات برای تشریح مسائل بخرنج خلع سلاح، ارتباط کاهش تسلیح با پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و راههای تکمیل کاهش تسلیح سیاسی با کاهش خصامت نظامی را برای توده‌ها و محافل گسترده جوامع تمام کشورهای تصویب کرد.

افسانه مربوط به سوسیالیسم چترزله "جامعه بسته" . مطبوعات بورژوازی پشت اینطور تبلیغ میکنند که گویا اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی "پرده آهنین تازه‌ای" کشیده‌اند تا اتباع خود را از جهان خارج جدا نگذارند. در گرنا پند پارلمان جمهوری فدرال آلمان اظهار میدارد که موضوع اصلی سیاست کشورهای سرمایه داری در تمام دوران پس از جنگ "درگیری میان دموکراسی دولتی - حقوقی و دیکتاتوری کمونیستی" بوده است (۴). کنگره ایالات متحده آمریکا، حتی قراری درباره ایجاد کمیسیون ویژه‌ای به تصویب رساند که صاعی آن باید متوجه روشن ساختن این موضوع باشد که اتحاد شوروی شرایط و مواد موافقتنامه هلستینکی را چگونه انجام میدهد. دشمنان کاهش تسلیح این قبیل مداخله در امور داخلی کشور دیگری را کاملاً نمی‌مانند که امکان میدهد معلوم کنیم به چه علت سیاست اتحاد شوروی پس از امضای اعلامیه هلستینکی "بظور ماهرانه" لیبرالیزه نشد.

ببینیم ایدئولوگ‌های امپریالیسم از چه "لیبرالیزاسیونی" سخن میگویند؟ ل. فویر، پرفسور سوسیولوژی (علم جامعه شناسی) در کتاب خود بنام "ایدئولوژی و ایدئولوگ‌ها" اظهار امیدواری کرد که کاهش تسلیح بین اطلالی زمینه را برای "ایدئولوژی زدایی" جامعه شوروی مستحکم میسازد (۵). "کارشناسان" مختلف "سیاست شرق" از چنان کاهش تسلیحی طرفداری میکنند که به تشدید نفوذ ایدئولوژیک در کشورهای سوسیالیستی کمک کند و هدفش متزلزل ساختن وحدت آنها باشد.

1 - "International Herald Tribune" October 28, 1975.

۲ - در راه صلح، امنیت، همکاری و ترقی اجتماعی در اروپا، مسکو، انتشارات سیاسی، ۱۹۷۶، ص ۲۸.

3 - World Conference to End the Arms Race, for Disarmament and Detente. (Heisinki, September 23-26, 1976). V. Public Opinion and the Struggle for Disarmament in Conditions of Detente.

4 - "Frankfurter Allgemeine Zeitung", 16, Januar 1976.

5 - L. Feuer, Ideology and the Ideologists, Oxford, 1975.

متکرمین این مبارزه تبلیغاتی به خواب و خیال امکان "زندگ زدن و فساد" درونی سوسیالیسم و تبدیل آن به "ارگانیم چندگرایانه سیاسی" و "تحول" آن در جهت سرمایه داری دل بسته اند. ک. کایزر اقتصاددان و جامعه شناس مشهور آلمان غربی "هدف سیاست کاهش تشنج را... در نزدیکی که بتدریج در سیستمی راکه رودر روی یکدیگر قرار گرفته اند تغییر شکل خواهد داد" (۱) می بیند. برای مشاهده کوششهایی که در پس این افکار و عقاید بمنظور وجود آوردن منافذی برای رخنه کردن در کشورهای سوسیالیستی ورسیدن به "همگرایی ایدئولوژیک دو سیستم" بعمل می آید، تیزبینی ویژه ای لازم نیست.

بطوریکه میدانیم اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی فعالانه از گسترش همکاری فرهنگی جهانی کشورهایی که دارای نظام اجتماعی مختلف اند و از تماس و ارتباط معنوی میان افراد و توده های مردم پشتیبانی میکنند. اتحاد شوروی هم اکنون با ۱۲۰ کشور جهان روابط فرهنگی دارد و در کار بیش از ۲۵۰ سازمان فرهنگی بین المللی شرکت میکند (۲). بیش از هفتده هزار تن از رجال و فعالین فرهنگی شوروی هر ساله به کشورهای خارجی سفر میکنند. در همین حدود هم دانشمندان، هنرپیشگان، نویسندگان و نقاشان کشورهای خارجی از اتحاد شوروی دیدن میکنند. طبق مواد سند نهایی هلسینکی اتحاد شوروی تدابیر تازه ای برای مبادله کتاب، فیلم و آثار هنری اتخاذ کرد. بطور مثال، در انگلستان و فرانسه آثار نویسندگان مولفان شوروی شتر تا هفت بار کمتر از آثار نویسندگان مولفان انگلیس و فرانسه در اتحاد شوروی انتشار میابد. در باره مبادله فیلم و برنامه های تلویزیونی و نظایر اینها هم تقریباً همین را میتوان گفت. تماس میان افراد هم در دوران اخیر افزایش یافته است. فقط در سال ۱۹۷۵، ۵۸ میلیون نفر از کشورهای اعضای شورای تعاون اقتصادی دیدن کرده اند. بنوبه خود نزدیک به ۳۵ میلیون نفر هم از اتباع کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی به خارج مسافرت کرده اند. طی سال ۱۹۷۵-۹۸ هیئت نمایندگی اتحادیه های صنفی و کارگری به اتحاد شوروی آمده و ۷۵ هیئت نمایندگی زحمتکشان شوروی به کشورهای دیگر رفته اند. گاهی هم موانعی سر راه این مسافرت ها ایجاد کرده اند. بطور مثال دولت آمریکا بارها از دادن ویزا به هیئت های نمایندگی اتحادیه های شوروی که از طرف سندیکاهای امریکا دعوت شده بودند، امتناع کرده است (۳).

رفیق برژنف در بیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در کنفرانس برلین احزاب کمونیست و کارگری اروپا گفت: "... کشورهای سوسیالیستی یک "جامعه بسته" نیستند. ما برای هر آنچه مطابق با واقعیت و شرافتمندانه است جامعه باز هستیم و آماده ایم با استفاده از شرایط مساعدی که کاهش تشنج ایجاد میکند تماس ها را همه جانبه افزایش دهیم. ولی درهای کشورهای ما برای نشریاتی که جنگ، زورگویی، نژادگرایی و ضد انسانی بودن را تبلیغ میکنند برای همیشه بسته است. بدین ترتیب روشن است که این درها بروی عمال سازمانهای مخفی خارجی و سازمانهای ضد شوروی میبازد هم که بدست آنها ایجاد گردیده بسته خواهد بود... ما به بیماری "سوسا سوسوسی" دچار نیستیم. ما برای اقدامات خرابکارانه بر علیه نظام ما و علیه جامعه ما هم آزادی نمیدهم (۴).

1 - K. Kaiser, Die europäische Herausforderung und die USA, München 1973, S. 112-113.

۲ - رجوع کنید به "مسائل تئوری و زندگی" مجموعه مقالات، دوره سوم، مسکو، اداره انتشارات، ۱۹۷۶، ص ۴۱۷.

۳ - رجوع کنید به: در راه صلح و وضوح و همکاری و ترقی اجتماعی در اروپا، مسکو، انتشارات سیاسی، ۱۹۷۶، ص ۱۱-۱۲.

۴ - همانجا، ص ۱۲-۱۳.

افسانه تضاد مبارزه طبقاتی با کاهش تشنج - دشمنان صلح تمام ناکامی های خود را به حساب کاهش تشنج میگذارند . بمقتدای آنان علل بحران عمیق کنونی که جوانب مختلف زندگی جامعه بورژوازی را فرا گرفته و افزایش نفوذ نیروهای دموکراتیک در کشورهای اروپای غربی ، سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی در پرتغال ، رژیم " سرهنگان سیاه " در یونان ، شکست تجار و کاران ورژیم های ارتجاعی در هند و چین و شکست استثمارگران کهنه و نو در آنگولا ، همه و همه را در همزیستی مسالمت آمیز باید جستجو کرد . استراتژی های آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم در تلاش خود برای سازگار کردن کاهش تشنج با هدف نهایی طبقاتی سرمایه میخواهند همزیستی مسالمت آمیز را بمنزله " سازش ایدئولوژیک " میان دو سیستم اجتماعی متضاد قلمداد کنند . به همین جهت آنها هر چه بیشتر از ثبات وضع اجتماعی که بدون آن سیاست همزیستی مسالمت آمیز گویا مفهوم خود را از دست میدهد صحبت میکنند و اینطور میگویند که اتحاد شوروی از سیاست کاهش تشنج " برای متزلزل ساختن سازمان اجتماعی کشورهای غربی " و نظایر آنها استفاده میکند . از جمله ریشارد لونتال پروفیسور دانشگاه های برلن غربی و کلمبیا که " خطر های " کذافی سیاست کاهش تشنج را بررسی میکند معتقد است که " در سیاست اتحاد شوروی در عمل " علاقه و توجه به حفظ کاهش تشنج با " فعالیت های شدیدی در حوز و وحوش غرب و در جهان سوم " توأم است (١) . مقصدین کاهش تشنج چنین " اخطاری " را هم جایگزین میسرند که : گویا اتحاد شوروی در صورت تشدید مبارزه طبقاتی میتواند کاهش تشنج را به هیچ بگیرد . مجله " یونایتد استیم نیوز اند ورلدریپورت " یکی از این دو حالت را به پیش میگذارد : با اتحاد شوروی " حاضر به گذشت هائی میشود ، با سیاست ایالات متحده آمریکا جنبه خشن تری پیدا خواهد کرد " (٢) . مخالفان همزیستی مسالمت آمیز اعلام میکنند که هرگاه اتحاد شوروی در جهان سوم از خود جزواعتدال نشان ندهد ، بزبان مناسباتی که بر پایه کاهش تشنج پدید آمده خواهد بود . در باره این قبیل اظهارات حتی روزنامه بورژوازی " کریسمن سایتر مونیخ " مینویسد که آنها پایه و منطقی ندارند ، زیرا در هیچ یک از موافقتنامه های میان اتحاد شوروی و آمریکا در هیچ یک از اسنادی که بکاهش تشنج مربوط است ، چیزی وجود ندارد که کاهش تشنج را مشروط به امتناع کشورهای سوسیالیستی از پشتیبانی جنبش های آزاد بهختر ملی کند (٣) . علت واقعی اظهارات دشمنان کاهش تشنج روشن است : آنها میخواهند به توده های مردم چنین تلقین کنند که کاهش تشنج و مبارزه طبقاتی و جنبش آزاد بهختر ملی در یکجایی گنجد . در باره این قبیل استدلال های تبلیغاتی بورژوازی در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی اینطور گفته شد : " این یا ساده لوحی و ابلهگی و یا در حقیقت جهالت پراکنی عمدی است . زیرا پیش از اندازه روشن است که کاهش تشنج و همزیستی مسالمت آمیز امری مربوط به مناسبات کشورها است . پیش از هر چیز این بد انصافی است که اختلافها و برخورد های میان کشورها نباید از طریق تهدید به توسل به زور ، توسل به زور و یا جنگ حل و فصل گردد . کاهش تشنج به هیچوجه قوانین مبارزه طبقاتی را تغییر نمیدهد ، زمین نمیرود و نمیتواند از زمین ببرد . کسی از کاهش تشنج نباید انتظار این را داشته باشد که با وجود آن کمونیست ها با استثمار سرمایه داری سازش خواهند کرد و یا انحصارگران طرفدار انقلاب خواهند شد . اما مراعات جدی اصل عدم مداخله در امور دیگر کشورها ، احترام به حق حاکمیت و استقلال آنها ، این یکی از شرایط قطعی کاهش تشنج است (٤) .

1 - " Die Zeit " , § April 1976.

2 - " U.S. News and World Report " , January 5, 1976.

3 - " The Christian Science Monitor " , Weekly International

4 - اسناد و مدارک بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست . Edition, December 22, 1975.

اتحاد شوروی ، مسکو ، سال ١٩٢٦ ، ص ٣٣ .

بیراتیک نشان میدهد که خود امپریالیسم در عرصه مبارزه طبقاتی خیال ندارد هیچ وضع ثابتی را مراعات کنند و هیچ "سازش‌اید تئولوژیکی" را برای خود نمیخواهد. بعکس ارتجاع با استفاده از شیوه‌های بسیار ظریف و وسائل ارتباط نیرومند به سوسیالیسم و ترقی می‌تازد و سعی آن در این است که موانع انتشار اندیشه‌های کمونیستی در کشورهای سرمایه‌داری شود و زمینه اجتماعی کاهش تشنج را در این کشورها از بین ببرد، ثانیا همستگی انترناسیونالیستی را تضعیف کند و جبهه واحد مبارزه بر ضد ارتجاع و خطر جنگ را که سوسیالیسم جهانی، طبقه‌کارگر بین‌المللی و نیروهای آزادی بخش ملی در آن متحد شده اند در هم شکند، ثالثاً توجه زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری را از بحرانی که سیستم سرمایه‌داری رافرا گرفته و از مبارزه بخاطر تغییر نظام اجتماعی منصرف سازد. کمونیست‌ها یقین دارند که طرفداران تغییر انقلابی نظام سرمایه‌داری با نظام سوسیالیستی بر این عقیده‌اند که سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و کاهش تشنج بین‌المللی مهمترین شرایط را برای پیشرفت مبارزه طبقه‌کارگر و تمام‌نیروهای مترقی فراهم میسازد.

افسانه "کمونیسم اروپائی" و "استثنا بودن اروپای غربی" . گرد هم آیی کمونیست‌ها در برلین موجب نگرانی عصبی امپریالیست‌ها گردید. ارگانه‌های مطبوعاتی، رادیو و تلویزیون بورژوازی به انتشار انواع حرف‌های پوچ متوسل میشوند تا روز روشن را تیره و تاریک جلوه دهند. از "عقب نشینی‌های" برخی از احزاب و "پهروزیهای" احزاب دیگری می‌نویسند. در ضمن این تلاش‌های ایدئولوژیک‌های بورژوازی هم بچشم‌میخورد که میخواهند با اثبات رسانند که گویا در قاره اروپا انواع گوناگون کمونیسم وجود دارد، کمونیسم ویژه اروپای شرقی و کمونیسم ویژه اروپای غربی که آنرا هم "کمونیسم اروپائی" نامیده‌اند.

این نوع جملیات واهی تئوریک تاریخی ندارد. در آغاز سالهای ۶۰ هم تبلیغات بورژوازی نظریه سوسیالیسم با اصطلاح "انساند و ستانه" و "دموکراتیک" را با اصرار و ابرام در نقطه مقابله سوسیالیسم مارکسیستی-لنینیستی و علمی قرار میداد و اندیشه "کهنه شدن و جزئی بودن" سوسیالیسم مدل شوروی را بشد تبلیغ میکرد و مردم را بتهیه مدل‌های ("پیشرفته"، "غربی"، "ملی" و نظایر اینها) فرا میخواند.

رفیق موری صد رجز کمونیست اتریش در پاسخ به سؤال روزنامه "کوریر" که آیا او "کمونیست اروپائی" است گفت این مفهوم را کمونیست‌ها اختراع کرده‌اند. اگر از کمونیسم اروپائی مدل مشترک سوسیالیسم برای اروپای غربی منظور است، کمونیست‌های اتریش چنین مفهومی را رد میکنند. ما میگوئیم نه مدل شوروی و نه مدل مشترک اروپای غربی نمیتواند وجود داشته باشد. راه سوسیالیسم در هر کشور باید بوسیله اصول کلی ساختمان سوسیالیسم یاد ر نظر گرفتن ویژگیهای مشخص ملی معین گردد. پاسخ دندان شکن رفیق اسپرمن صد رجز کمونیست دانمارک به اظهارات واهی درباره "عقب‌نشینی‌ها" یا "پهروزیهای" این‌ها آن گروه از احزاب داد. او اعلام داشت که این قبیل اظهارات مطبوعات بورژوازی "چرند و پزند تا عیاری" است، زیرا در واقع امر "۲۹ حزب مستقل در نتیجه مذاکرات در از مدت بدون هیچگونه امروز ستور و یا شکستی بنظر واحدی رسیدند. تمام ۲۹ میلیون کمونیستی که ابتکار تازه‌ای به خرج دادند همه پهروزاند و به مبارزه نیروی تازه‌ای بخشیدند. دشمنان از تبعیت دم میزند، در حالیکه تمام احزاب کمونیست و از جمله حزب کمونیست شوروی هم استقلال عمل را تاکید میکنند و هیچکس خیال ندارد در مرکز قرار بگیرد" (۱).

استراتژی‌های آنتی کمونیسم که با امید تفرقه و پراکندگی در جنبش کمونیستی دل خوش کرده‌اند

آشکارا به برخورد مشترك احزاب كميونيست نسبت به مسائل بنيادى پيشرفت جهانى معاصر، بـه همبستگى طبقاتى اين احزاب و آمادگى آنها براى " بسط و تكامل هرچه بيشتري همكارى انترناسيونال - ليستى رفيقانه و اوطليانه خود و همبستگيشان برپايه اندیشه هاى بزرگ ماركس ، انگلس و لينين ... " (۱) كم بهادادند .

اين همبستگى انترناسيوناليمتى كه كمونيستها بيش از ۱۰۰ سال است پرچمداران هستند سلاح نپروند آزمون شده ماركسيست ها - لنينيست ها در مبارزه براى آرمانهاى كمونيسم بوده و امروز هم هست .

اينها هستند خطوط كلى برخى از افسانه‌هاى كه در ماشين هاى ايدئولوژيك امپرياليسم پابمرصه وجود نهاده اند . اين افسانه‌ها گواه برآنند كه فعاليت دشمنان صلح و كاهش تشنج هنوز خطرناك است ، كانونهاى جنگ و خونريزى هنوز زوى كره زمين باقى است ، به آمادگى صادى براى جنگ ادامه داده ميشود و حتى بشدت آنهم افزوده ميگردد . كمونيستها اين را درك ميكنند كه در چنين اوضاع و احوالى تجزيه و تحليل واقعاى مواضع ايدئولوژيك امپرياليسم يكى از وظائف عمده فعاليت ايدئولوژيك سيستماتيک و هدفمند ماركسيست ها - لنينيست ها است .

مجله 'مسائل بین‌المللی' که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه می‌شود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۱ و ۲ (ژانویه - فوریه) سال ۱۹۷۷ مجله 'مسائل صلح و سوسیالیسم' بچاپ رسیده است.

شماره حساب بانکی، پیک ایران،
ماهنامه مردم، مجله دنیا، مجله مسائل بین
الدلی و مجله بیکار بشر است.

Sweden
Stockholm
Stockholms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. John Takman

خوانندگان عزیز!
باین نشانی با ما مکاتبه کنید:
P. B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden